دین پژوهی در خراسان عصر اموی


بسم الله الرحمن الرحیم

دین پژوهی در خراسان عصر اموی

نویسنده:

حسین عطوان

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دین پژوهی در خراسان عصر اموی

مشخصات کتاب

سرشناسه : عطوان حسین عنوان و نام پدیدآور : دین پژوهی در خراسان عصر اموی حسین عطوان ترجمه حبیب روحانی مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ص ۱۲۰ شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۲۵۳-۹ ۴۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۲۵۳-۹ ۴۰۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : کتابنامه ص ۱۲۰ - ۱۱۵؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع : مجتهدان و علما -- ایران شناسه افزوده : روحانی حبیب ۱۳۱۴ - ، مترجم شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی رده بندی کنگره : BP۵۴ /ع ۶د۹ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۹ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۴۵۴۸

مقدمه مؤلف

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بنا به دلایلی این کتاب را به موضوع پژوهشهای دینی (دین پژوهی) سرزمین خراسان ، دردوران حکومت بنی امیه ، اختصاص دادم .

نخست : ارزش علمی و تاریخی اصل موضوع .

دوم : اهمیت اصولی آن در فرهنگ عربی (اسلام) در دورانهای گوناگون .

سوم این که ، پیش از این ، بحثی کافی درباره این موضوع نشده و کتاب مستقلی در این باره اختصاص نیافته است .

این کتاب را به چهار فصل ، تقسیم کرده ام : فصل نخست ، درباره قرائت قرآن ، فصل دوم ، تفسیر ، فصل سوم ، درباره حدیث و فصل چهارم در خصوص علم فقه و احکام .

در این کتاب ، سعی کرده ام تلاشی را که دانشمندان عصر اموی در هر یک از عناوین مذکور ، داشته اند ، روشن سازم .

من در این نوشتار ، روش تاریخی را پی گرفتم و نصوص و اخبار را جمع آوری

و هر چه رایافتم روایت کردم و به مفهوم ظاهری آن ، بدون این که راجع به تحلیل و نتیجه گیری از آن تاءویلی به کار برم ، یا در انتشار احکام ، بی اندیشه و تاءمل سخن گویم ، بسنده نمودم .

در تاءلیف این کتاب به منابع و مدارک فراوانی مراجعه کرده ام که از جمله آنها کتابهای علوم قرآنی است ، مانند کتاب مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع از ابن خالویه .

و المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الایضاح عنها از ابن جنی .

و النشر فی القراءات العشر و غایه النهایه فی طبقات القراء از ابن جزری .

این کتابها مشتمل بر قرائتهای گوناگونی از اساتید قرائت است که در آن زمان ساکن خراسان بوده و نیز دانشمندانی که در این باره فارغ التحصیل شده اند .

از جمله آنها ، کتابهای تفسیری است ، مانند جامع البیان فی تاءویل القرآن از طبری و کتاب الکشاف عن حقایق التنزیل از زمخشری و البحرالمحیط از ابوحیان اندلسی ، این کتابها ، محتوای آثار مفسران و نیز آراء و اندیشه های دانشمندانی است که در آن زمان خراسان را موطن خود قرار داده بودند .

دیگر از کتابها ، کتب شرح حال و طبقات است ، از قبیل الطبقات الکبری ابن سعد ، و طبقات خلیفه بن خیاط و التاریخ الکبیر بخاری ، و الجرح و التعدیل از ابن ابی حاتم رازی ، والاستیعاب فی معرفه الاصحاب از ابن عبدالبر ، و اءسدالغابه فی معرفه الصحابه از ابن اثیر ، و تذکره الحفاظ تاءلیف ذهبی ، و الاصابه فی تمییز الصحابه و تهذیب التهذیب و

تقریب التهذیب از ابن حجر عسقلانی که این کتابهاشامل بر سیره محدثانی است که در آن زمان درخراسان مستقر بودند ، و روایات آنها و نیز حدود وثوق آنها نسبت به روایات محرز بوده است .

دیگر ازمنابع ، کتابهای تاریخی است ، از قبیل تاریخ خلیفه بن خیاط و تاریخ الرسل والملوک طبری ، و الکامل فی التاریخ از ابن اثیر ، و البدایه و النهایه فی التاریخ ابن کثیر که این کتابها نیز شامل برخی از گزارشهای مهم درباره گروهی از دانشمندانی است که در آن زمان درخراسان می زیسته اند .

ضمن مطالعات ، از برخی تحقیقات ادبی و تاریخی جدید از قبیل کتاب فجرالاسلام احمدامین ، و مذاهب التفسیر الاسلامی از گلدزیهر و تاریخ الادب العربی از کارل بروکلمان وتاریخ التراث العربی از فؤاد سیزگین ، آگاهی یافتم .

از برادر بزرگوار ، دانشمند عظیم الشاءن و استادم ، دکتر عبدالعزیز دوری ، که در یاری وخیرخواهی این جانب تلاش پیگیرانه داشته اند ، کمال تشکر و تقدیر را دارم و از درگاه خداوندمتعال خواهانم که درستی در گفتار و کردار را به من الهام فرماید .

حسین عطوان عمان ، ۱۵/۲/۱۹۹۳ م

فصل اول : قرائتها

قرائتهای (گوناگون) در خراسان ، دوران بنی امیه

در آغاز اسلام ، آموزش قرآن در خراسان ، ضعیف بود ، زیرا نه درباره افرادی که در فتح خراسان شرکت داشته و سپس آن جا را وطن خود قرار دادند و نه راجع به آنان که پس از فتح آن سرزمین به عنوان جنگنده ، یا حاکم ، به آن سرزمین رفته و بقیه عمر خود را در آن جا ساکن بودند ، یا تا مدتی اقامت داشته و سپس به

شهرهای خود برگشتند ، هیچ چیزی که برازندگی آنها را در آموزش قرآن برساند ، نقل نشده است .

((۱)) علت آن این است که در آن دوران عربها ، در اقلیت بودند و سیادت آنها برمردم خراسان متزلزل و بی ثبات بود . ((۲)) و عده فراوانی از آنها که به خراسان آمده بودند از صحابه ای نبودند که در زمان رسول خدا(ص)قرآن را جمع آوری کرده وحافظ آن بوده و از آن آگاهی داشته اند ، ((۳)) بلکه تنها چند سوره از قرآن را حفظبودند و بیش از آن که به تعلیم و تدریس قرآن بپردازند به جنگ و جهاد در راه خدا اشتغال داشتند .

علاوه بر این ممکن است اطلاعات فراوانی که بعضی از آنها درباره تعلیم قرآن داشته اند از بین رفته باشد ، زیرا عده ای از آنها از دانشمندان موثق و محدثان معتبر بودند که بسیاری از تابعان مدینه و مکه یا بصره و کوفه نزد آنها شاگردی کرده بودند . ((۴)) هنگامی که حکومت اسلام در خراسان گسترش یافت و کار مسلمانان در آن جا سامان گرفت و در آغاز سلطنت بنی امیه بتدریج تعداد آنها افزایش یافت ، گروهی از تابعان اهل بصره و کوفه به خراسان منتقل شدند .

در میان کسانی که به خراسان آمدند ، اهالی بصره از اهالی کوفه بیشتر بودند ، زیرا فتح خراسان از فتوح اهل بصره بود ، برخی از همین گروه ، خراسان را مقر وموطن خود قرار دادند و برخی نیز مدتی در آنجا ماندند و سپس به وطن اصلی خود بازگشتند و قاریان همین گروه در خراسان به تعلیم

قرآن پرداختند و الفاظ آن را نقل کردند .

ضحاک بن مزاحم هلالی

ضحاک بن مزاحم هلالی(۱)

از قرار معلوم ، ضحاک هلالی ، پسر مزاحم ، درگذشته به سال ۱۰۵ ، ((۵)) ازپیشروان قراء تابعان کوفه است که به خراسان آمده بودند و او یکی از قراء مشهورو معلمان بنام است .

((۶)) بدیهی است که این مرد ، در خراسان به آموزش فرزندان عامه مردم می پرداخت ، چنان که در کوفه نیز ، آنان را آموزش می داد و در کوفه مکتب او ازبزرگترین مکتبها بود .

یاقوت حموی ((۷)) گوید : ضحاک ، آموزگار کودکان بود ، گفته می شود : در مدرسه اش سه هزار کودک می خواندند و او خود سوار برالاغش می شد و اطراف آنها دور می زد .

او بدون گرفتن هیچ مزدی ، درس می گفت .

((۸)) او ، شهرهای بزرگ خراسان و سرزمینهای آن سوی رود جیحون را گردش می کرد ، غرب این بلاد را از نیشابور بود تا طرف شرق ، یعنی شهر بلخ ، می پیمود ، از رود جیحون می گذشت و به سمرقند می رسید ((۹)) و در هیچ یک از این مکانها ، زیاد نمی زیست ، بلکه سری می زد و چیزی می آموخت ، سپس از آن جا به جای دیگر می رفت ، اما او را به بلخ نسبت داده اند که شاید اشاره به این باشد که درآن جا بیشتر از شهرهای دیگر ، اقامت داشته و مؤید این مطلب این است که بیشترشاگردانش از اهالی بلخ بوده اند .

ضحاک از قراء تابعانی بوده که روایت درباره حروف قرآن از آنها نقل شده است ((۱۰))

، بلکه او ، بیش از تمام قراء ، نسبت به قرائتهای گوناگونی که از صحابه پیامبر(ص)قبل از آن که عثمان ، مسلمانان را بر نسخه واحدی از قرآن ، گردآوری کند ، آگاهی داشت .

و او از کسانی بوده که برخی قرائتهای مخصوص به خودداشته و در آن از خود اظهار نظر کرده اند که از هیچ یک از صحابه انتساب آن به رسول خدا(ص)نقل نشده است .

در قرائت ضحاک بن مزاحم نشانه های متعددی وجود دارد ، از جمله درباره همزه ، طبق قانون متداول و رایج ، رفتار نمی کند ، از این رو گاهی که همزه استفهام در یک کلمه با همزه دیگری جمع شود آن را حذف می کند ، مثلا در دو کلمه اءاءعجمی و عربی (فصلت /۴۴) که با دو همزه است ، اعجمی و عربی با یک همزه خوانده و آن را کوتاه کرده است .

((۱۱)) ابن جنی گفته است : ((۱۲)) اعجمی با یک همزه و سکون عین ، خبر است ، نه استفهام ، یعنی ، پس از شرطو جواب ولو جعلناه قرآنا اعجمیا ، لقالوا : لولاـ فصلت آیاته . خداوند خبر داده و گفته است : کلامی که پیامبر(ص)آورده ، قرآن و کلام اعجمی است و بنابراین استفهام از روی تعجب و انکار ، نیست که قرائت مشهورچنان است .

ضحاک ، گاهی هم (یاء) را تبدیل به همزه می کند ، ((۱۳)) مثلاـ در کلمه ترینی (مؤمنون /۹۳) که با (یاء) است ، ترئنی با همزه خوانده است .

ابوحیان اندلسی گفته است : ((۱۴)) ترئنی با همزه به جای (یاء) مثل فاما ترئن

(مریم / ۲۶) و الترون (التکاثر/ ۶) و این تبدیل ، ضعیف است .

(یعنی ، این جا نیزلترؤن تبدیل واو به همزه ضعیف و زشت است چنان که زمخشری نیز گفته است) .

از جمله نشانه هایی که در قرائت ضحاک وجود دارد ، چیزی است که مربوطبه شکل کلمه است ، مثلاـ به جای کاتبا (بقره /۲۸۳) که مفرد است ، کتابا به صورت جمع خوانده ((۱۵)) ابن جریر طبری که قرائت ضحاک و جز آن ، ازقرائتهای شاذ ((۱۶)) را انکار کرده ، می گوید : قرائتی که غیر آن ، تجویز نمی شد ، همان قرائت امصار است ، مثلا ، و لم تجدوا کاتبا به معنای : من یکتب است ، زیرا در تمام قرآنهای مسلمانان چنین است .

ضحاک در عبارت من انفسهم (آل عمران /۱۶۴) ، من انفسهم خوانده است .

((۱۷)) زمخشری می گوید : ((۱۸)) من انفسهم به معنای : اشرفهم می باشد ، زیرا عدنان ، شریفترین اولاد اسماعیل و مضر ، اشرف اولاد نزاربن سعدبن عدنان ، و مدرکه ، شریفترین فرزندان خندف ، و قریش ، بالاترین فرزندان مدرکه است واشرف خاندان قریش ، حضرت محمد(ص)می باشد .

ضحاک حصرت صدورهم ((۱۹)) (نساء/۹۰) را که فعل ماضی است ، حصرات صدروهم جمع حصره ، خوانده ، ودر عبارت و اذان من اللّه و رسوله ((۲۰)) (توبه /۳) ، و اذن من .

قرائت کرده ، و کلمه متکئا ((۲۱)) (یوسف /۳۱) را متکا باسکون (تاء) بدون همزه خوانده است .

ابن جنی گفته است : و اما متکا ، به سکون تاء گفته اند : به معنای اترج یعنی

بالنـگ و به قول بعضـی ، زمـاورد ، ((۲۲)) می باشـد . ((۲۳)) ضـحاک جمله اضاعو الصـلاه (مریم /۵۹) را کـه مفرد اسـت ، اضاعواالصلوات ((۲۴)) به صورت جمع خوانده و کلمه طوی (نازعات /۱۶) را به صورت طاوی ((۲۵)) خوانده ، و عبارت من کل حدب (انبیاء/ ۹۶) را من کل جدث ((۲۶)) باجیم و ثاء فرائت کرده و جمله فلما اسلما (صافات / ۱۰۳) را فلما سلما ((۲۷)) بدون همزه و با تشدید لام خوانده است .

ابن جنی می گویـد : اسـلما ، یعنی خود راتفویض و واگـذار (به خـدا) سـاخته و اطاعت کردنـد ، ولی ، سـلما ، از تسـلیم بوده ومقصود این است که خود و انـدیشه هایشـان را تسـلیم امر پروردگـار کرده و باخواسـته او مخـالفت نکردنـد که ابراهیم آماده قربـانی کردن و اسـحاق ، آمـاده صبر ، باشـد . ((۲۸)) ضـحاک ، عبـارت فاطر السـموات و الارض (فاطر/۱) را که اسم فـاعل مجرور ، ومـا بعـدش مضـاف الیه است ، به صورت فطر السـموات و الارض خوانـده و آن رافعل ماضـی دانسـته و ما بعـدش را منصوب قرار داده است .

((۲۹)) ابن جنی می گویـد : و این (قول مشـهور که فـاطر اسم فاعـل) به منظور ثنـای بر خـدا و ذکرنعمتهای اوست که انگیزه حمد او می باشد و ضحاک با جمله جعل که دارای ضمیر است ، اگر چه این معنا را کنار گذاشته ، اما چون دو جمله به وجود آمده : فطر و جعل در معنای ثنا ، رساتر است ، زیرا تعدد جمله ، در مدح باشد یا در ذم ، بلیغتر است ((۳۰))

ضحاك ، جمله من بعثنا (يس /۵۲) را به صورت : من بعثنا خوانده است .

((۳۱)) و انه لعلم للساعه (زخرف /۶۱) را به صورت وانه لعلم للساعه با فتح عين و لام ، خوانده است ((۳۲)) ابن جرير طبرى اين قرائت را ، خطا دانسته و گفته است : قرائت درست در اين آيه ، كسره عين است زيرا گروه قابل اعتمادى از قراء بر آن اجماع كرده اند .

و نيز گفته است : در قرائت ابى چنين است : و انه لذكر للساعه واين امر ، قول كسانى كه لعلم را به كسر عين خوانده تصحيح مى كند . ((۳۳)) ضحاك ، عبارت و اءولا ت الاحمال اجلهن (طلاق /۴) را كه به شكل مفرد است و اولات الاحمال آجالهن به صورت جمع خوانده است .

((۳۴)) در مورد سقايه الحاج و عماره المسجد (توبه /۱۹) نيز سقايه الحاج وعمره المسجدخوانده .

((۳۵)) ابن جنى گفته است : عمره جمع عامر است ، مانند : كافر و كفره ، وبار و بره . . . ، اما سقايه مورد اشكال است ، زيرا اگر جمع ساق گرفته شود كه بر وزن فعال آمده ، مانند عرق و عراق . . . ، پس بايد سقاء مى بود (نه سقايه) مگر اين كه برخلاف مؤ نث آمده باشد مثل كلماتى ، از قبيل حجاره و عياره و قصاره كه جمع قصير است .

((۳۶)) ضحاك ، در آيه : وادكر بعد امه (يوسف /۴۵) وادكر بعد امه خوانده است .

((۳۷)) طبرى مى گويد : روايت شده است كه برخى متقدمان ، (بعد امه) به فتح

و تخفیف میم و فتح آن ، خوانده اند یعنی بعد نسیان ، بعضی دیگر گفته اند : از این رو عرب می گوید : امه الرجل ، یاء مه ، امها ، اذانسی ((۳۸)) زمانی که شخص چیزی رافراموش کند .

ابن مزاحم ، آیه و من عنده علم الکتاب (رعد/ ۴۳) را به صورت و من عنده علم الکتاب خوانده .

((۳۹)) ابن جنی ، گفته است : کسی که چنین خوانده : و من عنده .

تقدیر و معنایش این است : من فضله و لطفه علم الکتاب (از فضیلت ولطف خداوند ، دانش کتاب است) . ((۴۰)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشهور را صحیح تر دانسته ، در باره این قرائت می گوید : از رسول خدا(ص)درتصحیح این قرائت و این تاءویل ، با سندی مورد اشکال چنین روایت شده است : قاسم از حسین از عبادبن عوام ، از هارون اعور ، از زهری از سالم بن عبدالله ، ازپدرش ، از پیامبر(ص)چنین حدیث کرده است که فرمود : و من عنده علم الکتاب یعنی علم کتاب نزد خداست .

اما این خبر ، نزد موثقین از اصحاب زهری ، اصلی ندارد .

حال که چنین است و قرائت مشهور از اهل حجاز و شام و عراق نیز برخلاف آن است یعنی : و من عنده علم الکتاب ، تاءویل آن بر معنایی که قاریان مشهور گفته اند ، از غیر آن درست تر است ، زیرا قرائتی که مورد اتفاق است به صواب سزاوارتر است .

((۴۱)) ضحاک آیه هذا صراط علی مستقیم (الحجر/۴۱) را هذا صراط علی مستقیم خوانده است

.

((۴۲)) ابن جریر طبری ، در بیان این دو قرائت با مقدم داشتن قرائت مشهور ، می گوید : ((۴۳)) هذا صراط علی مستقیم این راهی است راست به سوی من ، معنای سخن این است ، این راهی است که بازگشتش به سوی من است ، وهمه را به سبب اعمالشان پاداش می دهم ، اما هذا صراط علی مستقیم به رفع علی ، بنابراین است که علی صفت برای صراط و به معنای رفیع و بلند است ، اماقرائت صحیح نزد ما ، هذا صراط علی مستقیم است .

به دلیل همان تاءویلی که ازمجاهد و حسن بصری و همراهانشان نقل کرده ایم ، زیرا اهل استدلال از قراء برآن ، اجماع دارند و مخالفان این قرائت ، بسیار اند کند ابن مزاحم هلالی جمله : افحسب الذین (کهف /۱۰۲) را به صورت : (افحسب خوانده است .

((۴۴)) ابن جنی می گوید : ((۴۵)) معنای آیه این است : آیابهره و مطلوب کافران همین است که نه ، من بلکه بندگانم را ، دوست خودبگیرند ؟

نه چنین است ، بلکه لازم است خودشان را مانند آنها بشمارند وهمه شان بنده و دوست من باشند .

و مثل همین است این قول خداوند : وتلک نعمه تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل (الشعراء /۲۲) این هم نعمتی است که بر من منت نهاده ای و بنی اسرائیل را بردگان خود ساخته ای ؟

و همین معنا نیز به دست می آید ، موقعی که قرائت آیه چنین باشد ، افحسب الذین کفروا ، جز این که ، حسب به سکون سین ، برای مذمت کفار ، رساتر

است ، زیرا آن را نهایت مقصودکافران و تمام مطلوب آنها قرار داده ، اما در قرائت دیگر (حرکت سین) این معنا ، نیست .

ابن جریر طبری ، در حالی که قرائت (سکون سین را) پشت سر انداخته ، گفته است : قرائتی که ما آن را می خوانیم ، همان قرائت مشهور است : افحسب الذین به کسر سین و به معنای اءفظن (آیا پنداشتند) است ، زیرا قاریان مورد اعتماد ، بر آن اجماع کرده اند . ((۴۶)) ابن مزاحم ، آیه رب احکم بالحق (انبیاء/ ۱۱۲) را به صورت : ربی احکم بالحق خوانده ((۴۷)) و ابن جریر طبری این قرائت را رد کرده و گفته است : قرائت درست ، نزد ما ، چسباندن باء رب به صورت مکسور به حاء باحکم است چنان که قرائت اهل بلاد است و قاریان معتبر نیز بر این اجماع دارند و مخالفش نادر است نه این که همزه قطع باشد و به صورت احکم خوانده شود ، اما ضحاک که قرائت غیر مشهور را برگزیده به این دلیل است که در بعضی نسخه ها همزه زیادی نوشته شده ولی سزاوار نیست که این همزه در لفظ افزوده شود ، چرا که بدون آن ، قرائت ، درست می باشد . ((۴۸)) ضحاک کلمه صواف (حج /۳۶) به معنای صف زنندگان را به صورت : صوافن به معنای عقال شده ، خوانده ، ((۴۹)) و ابن جریر طبری این قرائت را خطا دانسته وگفته است : بهترین قرائت نزد من همان قرائت مشهور : تشدید فاء و نصب آن است ، به دلیل اجماع

قاریان بر این لفظ و برمعنای آن .

ضحاک بن مزاحم هلالی(۲)

((۵۰)) ضحاک آیه و اتبعک الارذلون (شعراء/۱۱۱) را و اتباعک الارذلون خوانده است .

((۵۱)) ابن جنی گفته است با توجه به قرائت ضحاک در این آیه دو احتمال است که شیوه های بیانی گوناگون و معنایی یگانه دارند ، نخست این که تقدیرچنین باشد : انؤمن لک و انما اتباعک الارذلون ؟

که اتباعک مرفوع به ابتدا وارذلون ، خبر آن باشد .

دوم این که اتباعک عطف بر ضمیر ، در نؤمن باشد ، یعنی انؤمن لک نحن و اتباعک الارذلون ؟

، که در این صورت ، ارذلون ، وصف برای اتباع خواهد بود ، (یعنی آیا ما و پیروان فرومایه ات به تو ایمان آوریم ؟

) ، و نیز ممکن است اتباعک عطف بر ضمیر مرفوع متصل باشد ((۵۲)) که تاءکید هم نشده است ، زیرا لک میان معطوف و معطوف الیه فاصله افکنده ، اما گویی طول فاصله به جای تاءکید با ضمیر فصل نحن بکار رفته است .

((۵۳)) ضحاک ، عبارت : من خلاله (روم /۴۸) را من خلله) خوانده ، ((۵۴)) وفادخلی فی عبادی (فجر/۲۹) را به صورت : فادخلی فی عبدی (مفرد) خوانده است .

((۵۵)) ابن جریر گفته : قرائت صحیح : فادخلی فی عبادی است و به معنای : داخل شو ، در میان بندگان نیکوکارم ، می باشد ، زیرا قاریان مورد اعتماد بر آن اجماع کرده اند . ((۵۶)) ضحاک بن مزاحم هلالی چنان که بعضی کلمات در آیات قرآن را تغییر داده ، برخی حروف را نیز از عبارت انداخته است .

مثلا در جمله : الفرقان و ضیاء(انبیاء/۴۸)

، الفرقان ضیاء بدون واو خوانده است .

ابن جنی گفته : شایسته است این جا ، ضیاء حال باشد ، مانند : دفعت الیك زیدا مجملا لك و مسددا من اءمرك واءصحبتك القران ، دافعا عنك و مونسا لك .

((۵۷)) این در صورتی است که بدون واوباشد .

اما قرائت جماعت مشهور که و ضیاء با واو خوانده اند ، عطف بر فرقان می باشد که مفعول به است .

((۵۸)) ابن جریر طبری ، در حالی که قرائت ضحاك را ضعیف دانسته در تفسیر خودچنین می گوید : ابن زید ، در این قول خداوند : ولقد آتینا موسی و هارون الفرقان گفته است : مقصود از فرقان حق است که خداوند به موسی و هارون۸ داده و به آن سبب میان آنها و فرعون فرق گذاشته و میان آنان به حق داوری فرموده است .

سپس طبری می گوید : سخنی که ابن زید ، در این آیه گفته : (فرقان به معنای حق است) با ظاهر قرآن بهتر می سازد به دلیل دخول واو ، بر کلمه : ضیاء و اگر فرقان به معنای تورات می بود ، چنان که برخی گفته اند ، باید آیه قرآن (بدون واو) چنین می بود : ولقد آتینا موسی و هارون الفرقان ضیاء ، زیرا روشنی بخش که خداوند به موسی و هارون داد ، تورات بود ، که آن دو ، و پیروان دینشان را روشنی بخشید وآنان را به حلال و حرام آگاه ساخت ، و مقصود از ضیاء در این مورد ، روشنی ظاهری و نور چشم آنها نیست .

دخول واو ، بر کلمه

: ضیاء دلیل بر این است که ، فرقان غیر از تورات است که از آن به ضیاء تعبیر شده .

اگر کسی اشکال کند : چه مانعی دارد که ضیاء با وجود واو صفت فرقان و به این معنا باشد : و ضیاء آتیناه ذلک ؟

، مثل بزینه الکواکب ، و حفظا ؟

جواب این است که هر چند این معنا هم احتمال هست ، اما مشهورترین معناهمان است که ما گفتیم و تا وقتی که بر معانی خلاف مشهور در نزد عرب ، دلیل دندان شکنی نقلی یا عقلی ، وجود نداشته باشد ، واجب است کلام خدا را برهمان معنای اغلب واشهر ، حمل کنیم .

((۵۹)) ضحاک ، آیه یا حسره علی العباد (یس /۳۰) را به صورت : یا حسره العباد به شکل اضافه خوانده است .

((۶۰)) ابن جنی گفته است : عبارت یا حسره العباد ، به صورت اضافه از نظر نحوی ، دو توجیه دارد : نخست این که عباد را در معنا ، فاعل بگیریم ، مثل : یا قیام زید ، و یا جلوس عمر و به این معنا است که گویی بندگان خدا ، وقتی که عذاب را مشاهده می کنندداشک حسرت می بارند .

دوم این که کلمه عباد در معنا مفعول باشد ، که قرائت مشهور : یا حسره علی العباد هم گواه بر این مطلب است ، و معنایش این است کسی که به امر بندگان اهمیت می دهد و عذابی که به آنها می رسد او را غمگین می سازد ، برحال آنها ، اشک حسرت می بارد ، و این معنا روشن است .

((۶۱))

ضحاک جمله : بیضاء لذه (الصافات /۴۶) را با لفظ صفراء لذه) خوانده ، ((۶۲)) و عبارت : تبینت الجن (سباء/۱۴) را به صورت : (تبینت الاءنس ان لو کانو یعلمون الغیب ، مالبثو فی العذاب المهین خوانده است .

((۶۳)) ابن جنی ، در معنای آیه اخیر می گوید : یعنی برای انسانها روشن شد که اگرجنیان از مرگ سلیمان خبر می داشتند در آن سختی عذاب درنگ نمی کردند . دلیل بر صحت این معنا ، سخنی است که معبداز قتاده نقل کرده است که گفت : درمصحف عبدالله بن عباس چنین است : تبینت الانس ان الجن ، لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا . ((۶۴)) ضحاک برای تفسیر و توضیح معنای برخی آیات ، کلماتی را که پسندیده و درتقویت آن مؤثر دانسته ، در آیه زیاد کرده است ، ((۶۵)) از باب نمونه آیه وتلك نعمه تمنها علی (الشعرا/۲۲) را به صورت و تلك نعمه مالك ان تمنها علی خوانده وعبارت : ما لك ان را بر آن افزوده است .

((۶۶)) نتیجه دو قرائت به قرار زیر است : بنابه قرائت مشهور ، حضرت موسی۷ انصاف می دهد و اعتراف می کند که فرعون بر موسی ، حق تربیت دارد ، ((۶۷)) (ولی او را توبیخ می کند که چرا بنی اسرئیل را به بردگی کشیده ای ؟

) ((۶۸)) اما بنا به قرائت ضحاک ، حضرت موسی بافرعون مخالفت می کند و منت او را قبول ندارد . ((۶۹)) در قرائت ضحاک ، بعضی از مطالب وجود دارد که به صیغه های افعال واسماء و مصادر و مفرد و جمع

ارتباط پیدا می کند و نیز در قرائت او ، و غیر او ازقاریان ، شواهد رسم ، با شواهد اشتاق ، مخلوط و به شدت ، مشتبه می شوند ، زیرااکثر این قرائتها می توانند ، شاهدی برای هریک از رسم و اشتاق ، در قرائتهای شاذ یا منحصر به فرد باشند و تشخیص آنها از یکدیگر و جدا ساختن آنها به طوردقیق ، دشوار است ، از باب مثال ، ضحاك ، آیه و ما انزل علی الملکین (بقره / ۱۰۲)را که به فتح لام است ، به صورت : . . . . الملکین به کسر لام ، خوانده است .

((۷۰)) ابن جنی می گوید : ((۷۱)) بعضی گفته اند منظور خداوند از دو پادشاه ، داود وسلیمان۸ است ، حال اگر کسی بگوید : چگونه خداوند این دو نفر را ، پادشاه خوانده ، در حالی که دو بنده از بندگان او هستند ، مانند سایر بندگان او ، از قبیل پیامبران و جز آنها ؟

در پاسخ می گوییم : خداوند لفظی را بر آنهااطلاق کرده است که در آن زمان برای آنهامعمول بوده و مردم ، آن دو را به این عنوان می خواندند واین معمول است که گاهی انسان به یک عنوانی مورد خطاب واقع می شودکه در زمانی بر اواطلاق می شده ، مثل این قول خداوند : ذق انک اءنت العزیز الکریم (دخان /۴۹) که در حال خطاب ، جهنمی ، خوار و زبون است ، اما به عنوانی مورد خطاب واقع شده است که در دنیا آن را داشته (عزیز و گرامی بوده) ، بعلاوه

که در این خطاب ، نوعی سرکوبی برای او و سرزنش به سبب یاد آوری افعال سوئش می باشد .

ابن جریر طبری در حالی که قرائت ضحاک را رد کرده ، می گوید : ((۷۲)) ازبرخی قاریان نقل شده است که وی و ما انزل علی الملکین (به کسر لام) خوانده وبه معنای دو مرد از بنی آدم گرفته است ، و ما با استدلال ((۷۳)) (عقلی) خطای این قرائت را ثابت کردیم و دلیل نقلی هم اجماع معتبر از صحابه و تابعان و قاریان مشهور ، بر خطای این قرائت وجود دارد که خود ، شاهدی کافی است .

ضحاک ، کلمه : لیضیع (بقره /۱۴۳) را که به کسر ضاء و سکون یاء است ، به صورت : لیضیع به فتح ضاء و تشدید یاء خوانده است .

((۷۴)) ابوحیان اندلسی گوید : اضاع و ضیع همزه و تضعیف ، هر دو به یک معنا است ، زیرا اصل آن ، ضاع بوده است .

((۷۵)) ضحاک بن مزاحم ، عبارت : ولا یضار (بقره /۲۸۲) را به صورت : و لا یضارر به فک ادغام و فتح رای اولی و سکون رای دوم خوانده است .

((۷۶)) ابن جریر طبری می گوید : بنا بر تاءویل قاریانی که از آنها نام بردیم ، اصل این آیه ، و لایضارر کاتب ولا شهید بوده و سپس به دلیل همجنس بودن ، دو حرف درهم ادغام شده و با این که در محل جزم است ، فتحه گرفته ، چون فتحه اخف حرکات است .

((۷۷)) ضحاک ، عبارت : لا یضرکم (آل عمران /۱۲۰) را که

اصل به ضم رای مشدداست به صورت : لایضرکم به ضم ضاء و کسره راء مشدد بر اصل التقاء ساکنین خوانده است .

((۷۸)) همچنین کلمه خالصه (انعام /۱۱۱) را که مؤنث است به لفظمذکر خالص خوانده .

((۷۹)) ابوحیان اندلسی گفته است : (خالص خبرما است ولذکورنا متعلق به آن است .

((۸۰)) ضحاک ، کلمه فصلت (هود/۱) را که به ضم فاء و کسره صاد مشدد است ، به صورت : فصلت به فتح فاء و تخفیف صاد خوانده است .

((۸۱)) ابن جنی می گوید : معنای فصلت : صدرت و انفصلت عنه و منه می باشد ، یعنی از آن ، بیرون آمد ، ازآن جدا شد ، و مثل این جمله است : قد فصل الامیر عن البلد : فرمانروا از شهربیرون رفت .

((۸۲)) زمخشری گوید : از عکرمه و ضحاک نقل شده است : ثم فصلت یعنی میان حق و باطل فرق گذاشته است .

((۸۳)) ابن جریر طبری اقوال مفسران را در قرائت مشهور بررسی و یکی را انتخاب واز آن حمایت کرده است و در حالی که به قرائت ضحاک و جز او بی اعتنا بوده ، چنین گفته است : اما قول خداوند : احکمت آیاته ثم فصلت مفسران در تاءویل این آیه اختلاف کرده اند ، بعضی گفته اند : یعنی احکمت آیاته بالاءمر و النهی ، ثم فصلت بالثواب و العقاب . . . ((۸۴)) و دیگران گفته اند : یعنی آیات قرآن از باطل بازداشته شده و سپس مفصل گردیده و حلال و حرام از آنها بیان شده .

ولی بهتر ازاین دو قول ، قول کسی است که

گفته است : معنـای آیه این است که خداونـد آیاتش را از شک و فساد و باطل بازداشـته و سـپس آنها را به امر و نهی تفصـیل داده ، زیرا ، احکام شـی ء به معنای اصـلاح و اتقان آن است و معنای احکام آیات قرآن ، نگهداری از فسادی است که در آن واقع شود یا باطلی که شخص گمراهی بتواندآن را مورد طعن قرار دهد ، و مراد از تفصیل آیات تشخیص و بیان حلال و حرام وامر و نهی از یکـدیگر می باشـد . ((۸۵)) و نیز ضـحاک عبـارت مجراهـا و مرساها (هود/۴۱) را به صورت مجریهـا ومرسـیها خوانده است .

((۸۶)) ابن جریر طبری با رد کردن این قرائت و مقـدم داشـتن قرائت مشـهور را بر آن و قرائتهای دیگر ، می گویـد : ((۸۷)) از ابورجاء عطاردی نقل شـده است که وی چنین می خوانـد : بسم اللّه مجریها و مرسـیها به ضـمه میم در هردو ، و آنها را صـفت برای اللّه قرار می داد و ما نیز هرگاه چنین بخوانیم در هر دوکلمه ، دو وجه از اعراب است یکی جر آنها ، که بیشتر همان است ، زیرا معنایش چنین می شود : به نام خدای سیردهنده کشتی و متوقف کننده آن .

پس مجری صفت اسم و اللّه می شود ((۸۸)) (مرسی هم عطف بر آن است البته این وجه درصورتی که این دو کلمه ال داشته باشـند .) چنان که بگویی : بسم اللّه المجریها والمرسـیها ، وجه دوم اعراب نصب است که وقتی الف و لام برداشته شود ، حال ومنصوب می شوند ، چون

نکره اند ، اگر چه اضافه به معرفه شده اند .

قرائتی که ما ، اختیار می کنیم : بسم اللّه مجراها به فتح میم و مرساها به ضم آن است ، به معنی زمان جریان و زمان توقف .

علت این که در کلمه مجراها فتح را برگزیدیم مناسبت با فتحه حرف مضارع در این جمله است : و هی تجری بهم فی موج کالجبال (هود/۴۲) که تجری به ضم گفته نشده است .

اما کسی که مجراها خوانده مناسبتر آن است که فعل رانیزتجری (به ضم تاء) بخواند .

باتوجه به اجماع قاریان بر فتحه تاء در فعل تجری روشن است که وجه صحیح در مجراها نیز همان ، فتح میم است ، اما این که درمرساها ضمه میم را برگزیدیم ، به این دلیل است که قاریان معتبر بر آن اجماع کرده اند .

معنای مجراها مکان جریان و سیر آن است و مرساها به معنای ایستادن و لنگر انداختن کشتی می باشد ، از جمله وقفها اللّه وارساها می آید .

ضحاک ، عبارت : اخوان الشیاطین (اسراء/ ۲۷) را که به صورت جمع است ، اخوان الشیطان مفرد خوانده است .

((۸۹)) همچنین جمله والقیمی الصلاه (الحج /۳۵) را که جمع است به صورت : و المقیم الصلاه مفرد خوانده ، ((۹۰)) وکوکب دری (نور/۳۵) را که به ضم دال و کسر و تشدید راء و تنوین و تشدید یاء ومنسوب به در است به صورت کوکب دری به فتح دال و کسر راء بدون تشدید وتنوین یاء ((۹۱)) ضحاک کلمه حجرا ((۹۲)) (فرقان /۲۲) که به کسره حاء است ، به صورت : حجرا به ضم

آن خوانده است .

سیبویه گفته است : ((۹۳)) شخصی به دیگری می گوید : فلانی ! آیا چنین و چنان کاری را تو انجام می دهی ؟

او در پاسخ می گوید : حجرا ، یعنی : هرگز ، و من از این کار بیزاری می جویم ، این حرف نشانه حرام بودن آن کار است .

ضحاک بن مزاحم هلالی(۳)

مجاهد گفته است : حجرا به معنای پناه بردن است ، روز قیامت ، گنهکاران ، از فرشتگان به خدا پناه می برند . ((۹۴)) ابن جریر طبری که قرائت مشهور را ترجیح داده ، گفته است : ((۹۵)) ما این قول را در تفسیر این آیه برگزیدیم ، زیرا کلمه حجر ، به معنای حرام است ، ومعلوم است که فرشتگان به کافران خبر می دهند که بشارت بر آنها حرام است ، اما ، استعاذه که به معنای پناه بردن است ، حرام نیست و بدیهی است که کفار به ملائکه نمی گویند : (استعاذه) بر شما حرام است .

بنابر این باید ، کلام خدا چنین توجیه شود که این خبری از سوی گنهکاران به فرشتگان است .

ضحاک کلمه یزفون (صافات /۹۴) را که مشدد است به تخفیف یزفون خوانده است .

((۹۶)) ابن جنی می گوید : ((۹۷)) آنچه در این باره شنیده می شود ، این است : زف القوم یزفون ، زفیفا ، و نیز گفته اند : ازفوا یزفون .

اما یزفون ، بدون تشدید را ، قطرب می گوید : ((۹۸)) مخفف یزفون است مثل آیه قرآن : و قرن فی بیوتکن (احزاب /۳۳) که در اصل اقررن بوده ، اما ظاهر این

است که یزفون ازوزف ((۹۹)) باشد ، مثل یعدون .

از وعد ، و به این وسیله تاءیید می شود ، نزدیک بودن آن ، به لفظ وفز که مفرد اوفاز است ، چنان که می گویند : انا علی اوفاز (آماده مسافرتیم) ، اما اگر چنین باشد به لفظ : وزف نیز نزدیک است که به معنای : اسرع : شتافت و به معنایش هم نزدیک است ، در حالی که نه کسائی و نه فراء هیچ کدام (وزف) را ثبت نکرده اند ، ((۱۰۰)) جز این که ظاهر لفظ ، چنان که گذشت آن رااقتضا می کند و یحیی بن احمد هم وزف نوشته که به معنای اسرع است و شاهدهم نزد او ، در قرائت یزفون است که به معنای : یسرعون می باشد .

ابن جریر این قرائت را رد کرده و گفته است : ((۱۰۱)) قرائت درست ، فتح یاء و تشدید فاء است ، زیرا صحیح و معروف از قرائت عرب این است و فصحای قراء نیز بر این عقیده اند .

ضحاك آیه : و عز نی فی الخطاب (ص /۲۳) را و عازنی فی الخطاب با الف وتشدید زاء خوانده است .

((۱۰۲)) زمخشری نیز گفته است : و عازنی خوانده شده ، از مصدر معازه که به معنای غلبه بر یکدیگر است .

((۱۰۳)) یوم التناد (غافر/۳۲) را نیز که به تخفیف دال است ، به صورت : یوم التناد به تشدید دال خوانده است .

((۱۰۴)) ابن جریر طبری می گوید : این کلمه را دیگران به تشدید دال ، از ماده : ند ، باب تفاعل خوانده اند

، به این معنا که روز قیامت وقتی که مردم فرار کننـد ، در زمین پراکنده می شوند چنان که شتر وقتی که از صاحبش فرار کند ، پراکنـده می شود . ((۱۰۵)) طبری در حـالی که قرائت ضـحاک را رد کرده می گویـد : ((۱۰۶)) قرائت درست نزد مـا ، همان است که مشـهور گفته انـد که بـا تخفیف دال و بـدون یـاء است زیراهمین قرائـتی است که جمعی مورد اعتمـاد از قراء شـهرها برآنند و چنان که نقل شده ، خلاف آن ، روا نیست ، با توجه به این قرائت ، معنای آیه ، چنین می شود : ای امت : من ، از آن روزی بر شـما بیم دارم که برخی از مردم ، برخی را نـدا می کنند ، یااز ترس آنچه مشاهده کردند که عبارت از عظمت سـلطه الهی و زشتی غم و انـدوه آن روز که آنها را فراگرفته است ، و یا به یاد یکـدیگر می آورنـد که خداونـد ، بعضـی از آنچه در دنیا به آنها وعده داده ، اکنون به آن تحقق بخشـیده و به همین سبب برخی از آنها درباره گرفتاری عظیمی که بر سرشان آمده از دیگران کمک می خواهند .

ضحاک ، آیه : لا تقـدموا بین یدی اللّه و رسوله (حجرات /۱) را که به ضم تاء وکسـر دال و تشدیـد آن است ، به صورت : لا تقدموا بین به فتح تاء و قاف و دال خوانده است .

((۱۰۷)) ابن جنی می گوید : معنای آیه ، این است : چنان نباشد که آنچه خود می خواهید انجام دهید و آنچه خدا

و رسولش شما را به آن امر کرده ، ترک کنید و همین است معنای قرائت مشهور : **لا** تقدموا بین . . . : هیچ امری را برآنچه خدا شما را امر کرده ، مقدم ندارید و در این قرائت چنان که پیداست ، مفعول که امرا باشد محذوف است .

((۱۰۸)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت غیر مشهور را انکار کرده می گوید : وقاریان مشهور به ضم تاء : (تقدموا) خوانده اند و این قرائتی است که من خلافش را اجازه نمی دهم ، زیرا معتمدان از قراء بر آن اجماع کرده اند . ((۱۰۹)) ضحاك ، عبارت : فروح و ریحان (واقعه /۸۹) را که به فتح راء است فروح وریحان به ضم راء خوانده است .

((۱۱۰)) ابن جنی می گوید : روح (مضموم هم) به معنای روح (مفتوح) برمی گردد و گویی گفته است : روح فراگیرنده روح و آن هم باروح به یک معناست ، چنان که می گویی : این هوا ، همان زندگی است و این سماع (آواز طرب انگیز) همان عیش است که عیش و روح نیز به یک معناست .

((۱۱۱)) (ضمنا ابن جنی اشاره می کند که این کلمه به معنای مصدری نیست ، بلکه به معنای فاعلی است .

ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشهور را برگزیده و فرق میان آن با قرائت ضحاك را بیان کرده است ، می گوید : ((۱۱۲)) بهترین قول نزد من ، قول کسی است که گفته است : منظور از روح ، شادی و رحمت و آمرزش است و اصلش از این جمله

گرفته شده است : وجدت روحا : وقتی که نسیمی را احساس کند که به آن وسیله از شدت گرمایش بکاهد .

اما ریحان ، همان بوی خوشی است که وقت مرگ احساس می شود ، چنان که ابوالعالیه و حسن گفته اند ، همچنین کسان دیگری که به سخن این دو نفر قائل شده اند ، چرا که این معنا بیشترین وروشنترین معانی آن است .

و نیز کلمه تمیز (ملک /۸) را به صورت : تمایز بر وزن تفاعل خوانده که اصل آن تتمایز با دو تاء بوده است ، ((۱۱۳)) در صورتی که به معنای تتفرق و تتقطع من الغیظ علی اءهل المعاصی ، غضبا للّه و انتقاما له ، می باشد ، ((۱۱۴)) یعنی آتش دوزخ از شدت غیظ بر کفار ، نزدیک است ، تکه تکه و پاره پاره شود و شعله آتش ازخشم خدا و به منظور انتقام از گناهکار است .

ضحاك ، فعل : تدعون (الملك /۲۷) را که به تشدید دال است به سکون آن : تدعون خوانده است .

((۱۱۵)) با توجه به قرائت ضحاك ، ابن جنی می گوید : ((۱۱۶)) تفسیرش این است : این همان چیزی است که از خدا می خواستید تا شما را در آن قرار دهد ، مثل قول خداوند : ساءل سائل بعذاب واقع : سائلی از خدا خواست که عذابی بر او واقع شود (حجرات /۱۱) اما معنای : تدعون با تشدید ، به قرائت عموم این می شود : ادعای وقوع آن را داشتید و ادعای آن میان شما آشکار بود ، مثل معنای عامی که در این آیه است

: ولا تنابزوا بالالقاب (قلم /۳۹) یعنی خواندن یکدیگر به لقبهای بد ، میان شما آشکار نشود .

معنای : تـدعون این جا ، از ادعای حقوق یا معاملات ، که به معنای درخواست می باشـد ، نیست ، بلکه به معنای تتـداعون ، از دعاست نه از دعوی .

ابـن جریر طـبری در حـالی که این قرائت را رد می کنـد ، می گویـد : ((۱۱۷)) قرائت درست همـان است که قاریان مشـهور ، گفته اند ، زیرا گروهی مورد اعتماد از آنان ، بر آن اجماع کرده اند .

از نشانه های قرائت ضحاك بن مزاحم هلالی چیزی است که به ترکیب واعراب کلمات ارتباط پیدا می کند ، مثلا در آیه : ان اللّه لایسـتحیی ان یضـرب مثلاـ مابعوضه فما فوقها ((۱۱۸)) (بقره /۲۶) کلمه بعـوضه را رفع داده ((۱۱۹)) بـا این که مشـهور ، نصب آن است .

ابن جنی درباره رفع آن می گوید : دلیلش این است که : مااسم و به منزله الذی است ، یعنی : لا یسـتحیی ان یضـرب الذی هو بعوضه مثلا ، دراین جا هو که مبتدا و عائد موصول بوده حذف شده است .

((۱۲۰)) ابن جریر طبری در حالی که قرائت مشـهور را رد کرده گفته است : ((۱۲۱)) ما که بعـد از مثلا آمده ، به معنای الذی است و تقدیر کلام ، این است : ان اللّه لا یستحیی ان یضرب الذی هو بعوضه فی الصغر و القله ، فما فوقها مثلا .

حال اگر کسی بگوید : وقتی که تاءویل آیه این شد و بعوضه مرفوع خوانده شد ، پس دلیل نصب آن ، به

قرائت مشهور چیست ؟

می گوییم : برای نصب آن ، دو وجه است : نخست این که ما (موصول) و در محل نصب به وسیله یضرب باشد وبعوضه هم که صله آن است ، اعراب آن را گرفته و منصوب شده است .

چنان که حسان بن ثابت سروده است : و کفی بنا فضلا علی من غیرنا حب النبی محمد۹ ایانا . ((۱۲۲)) در این شعر ، کلمه غیرنا اعراب من را که جر است ، گرفته است ، و عرب ، این عمل را بویژه درباره : من و ما به کار می برد و صله آنها را در اعراب تابع آن دو می داند ، زیرا این دو گاهی معرفه و گاهی نکره اند .

وجه دیگر ، این که تقدیر کلام این باشد : ان اللّه لا یستحیی اءن یضرب مثلا مابین بعوضه الی ما فوقها ، و بعد ، دو کلمه بین و الی حذف شده و نصب بعوضه ودخول فاء بر مای دوم ، قرینه بر آن شده ، چنان که عرب می گوید : مطرنا ما زباله فالثعلبیه : (از منزل زباله تا ثعلبیه باران خوردیم) ، و له عشرون ما فاقه فجملا (اودارای بیست شتر است از ماده تا نر .) و هی احسن الناس ما قرنا فقدما : (اونیکوترین انسان است از سر تا پا .) در تمام اینها ، بعد از ما کلمه بین و به جای ماءحرف الی در تقدیر است .

همچنین در هر جا که جمله مابین کذا ، الی کذا مناسب باشد ، این حذف را انجام می دهند

و هر دو را نصب می دهند تا دلالت کند برآنچه حذف شده است .

ضحاک آیه : ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل اللّه (بقره /۲۴۶) راکه با ، نون (متکلم مع الغیر) و مجزوم و جواب امر است ، به صورت : ابعث لنا ملکا یقاتل با یاء و ضم لام ، مرفوع به این که صفت ، برای ملک باشد ، خوانده است .

((۱۲۳)) همچنین آیه : و آتاکم من کل ما ساءلتموه (ابراهیم /۳۴) راکه با کسره و اضافه است ، به صورت : وآتاکم من کل ما ساءلتموه با تنوین کل خوانده .

((۱۲۴)) و قرائت خود را چنین تفسیر کرده ((۱۲۵)) : خداوند آنچه را که از او درخواست و سؤال کرده اید ، به شما داده است .

و ابن جنی ، غیر از این تفسیر کرده و چنین گفته است : ((۱۲۶)) بااین قرائت (تنوین کل) مفعول ، ذکر شده ، یعنی : وآتاکم ماساءلتموه ، ان یؤتیکم منه .

(ما ساءلتموه .

مفعول است) ، اما به قرائت مشهور : من کل ما ساءلتموه مفعول محذوف است یعنی وآتاکم سؤلکم من کل شی ء .

ابن جریر طبری قرائت و تفسیر ضحاک را رد کرده و چنین گفته است : ((۱۲۷)) نزد ما همان قرائت مشهور درست است که ، اضافه کل به ما و تقدیر آن و آتاکم من سؤلکم شیئا باشد ، چنان که پیش از این روشن ساختیم ، زیرا گروه معتبری ازقراء بر آن اجماع کرده و قرائتهای دیگر را رد نموده اند .

ضحاک بن مزاحم هلالی(۴)

ضحاک آیه : حین تریحون و حین تسرحون (نحل /۶) را نیز

که بدون تنوین است ، با تنوین و بدون اضافه : حینا تریحون و حینا تسرحون خوانده است .

((۱۲۸)) ابوحیان اندلسی می گوید : ((۱۲۹)) (قاریان مشهور) دو جمله را صفت قرار داده اندکه عایدشان حذف شده است ، مثل این آیه : واتقوا یوما لاتجزی .

(بقره /۴۸) .

وبنابر قرائت ضحاک ، عامل در حینا ممکن است ، مبتدا باشد ، زیرا به معنای : تحمل است و ممکن است ، خبر مبتدا باشد ، زیرا معنای استقرار در آن نهفته است .

آیه : ((۱۳۰)) ولبثوا فی کهفهم ثلاثمائه سنین (کهف /۲۵) به تنوین مائه و نصب سنین را به صورت : و لبثوا فی کهفهم ثلاثمائه سنون با واو به تقدیر : هی سنون خوانده است .

ابوحیان اندلسی می گوید : ((۱۳۱)) ابن عطیه گفته است : ((۱۳۲)) (نصب سنین) بنابراین است که بدل یا عطف بیان از (ثلاثمائه) باشد ، و بعضی گفته اند از باب تفسیر و تمییز است .

زمخشری می گوید : ((۱۳۳)) عطف بیان است .

ابوالبقاء حکایت کرده است که گروهی اجازه داده اند : که سنین بدل از مائه باشد ، زیرا مائه به معنای مئات است .

عطف بیان ، به مذهب بصریین ، جایزنیست .

اما نصب سنین بنابراین که تمییز عدد باشد ، درست نیست ، زیرا مشهور درادبیات عرب ، این است که معدود مائه باید مفرد و مجرور باشد ، علاوه بر این که سنین ، جمع نیز هست .

ضحاک ، آیه : وعلی کل ضامر یاءتین .

(حج /۲۷) را به صورت : . . . یاءتون خوانده .

((۱۳۴)) زمخشرن نیز گفته است :

یاءتون قرائت شده است بنابراین که صفت برای رجال و رکبان باشد . ((۱۳۵)) ابوحیان اندلسی می گوید : ((۱۳۶)) جمع مذکر عاقل را (یاءتون که جمع مذکر غایب است ، بر جمع مؤنث : یاتین به فرض این که ضامر ، در معنای : ضوامر باشد) غلبه داده اند . ((۱۳۷)) همچنین آیه : وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم (ملک /۶) راکه به رفع عذاب است به صورت : وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم به نصب آن خوانده است .

((۱۳۸)) زمخشری می گوید : ((۱۳۹)) عذاب .

به نصب خوانده شده ، بنابر این که عطف بر عذاب السعیر (ملک /۵) باشد ، به تقدیر : واعتدنا للذین کفروا عذاب جهنم : ((۱۴۰)) (برای کسانی که کفر ورزیده اند ، عذاب جهنم رامهیا کرده ایم .)ضحاک ، جمله ارم ذات العماد (فجر/۷) را به (تشدید میم) ارم ذات العمادخوانده به این ترتیب که اءرم فعل ماضی و به معنای اءبلی واءفنی وذات العماد ، مفعول آن باشد ، ((۱۴۱)) باز از او نقل شده است که اءرم ذات العماد به فتح الف ، وسکون راء خوانده ، و این مخفف : ارم است که از عبداللّه بن زبیر ، نقل شده .

((۱۴۲)) ضحاک برخی از افعال مجهول مثل : الا من ظلم (نساء/۱۴۸) را که به ضم ظاءو کسر لام است ، به صورت معلوم : .

من ظلم به فتح ظاء و لام خوانده .

((۱۴۳)) ابن جنی گفته است : ظلم وظلم (مجهول باشد یا معلوم) مستثنای منقطع است ومعنایش چنین است : مگر کسی که مظلوم یا ظالم باشد ، که

امر خدا بر او پوشیده نیست ، و دلیل بر این معنا ، جمله بعد است : وکان اللّه سمیعا علیما ((۱۴۴)) (نساء/۱۴۸) طبری نیز قرائت ضحاک رارد کرده و گفته است : بهترین قرائت همان : الا من ظلم به ضم ظاء است که قراء معتبر و اهل تفسیر بر درستی آن اجماع کرده اند و قاریان به فتح ظاءاند کند . ((۱۴۵)) همچنین آیه : و ظنوا انهم قد کذبوا (یوسف /۱۱۰) را که به ضم کاف و کسر ذال است ، ضحاک به صورت : وظنوا اءنهم قد کذبوا به فتح کاف و ذال خوانده است .

((۱۴۶)) ابن جنی نیز می گوید : تقدیر آیه این است : ((۱۴۷)) حتی اذا استیاءس الرسل و ظنوا اءنهم قد کذبوا فیما اتوا به من الوحی الیهم ، جاءهم نصرنا ((۱۴۸)) ابن جریر طبری قرائت ضحاک را منکر شده و گفته است : بر تاءویلی که در این آیه ذکر کردیم ، قرائت کذبو بضم کاف و تخفیف ذال درست است ، زیرا این قرائت بعضی از قاریان مدینه و همه قاریان کوفه است و ما نیز این قرائت و تاءویل را برگزیده ایم ، به دلیل این که این جمله بعد از این آیه است : وما ارسلنا من قبلک الا رجالا- نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم ((۱۴۹)) (یوسف /۱۰۹) و همین دلیل است بر این که ناامیدی پیامبران از ایمان قومشان بوده که هلاک شده اند و ضمیر در این قول خداوند : وظنوا ، انهم قد کذبوا به امتهای هلاک شده

پیشین برمی گردد و این که خداونـد درپی خبر از پیـامبران و امتهایشان جمله : فنجی من نشاء (یوسف /۱۱۰) را ذکر کرده بر توضـیح مطلب افزوده است زیرا کسانی که هلاک شدند همانهایند که گمان کرده بودند : پیامبران به آنها دروغ گفته اند و به دلیل همین گمان نابجا ، آنها راتکذیب کردند . ((۱۵۰)) (و به هلاکت رسـیدند .) ضحاک ، بعضی از فعلها را که به صورت معلوم بوده تغییر داده و مجهول خوانده ، ((۱۵۱)) مانند : اوننسها (بقره /۱۰۶) که به ضم نون اولی و کسر سین است به صورت : اوتنسها با تای مضموم و سین مفتوح خوانده است .

ابن جنی گوید : کسـی که تنسـها را با تا و مجهول خوانده ، صورت معلوم آن رابایـد تنسـها انت بداند ، منتها در این صورت ، فاعل حقیقی و عامل فراموشی آن ، یکی از دو امر خواهد بود : ۱ خدای تعالی ، ۲ یکی از عوارض معمولی دنیا بر بنی آدم از قبیل : حزن ، یابیم ، یا دشمنی ازطرف فرد انسانی یا وسوسه شیطانی .

((۱۵۲)) طبری که قرائت ضـحاک را نادرست می داند ، می گوید : برخی از قراء ، چنین خوانده اند : ما ننسخ من آیه به ضـم نون و کسـر سین . . . ، و این به نظر ما ، خطاست ، زیرا از آنچه به آن استدلال می شود که به طور مستفیض از قراء نقل شده ، خارج است ، و همچنین قرائت : اوتنسها و اوتنسها نادرست است ، زیرا شاذ و خارج ازقرائت قراء

امت است که مورد استدلال ، واقع می شود ، و قرائتی که از اوتنسها باتاء به صواب نزدیکتر است ، اوننسها (با نون) است که به معنای : اونترکهامی باشد ، زیرا خدای تعالی به پیامبرش خبر داده است که هرگاه حکمی را عوض کند یا آن را تغییر دهد ، حکمی بهتر از آن ، یا مانند آن ، خواهد آورد . ((۱۵۳)) ضحاك ، آیه : و اتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه (هود/۱۱۶) را که با همزه وصل و فتح تاء و باء ، و عین است ، به صورت : و اتبع الذین ظلموا . . . با همزه قطع و ضم آن و سکون تاء و کسر باء یعنی مجهول خوانده است .

((۱۵۴)) ابن جنی گفته است : در نظر ما ، این آیه به حذف مضاف است که در اصل چنین بوده : واتبع الذین ظلموا ، جزاء ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین ((۱۵۵)) (کیفر ستمکارانی که از پی رفاه ولذتهای دنیوی رفتند به آنان داده شد .) و نیز ضحاك ، جمله : فانظرماذاتری (صافات /۱۰۲) راکه به فتح تاء است به صورت : فانظر ماذا تری به ضم تاء خوانده است .

((۱۵۶)) ابن جنی می گوید : آنچه از قطرب برای ما روایت شده ، ما ذا تری و تری به فتح راء و کسر آن است ، معنای تری این است : به سوی تو القاء می شود و درخاطره ات قرار می گیرد ، و تری یعنی به آن چیز اشاره می کنی و برای عمل برحسب آن دعوت می کنی

.

((۱۵۷)) ابن جریر که قرائت ضحاک را باطل دانسته می گوید : بهترین قرائت به نظر من ، ماذا تری به فتح تاء و از راءی به معنای اندیشه می آید ، یعنی : چه نظرمی دهی .

((۱۵۸))

یحیی بن یعمر العدوانی

یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی ، درگذشته به سال یکصد و بیست و نه یااندکی پیش ، ((۱۵۹)) یکی از قاریان تابعین بصره بود که به خراسان کوچ کرده بودند ، درباره اقامتش در آن جا اختلاف فراوانی است ، بعضی از اخبار اشاره دارد که دربصره متولد شد و در خراسان ((۱۶۰)) رشد یافت و ازبعضی برمی آید که در اهواز متولد و در میان گروهی از مردم تربیت شد .

پدرش در زبان عربی بسیار فصیح بود و او علوم عربی را از پدرش آموخت و سخن او راحفظ کرد و در استحکام آن کوشید . ((۱۶۱)) برخی دیگر از اخبار نشان می دهد که درنخستین دوران فرمانفرمایی یزیدبن مهلب بر خراسان ، یحیی در آن جا ازنویسندگان و قضات بود .

ابن مهلب نامه ای بسیار ادیبانه به حجاج بن یوسف نوشت ، هنگامی که حجاج نامه را خواند ، گفت : ابن مهلب کجا و این سخن کجا ؟

گفتند : یحیی بن یعمر پیش اوست ، گفت : پس قضیه ، این است .

آن گاه ابن یعمر رابه عراق فراخواند تااز او درباره سبب فصاحتش جویا شود .

بعضی گفته اند به حجاج خبر رسید که یحیی ، اظهار تشیع می کند ، او را از خراسان ، پیش خود خواند و درباره مذهبش بااو سخن گفت و سپس گفت : آیا از من شنیده

ای که روی منبر غلط سخن گویم ؟

یحیی گفت : (خیر) بلکه امیر از همه مردم فصیح تر سخن می گوید ، حجاج در این باره اصرار زیاد کرد .

یحیی گفت : تنها در یک حرف از قرآن اشتباه می کنی ، حجاج خشمگین شد و گفت این برای من زشت ترین سخن است ، سپس گفت : دیگرپیش من نمان تا اشتباهی از من نشنوی ، آن گاه او را به خراسان فرستاد ، قتیبه بن مسلم باهلی او راپذیرفت و منصب قضاوت را به او تفویض کرد . ((۱۶۲)) بعضی اخبار تاءکید دارند که حجاج در سال هشتاد و چهار ، یحیی را به علت اشتباهی که از او گرفته بود به خراسان تبعید کرد و ابن مهلب که والی خراسان بود او را ماءمور دیوان رسائلش ساخت و امر قضا را به او محول کرد . ((۱۶۳)) سیوطی همین خبر را نقل کرده ، به علاوه یادآور شده که حجاج پس از ساختمان شهر واسطابن یعمر را احضار کرد و از او خواست که درباره عیب ساختمان آن شهر اظهارنظر کند ، او گفت : بنایی را که ساخته ای مالکش نخواهی بود و غیر فرزندانت آن را ساکن خواهند شد حجاج بر او خشم گرفت و او را به خراسان تبعید کرد . ((۱۶۴)) ظاهرا گزارشهای سه گانه اخیر دارای ریشه واحدی است ، ولی راویان ، آن راتحریف کرده و به سه اصل گوناگون تبدیل کرده اند ، اما ، پس از رفع این تناقض می توان چنین گفت که ابن یعمر در ابتدای فرمانفرمایی ابن مهلب بر خراسان درآن

جا بوده سپس حجاج او را به عراق احضار کرد ، و او مدتی در آن جا مانده وپس از آن که ابن مهلب را از فرمانروایی خراسان برداشته و قتیبه بن مسلم را به جایش از عراق به آن ولایت فرستاده ، و ابن یعمر تا وقتی که حجاج از دنیا رفته درهمان جا بوده است و از آن به بعد ، ابن یعمر به بصره رفت و آمد می کرد و به خراسان بر می گشت .

ابن انباری روایت کرده است که یحیی بن یعمر در خراسان وفات یافت .

((۱۶۵)) یحیی بن یعمر از قاریان بزرگ بصره و خراسان بود و به قرائتهای گوناگون مهارت داشت .

((۱۶۶)) ابن جزری اساتید و شاگردان وی را در قرائت برمی شمارد ومی گوید : از ابن عمر و ابن عباس و ابوالاسود دؤلی ، علم آموخت و به ابوعمر وبن علاء و عبدالله بن ابی اسحاق علم آموزاند . ((۱۶۷)) او در بیشتر شهرهای خراسان ، ازقبیل : نیشابور مرو شاهجان ((۱۶۸)) و هرات رفت وآمد داشت و در آن جا داوری می کرد . ((۱۶۹)) بیشتر گفته می شود : او از این شهرها به آموزش علم و قرآن می پرداخت .

هارون بن موسی عتکی ازدی بصری گوید : ابن یعمر نخستین کسی بود که قرآن را نقطه گذاری کرد . ((۱۷۰)) گفته می شود : نزد ابن سیرین قرآنی نقطه دار وجود داشت که یحیی بن یعمرآن را نقطه گذاری کرده بود . ((۱۷۱)) منظور از نقطه در این جا همان نقطه های زیر وبالای حروف است ، نه حرکات اعراب در آخر کلمات

، زیرا ابواحمد عسکری روایت کرده است که حجاج بن یوسف به نصربن عاصم یا یحیی بن یعمر دستورداد که حروف قرآن را نقطه گذاری کند تا حروف معجم از حروف مهمل ، مشخص شود . ((۱۷۲)) اما واضع اولیه نقاط اعرابی که حرکات آخر کلمات قرآنی رانشان می دهد ، ابوالاسود دؤلی بوده است .

((۱۷۳)) سپس ، شاگردانش روش او را به دیگران منتقل کرده اند که از جمله آنها ، ابن یعمر بوده است و همین کسانند که قرآنها را نقطه گذاری کردند و دیگران از آنها یاد گرفتند و آن را حفظ و ضبط ودسته بندی کردند و مورد عمل قرار دادند و روش آنان را پی گیری و به ایشان اقتدا کردند . ((۱۷۴)) قرائت ابن یعمر ، نشانه های زیادی دارد ، ((۱۷۵)) برخی از آنها مربوط به ویژگیهای صوتی در قرائت است از قبیل : اماله و اشمام به کسره یا ضمه و مد و قصر . ابن یعمر بعضی از افعال را که در آخرش الف متقلب از یاء بود اماله می کرد . ((۱۷۶)) واو جمع را کسره می داد . ((۱۷۷)) و واو ، لو را اگر بعدش ، حرف ساکن بود ، ضمه می داد و آن را به واو جمع تشبیه می کرد . ((۱۷۸)) و بعضی اسمها را به قصر می خواند و آنها را مد نمی داد . ((۱۷۹)) بعضی از نشانه های قرائت یحیی مربوط به همزه است و گویی در این امر ازیک روش پیروی می کرد ، زیرا همواره از تخفیف و آسانگیری جانبداری می کردبه این دلیل همزه

برخی فعلهــا را تخفیـف می داد و بـه صـورت یـاء ادا می کرد . ((۱۸۰)) و همزه اسـتفهام را کـه بـا همزه دیگر در یـک کلمه برخورد داشت حـذف می کرد . ((۱۸۱)) بعضـی از نشـانه های قرائت یحیی مربوط به شـکل و فرم خط کلمات است ، مثلا ده کلمه را به شـکلها یا صورتهایی برخلاف قرائت مشهور ، خوانده ، ((۱۸۲)) و آنهارا از اساتید خود نقل کرده و آنها نیز بعضـی را از طریق ضعیفی به رسول خدا(ص)نسبت داده اند .

بعضـی از آنها مربوط به صـیغه ها و مشتقات گوناگون (در اسمها و صفات است) از قبیل : جمع و مفرد ، از باب مثال بسیاری از الفاظ را به صـیغه هایی خوانـده که مخالف با آنچه از قراء معتمـد شـهرها آنها را خوانده اند می باشد . ((۱۸۳)) ابن یعمر ، بسـیاری از ایـن امـور را از اساتیـدش کسب کرده وانـدکی را خـودمبتکر آن بـوده و در برخی از آنهـا نیز از لغت قیس و تمیم پیروی کرده است .

((۱۸۴)) و از نشانه های قرائت ابن یعمر ، اموری است که مربوط به اسـناد در افعال (وصـیغه های) آنهاست ، از باب مثال ، او برخی از افعـال را به فاعـل غایب اسـناد داده ، اما جمهور قراء مخاطب خوانـده انـد ((۱۸۵)) و بعضـی را مفرد مخاطب خوانده ودیگران متکلم مع الغیر به منظور تعظیم خودشان ، خوانـده اند . ((۱۸۶)) و برخی ازافعال را به مفرد غایب مؤنث نسبت داده ، در حالی که قاریان دیگر مذکرخوانده اند ((۱۸۷)) و در آیه دیگر به عکس این عمل کرده

است .

((۱۸۸)) بعضـی از این نشـانه ها مربوط به اعراب است که او ، اواخر بسـیاری از الفاظ رابه حرکتهایی غیر از آنچه قاریان معتبر ثبت کرده اند ، خوانده است .

((۱۸۹)) آنچه او رابه مخـالفت واداشـته این است که او خود در نحو ، اسـتادی مـاهر و در لغت ، توانابود ، در معانی آیاتی که این الفاظ وجود داشت می اندیشـید و در وجوه اعرابی که ممکن بود در آن تغییری ایجاد کند ، تدبر می کرد ، سپس برای هر آیه ، معنایی فرض می کرد و اعراب را بر آن ، حمل می نمود .

او بعضی از افعال را به صورت مجهول خوانده است که عمده قاریان آن را به صورت معلوم خوانده اند . ((۱۹۰))

خارجه بن مصعب ضبعی

خارجه بن مصـعب ضبعی سرخسی ، درگذشته به سال یکصد وشصت و هشت ((۱۹۱)) یکی از قاریـان ، تابعین خراسانی و از مخضرمین (درک کنندگان) دو دولت بنی امیه و بنی عباس بود .

او متهم به عدم وثوق بود ، زیرا مطالبی را که از اساتیدش نقل می کرد مورددقت قرار نمی داد .

ابن جزری در حالی که اساتیـد و شاگردان وی را در علم قرائت می شـمرد و هشدار می دهد که دانشـمندان باید از آنچه او از اساتید خود نقل می کند ، دوری جویند ، ((۱۹۲)) می گویـد : وی علم قرائت را از نافع و ابوعمروفراگرفت و در موارد زیادی با آنها مخالفت کرد ، اما کسی از او پیروی نکرده است .

از حمزه ، نیز حروفی را نقل کرده است .

عباس بن فضل و ابومعاذ نحوی ومغیث بن بدیل

نیز علم قرائت را از خارجه نقل کرده اند .

ابن مجاهد ، ((۱۹۳)) و ابن خالویه ، ((۱۹۴)) شواهدی در دست دارند که تنها خارجه آنها را از نافع بن عبدالرحمن و ابوعمروبن علاء ، قاری اهل بصره ، روایت کرده وبیشتر آنها از چیزهایی است که از نافع ، منحصرا نقل کرده است و آنها مربوط به اماله و جهات اشتقاقی و صیغه های مفرد و جمع می باشد .

عوامل اختلاف قرائتها

کسانی که تاکنون ، نام بردیم بزرگترین قاریان و معروفترین آنها از حیث تعلیم قرآن بودند و بیشترین افرادی بودند که حروف قرآن را در خراسان در عصر بنی امیه ، روایت کردند .

ضحاک بن مزاحم و یحیی بن یعمر در درجه ای بالاتر از خارجه بن مصعب هستند و دارای آثاری بیشتر از او می باشند .

به قرار معلوم قرائتهای این قراء که خارج از قراءات متواتر و فراوانی است که قراء پیشگام مسلمان بر آن اتفاق دارند ، به اختلاف منابعی برمی گردد که تابعین ازآن منابع به دست آورده اند و نیز برمی گردد به اختلاف صحابه و جدال آنان دراصل قرائت و الفاظ و کلمات ، قطع نظر از معانی و احکام و صرف نظر از این که پیامبر بزرگوار (ص) به هر یک از یارانش اجازه داده است که هر طور به نظرشان می رسد بخوانند . ((۱۹۵)) ابن جریر طبری نیز این موضوع را به طور دقیق بررسی کرده است .

((۱۹۶)) علت دیگر این اختلافها خالی بودن قرآنهای عثمانی از نقطه و اعراب بود که باعث شد بعضی از کلمات به صورتهای گوناگون خوانده شود ، ((۱۹۷)) چنان

که برخی از دانشمندان بیان کرده اند که نسخه های قرآن چاپ عثمانی به این دلیل اعراب و نقطه گذاری نشده بود که خوانندگان آزاد باشند تا به هر صورتی که احتمال صحت آن را بدهند ، قرائت کنند .

ابوبکر ، ابن العربی می گوید : ((۱۹۸)) نسخه های قرآنی که عثمان وزید و ابی وجز آنها ، برای رسول خدا می نوشتند ، بدون اعراب و نقطه بود و این کار به این قصد انجام می شد که مردم بتوانند آن را به قرائتهای گوناگون بخوانند و دروسعت باشند .

ابن جزری ((۱۹۹)) می گوید : (صحابه که خدا از آنان خشنود باد هنگامی که آن قرآنها را نوشتند ، بدون نقطه و اعراب بود ، ((۲۰۰)) تا آنچه نهایه از پیامبر(ص)درباره معنای آن آمده نیز شامل شود و دیگر از عللی که قرآنها را از نقطه واعراب خالی گذاشتند این بود که همچنان که گاهی یک لفظ ، بر دو معنای معقول قابل فهم ، دلالت می کند ، یک نوشته نیز بر دو لفظی که از دیگران نقل و شنیده شده و چنین خوانده می شود ، دلالت می کند ، چرا که یاران رسول خدا(ص)از آن حضرت قرآنی را دریافت می کردند که وی از طرف خدا ماءمور بود لفظ و معنایش را به آنها برساند ، و اجازه نداشتند چیزی از قرآن را که از رسول اکرم(ص) به آنهارسیده حذف و یا از خواندن ، به آن طریق منع کنند .) همچنین یکی از علل اختلاف در قرائتها این بود که تابعین از قراء ، درقرائتهای خود ، تحت تاءثیر

کلمات و لهجه های قبیله ای و شیوه گویش محلی خودقرار گرفته بودند .

تا نیمه قرن دوم ، قرائت تابعان که برخلاف قرائت مشهور بود ، هرگز به شاذبودن ، وصف نمی شد ، بلکه به عنوان روایتی از قرائتهای مختلف ولی جدا ازآنها ، نقل و نگه داشته می شد و به همین دلیل ، باقی ماند و از بین نرفت .

احتمال می رود ، نخستین کسی که اصطلاح : شاذ را به این قرائتها داده ، هارون ، پسر موسی عتکی بصری (درگذشته حدود سال صد وهفتاد یا پیش ازدویست) ((۲۰۱)) بوده باشد ، چنان که ابن جزری می گوید : ((۲۰۲)) نخستین کسی که در بصره وجوه گوناگون قرائتها را شنید و آنها را گردآوری و قرائتهای شاذ رابررسی کرد و به تحقیق در سندهای آن پرداخت ، یکی از قاریان ، به نام هارون بن موسی اعور بود .

آن گاه دانشمندان پس از او این ویژگی را تعقیب و قرائت شاذ را معرفی کردند و فرق میان آن و قرائت مشهور راآشکار ساختند ((۲۰۳)) و در این باره کتابهای فراوانی نوشتند ، از جمله آنها کتاب : مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع از ابن خالویه ، درگذشته به سال سیصدوهفتاد ، و کتاب : المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الایضاح عنها از ابن جنی ، درگذشته سال سیصدونودودو است و این شخص ، بزرگترین کسی است که به قرائتهای شاذ اهمیت و آنها را توضیح و شرح داده و بر صحت آنها استدلال کرده و خواندن این قرائتها را تجویز نموده است .

فصل دوم : تفسیر

تفسیر در خراسان در عهد بنی امیه

تفسیر قرآن در

خراسان ، در آغاز اسلام ، قدر و منزلتی نداشت چنان که موقعیت تعلیم قرآن نیز در حالت ضعف بود ، زیرا احادیث صحابه ای که در خراسان بودند ، بروشنی کاشف از اهمیت دادن آنها به تفسیر (قرآن) یا تلاش آنان در این مورد ، نیست چرا که در آن زمان افراد عرب زبان در خراسان محدود و آشفته خاطر بودند و صحابه ای که به آن سرزمین وارد شده بودند ، اعتنایی به تفسیرنداشتند ، ((۲۰۴)) حتی گروهی از صحابه ، از تعمق و توجه زیاد به تفسیر ، دوری می کردند . ((۲۰۵)) اما در دوران بنی امیه ، علم تفسیر در خراسان ، سخت شکوفا شد ، زیرا گروه معتبری از پیروان صحابه ، خود را برای این کار آماده کرده بودند و درباره آن آثارروشنی از خود بر جای گذاشتند .

ضحاک بن مزاحم هلالی

قسمت اول

می توان گفت : ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی ، درگذشته به سال یکصد وپنج ، (که شرح حال او پیش از این آمده) بزرگترین شخصیتی است که به علم تفسیر اختصاص یافته و به آن ، شناخته شده است ، او در این علم ، روشی ویژه داشت ، گروه بسیاری از شاگردان در خراسان از او دانش آموختند و از او تفسیرروایت کردند .

درباره استادی که ضحاک علم تفسیر را از او تعلیم گرفته دانشمندان به اختلاف سخن گفته اند : برخی می گویند : او تعدادی از صحابه را درک کرده که ازجمله آنها عبداللّه بن عباس ، درگذشته سال شصت وهشت هجری ((۲۰۶)) مترجم ومفسر قرآن و آگاهترین صحابه ، نسبت به

تاءويل آن بود ، که قرآن را از او آموخت وتفسیر را از وی فراگرفت یاقوت حموی می گوید : ((۲۰۷)) ضحاک ، ابن عباس وابوهریره را درک کرد .

ابن حجر عسقلانی گوید : ((۲۰۸)) ضحاک ، از عبداللّه بن عمر ، و عبداللّه بن عباس و ابوهریره و ابوسعید ، وزیدبن ارقم و انس بن مالک ، روایت کرده است .

برخی دیگر گویند : او ، ابن عباس و حتی ، غیر او از صحابه را درک نکرده ، بلکه تنها سعیدبن جبیر اسدی را که در سال نود و پنج به شهادت رسید ((۲۰۹)) وبزرگترین شاگرد ابن عباس در تفسیر بود ، درک کرده و علم تفسیر را از او آموخته است ، اساسا تفسیر ابن عباس از او نقل شده است .

عبدالملک بن میسره هلالی کوفی ، درگذشته دهه دوم از سده دوم ((۲۱۰)) ، می گوید : ضحاک ، ابن عباس رادرک نکرد ، بلکه تنها در ری سعیدبن جبیر را ملاقات کرد و تفسیر را از او فراگرفت ((۲۱۱)) .

شگفت آور این که از خود ضحاک درباره تعیین استادش در تفسیر ، روایات متضادی نقل شده است .

از بعضی چنان بر می آید که ابن عباس را ملاقات کرده ومدتی نه چندان کوتاه با او بوده و از او روایت نقل کرده است .

ابوجناب یحیی بن ابوحیه کلبی کوفی ، درگذشته سال یک صد و پنجاه که از شاگردان ضحاک بوده است می گوید : ضحاک گفته است .

((۲۱۲)) هفت سال همراه ابن عباس بودم .

در برخی از روایات تاءکید شده است که به کلی ، ابن عباس را ندیده

و به چیزی از او نیاموخته است : عبـدالملک بن میسـره هلالی می گویـد ((۲۱۳)) : به ضـحاک گفتم : آیا [دانش تفسـیر را] از ابن عباس آموخته ای گفت : نه ، پرسیدم : پس آنچه روایت می کنی ، از چه کسی گرفته ای ؟

گفت : از تو ، از فلاـن و از بهمـان . . مشاش مروزی ((۲۱۴)) که از شاگردان ضحاک بوده ((۲۱۵)) ، می گوید : از ضحاک پرسیدم : آیا ابن عباس را ملاقات کرده ای ؟

گفت : نه ، به او گفتم ((۲۱۶)) : آیا از ابن عباس (روایتی) شنیده ای ؟

گفت : نه .

شگفت انگیزتر ، این که ، اساتید تفسـیر ضـحاک و سلسله های راویان او نیز درمعرفی استادش در تفسیر ، متناقض است ، زیرا بعضـی از آنها اشاره دارد که ضـحاک بسیاری از مطالب تفسیری خود را به طور مستقیم و بدون واسطه ، از ابن عباس دریافت کرده است ، ((۲۱۷)) و برخی از آنهـا سـندش به خود ضـحاک منتهی می شود بـدون این که آنهـا را به ابن عباس یا جز او یا از صحابه و تابعان نسبت دهد . ((۲۱۸)) به نظر می رسد که ضـحاک هرگز ابن عباس را ملاقات نکرده و تفسـیری از اونیاموخته است ، زیرا در منابع گوناگون شرح حال ابن عباس ، نشانی از این ندارد‌که او از اساتید ضحاک بوده و به رغم این که از شرح حـال ضـحاک در برخی منـابع ظـاهر می شود که از شـاگردان ابن عبـاس بوده ((۲۱۹)) ، امـا نه از مکـانی که آنها یکـدیگررا ملاقات کرده باشند در آن

منابع چیزی نوشته شده و نه از زمانی که از ابن عباس چیزی آموخته باشد در آنها خاطر نشان شده است .

واضح است که سندهای تفسیر ضحاک که ابن جریر آنها را ذکر کرده ، همگی مطمئن و قوی نیست ، بلکه برخی از آنها دارای اختلاف و ضعف می باشد ، زیرابعضی از آنها اشاره دارد که ضحاک برخی از تفاسیر را از عبداللّه بن مسعود هذلی روایت کرده ((۲۲۰)) ، و این بعید به نظر می رسد چرا که هنوز ضحاک کودکی خردسال و سنش به ده سال نرسیده بود که ابن مسعود در سال سی و دو از دنیا رفت ((۲۲۱)) ولی ضحاک در سال یکصدوپنج در حالی که هشتاد سال از عمرش گذشته بود ، وفات یافت .

بهتر این است که بگوییم ضحاک افزون بر چهل سال با ابن عباس همزمان بوده ، اما کسانی که نسبت به احادیث ضحاک آگاهی داشته و آنها را نقد وبررسی و آزمایش کرده اند ، اتفاق نظر بر این دارند که او چیزی از ابن عباس نشنیده است و ترجیح داده اند که بگویند : او در ری ، سعیدبن جبیر را ملاقات کرده و تفسیر ابن عباس را از وی گرفته است .

((۲۲۲)) ضحاک کتابی در تفسیر داشته ، که نابود شده و به ما نرسیده ، اما ابن جریرطبری بر آن آگاهی یافته و از آن سود برده است .

این کتاب یکی از منابع پر ارزش تفسیر طبری ، بلکه شامل قسمت اعظم آن می شود ، زیرا مطالب فراوانی از آن نقل و از دو طریق آنها را ذکر کرده است

((۲۲۳)) و اگر تفسیر ضحاک از تفسیر طبری جدا می شد ، خود تفسیر بزرگی را تشکیل می داد .

ضحاک جزء مکتب اصحاب حدیث است نه از مکتب طرفداران راءی ، ازاین رو در تفسیر خود به نقل روایات ماءثور ، اعتماد می کند .

او در تفسیر ، رویه خاصی داشت ، به تفسیر لغوی و ادبی اهمیت می داد ، وعلت گرایش وی به این تفسیر این بود که او نسبت به علم لغت و نحو ((۲۲۴)) شیوه های گوناگون زبان عربی آگاهی و توانایی داشت و به کاربردهای دقیق کلمات عربی آشنا بود مضافا این که از شعر شاعران دوران جاهلیت و نیز دوران اسلام با اطلاع بود .

ضحاک در شیوه تفسیری خود پیرو ابن عباس پایه گذار روش تفسیری لغوی ادبی بود . ((۲۲۵)) و با این که مطالب فراوانی را از تفسیر ابن عباس نقل کرده ، اما درهمه موارد پیرو او نبود زیرا تنها به نقل از تفسیر او ، بسنده نمی کرد ، بلکه مطالب فراوانی هم از خود بر آن می افزود ، به عنوان مثال ، بسیاری از کلمات و آیاتی را که ابن عباس از تفسیر آنها اعراض کرده و یا شرحی از او برای آنها نرسیده است اوشرح داده و در تفسیر تعداد فراوانی از الفاظ ، با وی مخالفت کرده است .

ضحاک گاهی به تفسیر کلمات مفرد پرداخته و گاهی قسمتهایی از آیات راتفسیر کرده و زمانی به تفسیر کامل آیات پرداخته است و شاهد بر این انواع سه گانه در تفسیر لغوی ادبی او آن قدر زیاد است که مقام گنجایش نقل آن

نیست و آنها در تفسیر ابن جریر طبری برای همه سوره های قرآن ، پراکنده است .

اگر مابرای هر یک از انواع سه گانه تفسیری او ، نمونه های محدودی تنها از تفسیر سوره بقره بیاوریم ، برخی از آنها ، این انواع تفسیر لغوی ادبی را روشن می کنند و برخی موجب بی نیازی از ذکر سایر مثالها می شوند ، زیرا بعضی از نمونه هایی که در آن تفسیر ذکر شده ، تکراری است .

مثال تفسیر ضحاک برای کلمات مفرد ، مطلبی است که از او در تفسیر این آیه روایت شده است : ولهم عذاب الیم (البقره / ۱۰) که می گوید : ((۲۲۶)) الیم یعنی دردآور و هر چه الیم در قرآن باشد ، به معنای دردآور است .

از جمله ، تفسیر او راجع به این آیه است : فیه ظلمات ورعد وبرق (البقره /۱۹)می گوید : ((۲۲۷)) ظلمات به معنای گمراهی و برق به معنای ایمان است .

از جمله ، تفسیر او برای این آیه است : وایدناه بروح القدس (البقره /۸۷)می گوید : ((۲۲۸)) وایدناه یعنی : نصرناه او را یاری می کردیم ((۲۲۹)) .

نمونه های تفسیر ضحاک برای اجزای آیات به قرار زیر است : از جمله تفسیر او در این آیه : وبءوا بغضب من اللّه (البقره / ۶۱) گفته است ((۲۳۰)) .

[یعنی یهود عنود] مستحق خشم از طرف خدا شدند .

از جمله در این آیه : واحاطت به خطیئته می گوید : ((۲۳۱)) یعنی به سبب گناهانش مرده است .

از جمله ، در تفسیر این آیه : لتکونوا شهدآء علی الناس (البقره / ۱۴۳) می گوید

: ((۲۳۲)) مراد کسانی هستند که در هدایت استقامت دارند و همینهاهستند که روز قیامت علیه مردمی که پیامبران خدا را تکذیب کردند و نسبت به آیات خداوند کفر ورزیدند ، (در پیشگاه خدا) گواهی می دهند . ((۲۳۳)) نمونه تفسیر ضحاک از آیه کامل ، این است که در آیه : یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا ، للّه ان کنتم ایاه تعبدون (البقره /۱۷۲) می گوید : ((۲۳۴)) یا ایها الذین آمنوا : صدقوا ، ای کسانی که (حق را) پذیرفته اید ، کلوا من طیبات مارزقناکم : از روزی حلالی که ما برای شما حلال کرده ایم ، بخورید ، چرا که من آنهارا بر شما حلال کرده ام پس برایتان پاکیزه است ، یعنی از چیزهایی که شما بر خودحرام کرده بودید و خوردنیها و نوشیدنیهایی که من بر شما آنها را حرام نکرده بودم .

واشکروا للّه ، یعنی خدا را بر نعمتهایی که شما را روزی کرده و برایتان پاکیزه ساخته ، چنان که شایسته است ، ثنا گویید ، ان کنتم ایاه تعبدون اگر گردن نهاده بردستور او و شنونده و فرمان بردار فرمان او هستید ، پس از آنچه خوردنش را برشما روا داشته و آن را برایتان پاکیزه و حلال کرده ، بخورید و آنها را بر خود حرام ندانید و از پیروی گامهای شیطان بپرهیزید .

قسمت دوم

از جمله این که ضحاک در تفسیر : قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعهااذی واللّه غنی حلیم (البقره /۲۶۳) ، می گوید : ((۲۳۵)) دارایی خود را اندوخته سازدو از خرج کردن خودداری

کنـد ، بهـتر است از این که آن را انفـاق کرده و سـپس منت گـذارد و آزار برسانـد ، و در تفسـیر غنی حلیم می گویـد : یعنی خداونـد از مـالی که آنان به عنوان صـدقه می دهنـد بی نیاز است و چون حلیم و بردبار است کسانی راکه هنگام صـدقه دادن منت می گذارند و مستحقان را می آزارند ، زود کیفرنمی کند .

همچنین در تفسـیر آیه : یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه و ذروا ما بقی من الربا ، ان کنتم مؤمنین (البقره /۲۷۸) می گوید : ((۲۳۶)) عربها در زمان جاهلیت داد و سـتدهای ربوی انجام می دادند ، اما وقتی که مسلمان شدند ماءموریت یافتند که از زیادی دست بکشـند و تنها سرمایه اصلی را بگیرند . ((۲۳۷)) ضـحاک در تفسیری که برای قرآن نوشته به علم فقه و احکام ، بها می دهد ، وقواعـد شـرعی را از آیات اسـتنباط می کنـد ، در اسـتخراجشان می کوشد و در منظم ساختن آنها دقت به خرج می دهد ، بی مقـدمه ، ناشـناخته و بـدون آ گـاهی عمیـق درآن بـاره سـخن نمی گویـد و بـدون دلیـل عقلی و نقلی مورد اطمینـان حکمی را رهانمی کند ، بلکه ، درباره آن دقت و بررسـی فراوان می کند ، و آنچه او را در این زمینه کمک می کند ، آماد گی شرایط و دارا بودن وسایـل و ابزار است ، چرا که او نسـبت به نزول (آیات) و آنچه مربوط به آن است ، بینا بود . ((۲۳۸)) و از ناسخ و منسوخ خبرداشت و بر موازنه ای که در برخی احکام

به وجود می آید و نسبت به اظهار نظرهاو فتاوایی که راجع به احکام نقل شده احاطه کامل داشت ((۲۳۹)) ، روایات را در این زمینه حفظ و از تشخیص میان آنها بشدت آگاه بود .

نمونه هـای اهمیت دادن ضـحاک به مسائل فقهی در تفسـیری که برای قرآن نوشـته بیشتر از آن است که بتوان در این جا ذکر کرد ، و این نمونه ها در تفسـیر ابن جریر طبری که بر تمام سوره ها نوشـته پراکنده است و ما اگر ، به موارد اندکی ازتفسـیری که ضـحاک برای سوره بقره نوشـته و احکـام فقهی را در آن روشن ساخته ، بسـنده کنیم ، از کار او در این باب آگاه خواهیم شد .

ضحاک در بعضـی از مسائل گفته های صـحابه را ذکر و به نقل آنها اکتفا می کنـد ، بدون این که در آنها اظهار نظر و تحقیق کند یا بعضـی را بر دیگری ترجیح دهد هرچند ممکن است در برخی از موارد نظریه ای داشـته باشد ، اما طبری در تفسـیرخود سهـل انگـاری کرده و آنها را نیاورده است ، زیرا طبری بر آن نبوده که همه روایات را نقل کنـد ، بلکه تنها چیزهایی را بر می گزیده که در رد و قبول اندیشه های مورد نظرش مؤثر بوده است .

نمونه اهمیت دادن ضـحاک به احکام فقهی در تفسـیر خود ، تفسـیر این آیه شـریفه است : و ان تبـدوا ما فی انفسـکم اوتخفوه یحاسبکم به اللّه فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء (بقره / ۲۸۴) آنچه در دل دارید ، خواه آن را ظاهر کنید یاپپوشانید ، خداوند شما را

با آن مورد محاسبه قرار می دهد ، سپس هر کس رابخواهد می آمرزد و هر کس را بخواهد عذاب می کند .

آیا در مورد گواهی دادن یانیت و یا عمل است ؟

طبری ، سه روایت از ضحاك مستند به صحابه نقل کرده است که بر دو حکم مختلف دلالت می کنند : دو روایت بر این دلالت دارند که انسان در مقابل نیت ، بدون انجام دادن کاری ، کیفر نمی شود .

ضحاك می گوید ((۲۴۰)) : ابن مسعود گفته است : این محاسبه مربوط به قبل از نازل شدن لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (البقره / ۲۸۶) بوده ، ولی با نزول این آیه قبل (آیه محاسبه) ، نسخ شده است .

ضحاك می گوید ((۲۴۱)) : عایشه درباره این آیه گفته است : هر بنده ای که آهنگ کار بد و تصمیم به گناهی بگیرد و به آن ، حدیث نفس کند ، خداونددر دنیا او را مورد محاسبه قرار می دهد ، او می ترسد ، غمگین می شود و اندوهش شدت می یابد ، و چیزی از اینها به او نمی رسد ، مثل کسی که تصمیم به کار بدی می گیرد ، اما چیزی از آن را مرتکب نمی شود .

یک روایت صراحت دارد که انسان در مقابل نیت (سوء) کیفر می شود ، اگرچه آن را به عمل مقرون نساخته باشد ، ضحاك می گوید ((۲۴۲)) : ابن عباس گفته است : خداوند در قیامت می گوید : فرشتگان من ، از کارهای شما ، جز آنچه آشکار بوده ننوشته اند ، اما آنچه در دلها

پنهان داشته اید من امروز شما را با آنها محاسبه می کنم ، پس هر که را بخواهم می آمرزم و هر که را بخواهم کیفر می دهم ، طبری برای ضحاک در این مورد نظریه ای ذکر نکرده است .

ضحاک نظریات فقهی دانشمندان اسلامی را در مسائل دیگر مورد بررسی قرار می دهد و بر حسب رجحان بعضی را مقدم و برخی را مؤخر می داند ، زیرادلایلی که برای راءی خود آورده صحیح تر و اسناد حکمی را که برگزیده قویتردانسته و نظایری نیز از قرآن ارائه داده و در این راه از اجماع معتبر فقها نیز کمک گرفته است .

نمونه آن از تفسیر ضحاک در مورد آیات احکام ، این آیه است : وعلی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین (البقره / ۱۸۴) ضحاک می گوید ((۲۴۳)) : پیرسالخورده ای که طاقت روزه گرفتن ندارد ، روزه اش را بخورد و برای هر روز یک فقیر طعام دهد .

این فتوا بر طبق نظریه ای است که مطابق راءی فقهای بزرگ صحابه از قبیل معاذبن جبل و عبداللّه بن عمر وسلمه بن اکوع می باشد که معتقدند آیه مذکور به این آیه نسخ شده است : فمن شهد منکم الشهر فلیصمه (البقره / ۱۸۵) ، منظور این است که افراد تندرست و غیر مسافر که در روزه گرفتن به زحمت نمی افتند ، جایزنیست که روزه را بخورند و با اطعام مسکین فدیه دهند ، بلکه تنها برای سالخوردگانی که بسیار به سختی می افتند و اصلا توان روزه گرفتن ندارند ، اجازه داده شده است که افطار کنند و برای هر روز با

اطعام مسکین فدیه بدهند ((۲۴۴)) .

ضحاک در مسائلی که مورد اختلاف فقهای صحابه و تابعان است ، به پیروی از آنها ، یک نظریه را انتخاب و راءی خود را به طور قطع اظهار می کند .

به نظر می رسد که او در مسائل مورد اختلاف به اندیشه و روش عراقیهامتمایل بوده و از این رو اجتهاد فقهای عراق را بر می گزیده و به آنها اعتمادمی کرده است و اجتهاد فقهای حجاز و شام را ترک کرده و مورد اعتماد قرارنمی داده است .

نمونه این مطلب ، تفسیر وی راجع به این قول خداوند است : للذین یؤلون من نسائهم تربص اءربعه اشهر فان فاء و فان اللّه غفور رحیم (البقره /۲۲۶) اومی گوید : ((۲۴۵)) مراد از این آیه کسی است که سوگند می خورده با زنش نزدیکی نکند ، اگر چهار ماه گذشت ، و رجوع نکرد و طلاق هم نداد ، زن با همان سوگند(که ایلاء گفته می شود) از او جدا می شود ، حال اگر زن بخواهد به شوهرش برگردد باید با نکاح و بینه باشد و مهر جدید هم برایش معین شود ، و اگر زن کنیزو برده باشد رضایت مولایش لازم است .

این راءی ضحاک مطابق فتوای فقهای عراق است زیرا آنها می گویند : ((۲۴۶)) وقتی چهار ماه گذشت ، زن طلاق باین می شود و صاحب اختیار و مالک امر خودمی گردد .

این قول با راءی فقهای حجاز و شام مخالف است ، زیرا گروه اندکی از آنها ، می گویند . ((۲۴۷)) بعد از گذشتن چهار ماه ، زن یک طلاقه یعنی رجعی می

شود که مرد می توانـد در آن مـدت به وی رجوع کنـد و گروه بیشترشان برآننـد که ((۲۴۸)) پس از اتمـام چهار ماه ، مولا از نزدیک شدن با کنیز ممنوع می شود ، تا یا رجوع کند و یاطلاق دهد .

ابن جریر طبری ادله فقهـای عراق و نیز حجاز و شام را بررسـی کرده و نتیجه گرفته است که راءی درست ، نظر فقهای حجاز و شام است ، زیرا با آنچه کتاب خدا بر آن دلالت می کند ، مناسب تر است و از سوی دیگر این قول عمربن خطاب و عثمان بن عفـان و علی بن ابی طالب ۷ است که آنـان چنین فتوا داده و درحکومت خود این چنین عمل کرده انـد . ((۲۴۹)) ضحاک در تفسیر خود ، از آوردن روایات اسرائیلی خودداری کرده و اعتنایی به آنها نداشته ، زیرا در صحت آنها مشکوک بوده است .

او برای آیاتی که در آنهایادی از پیامبران و ملتهای گذشـته ، به میان آمده ، شـرح و تفسـیری ، لغوی وادیبانه ، مختصـر و مفید آورده و در تفسیر خود از معانی نزدیک به آیات ، تجاوز نکرده است .

((۲۵۰)) به رغم این که مهمترین مـدارک ضـحاک در تفسـیرش ، ابن عباس بوده و او هم توجه اندکی به اسـرائیلیات داشـته ، ((۲۵۱)) اما ضحاک از او جز بسیار اندکی از آنها نقل کرده است .

((۲۵۲)) بـدون شـک ضـحاک بـه عنـوان یکی از بزرگـان تفسـیر ادبی و زبانشـناسان بلنـدمقام ، شـهرت دارد و او یکی از بنیانگذارانی است که شالوده این گرایش را ریخته و آن را استوار ساخته اند چرا که

او کلمات قرآن و آیاتش را در عین اختصار ، محکم و استوار شرح داده و او از این کار قصد داشته است که از معانی روشن وظاهر قرآن به عبارتی دقیق و گفتاری ثابت پرده بردارد .

تفسیر ضحاک بر قرآن ، زیر بنایی است که دانشمندان پس از او روی آن بناگذاری کردند و از او بهره گرفتند ، زیرا علمای سده های دوم و سوم و چهارم ، کتابهای فراوانی در معانی قرآن و شگفتیها و مشکلاتش نوشتند ، که ابن ندیم آنهارا بر شمرده و صاحبان آنها را نام برده است .

((۲۵۳)) و آنها بیش از آن است که در این مختصر بتوان ذکر کرد ، تنها شماری از آنها باقی مانده و انتشار یافته است . ((۲۵۴))

شاگردان درس تفسیر ضحاک در خراسان

دانشجویان فراوانی از اهالی خراسان از ضحاک دانش تفسیر رافراگرفتند . ((۲۵۵)) اکثر شاگردان ضحاک تنها به نقل تفسیر او اکتفا ((۲۵۶)) و مطالب آن را حفظ کردندو تفسیر او را با تفسیر دیگران ممزوج نمی کردند .

یکی از بزرگترین و دقیقترین شاگردان ضحاک در نقل تفسیر او جویبربن سعید ازدی کوفی بلخی ، درگذشته پس از سال یک صد و چهل می باشد . ((۲۵۷)) ابن جریر طبری نیز قسمت بسیاری ازتفسیر ضحاک را از طریق وی نقل کرده است .

((۲۵۸)) از جمله شاگردان ضحاک عبیدبن سلیمان با هلی کوفی مروزی است ((۲۵۹)) که ابن جریر طبری بسیاری از تفسیر ضحاک را نیز از وی نقل کرده است .

((۲۶۰)) از جمله آنها ، نهشل بن سعید بن وردان بصری نیشابوری است ((۲۶۱)) که کتابی در تفسیر نیز داشته و از ضحاک روایت می

کرده است .

((۲۶۲)) دیگر ازشاگردان ضحاک ، حسن بن یحیی بصری مروزی است .

((۲۶۳)) و طبری بخشی ازتفسیر ضحاک را از طریق او آورده ((۲۶۴)) است .

چنین به نظر می رسد که ابومعاذ ، خالدبن سلیمان بلخی ((۲۶۵)) از دیگر شاگردان ضحاک بوده که تنها در روزهای پایانی عمرش او را درک کرده است .

و طبری همان قسمتی از تفسیر ضحاک را از طریق معاذ ذکر کرده است که او آن را ازضحاک شنیده بوده است ((۲۶۶)) اما ابومعاذ که تفسیر ضحاک را روایت کرده ، بیشترباز گفته هایش را از شاگردان وی شنیده و نقل کرده است .

((۲۶۷)) می توانیم بگوییم ، علی بن حکم بنانی ازدی بصری ، درگذشته سال یکصد وسی و یک ((۲۶۸)) نیز از شاگردان ضحاک بوده همانهایی که او را در خراسان ملاقات و از وی کسب دانش کرده اند هر چند که پیشینیان به او اشاره نکرده اند ، چرا که ضحاک به بصره ، وارد شده و در آن جا اقامت نداشته است و ابن جریر طبری بخشی از تفسیر ضحاک را از طریق او نقل کرده است .

((۲۶۹)) برخی از شاگردان خراسانی ضحاک تفسیر او را با تفسیر دیگران در هم آمیخته اند ، چرا که تنها به روایت تفسیر او اصرار نداشته ، بلکه میان تفسیر او باتفسیر دانشمندان دیگر جمع کرده اند .

اما روایات را دقیقا به ناقلانش نسبت داده و میان آنها تمایز ، برقرار ساخته اند .

دیگر از شاگردان تفسیر ضحاک در خراسان ، مقاتل بن حیان نبطی ، می باشدکه در کابل به سال یک صد و پنجاه یا اندکی پیش

از آن در گذشته است .

((۲۷۰)) و اوکتابی در تفسیر نیز داشته ((۲۷۱)) و آن از منابعی است که ابن جریر طبری به آن مراجعه کرده است .

((۲۷۲)) از جمله آنها مقاتل بن سلیمان ازدی بلخی مروزی بصری بغدادی ، درگذشته به سال یکصدوپنجاه می باشد . ((۲۷۳)) علما درباره تفسیر مقاتل بن سلیمان به اختلاف سخن گفته اند : بعضی او را ستایش و توثیق کرده و از دانشمندان استوار در تفسیردانسته اند و یادآور شده اند که مفسران ، به تفسیر او متکی بوده اند ، از شافعی نقل شده است که می گفت : ((۲۷۴)) همه مردم در تفسیر ریزه خوار نعمت سفره مقاتل بن سلیمان اند ، مقاتل بن حیان نبطی می گفت : ((۲۷۵)) دانش مقاتل در میان دانش تمام مردم مانند اقیانوسی در میان سایر دریاهاست .

برخی ، مقاتل و تفسیرش را ضعیف دانسته و از جهات گوناگون او را موردطعن قرار داده اند و بعضی گمان کرده اند که او علم تفسیر را نه از ضحاک بن مزاحم ، برگرفته و نه از مجاهدبن جبر (مفسر مکی مشهور ، درگذشته سال۱۰۳) ، ((۲۷۶)) بلکه راهش از آنها جدا بوده است .

سلیمان بن اسحاق جلاب بغدادی متوفای سال ۳۳۴ ((۲۷۷)) گفته است .

از ابراهیم حربی سؤال شد که آیا مقاتل بن سلیمان (به طور مستقیم) از ضحاک چیزی شنیده است ؟

گفت : خیر ، بلکه چهارسال پیش از ولادت مقاتل ، ضحاک از دنیا رخت بر بسته بود ، آن گاه گفت : ازمجاهد هم چیزی نیاموخته و حتی او را ملاقات هم نکرده است .

((۲۷۸)) ناگفته نماند

که آنچه ابراهیم بن اسحاق حربی بغدادی ، درگذشته به سال۲۸۵ ((۲۷۹)) ، اظهار کرده که مقاتل به کلی ضحاک را ندیده و چیزی از او نیاموخته است ، توهمی بیش نیست ، زیرا اکثر منابع در شرح حال مقاتل نوشته اند که او ازشاگردان ضحاک بوده ((۲۸۰)) و از خود مقاتل نیز چیزهایی نقل شده که مؤید این موضوع است ، چنان که سفیان بن عیینه هلالی کوفی مکی درگذشته به سال ۱۹۸ ، می گوید : ((۲۸۱)) به مقاتل گفتم : بعضی مردم گمان می کنند که تو هرگز ضحاک راملاقات نکرده ای ؟

گفت : سبحان اللّه : من کرارا با پدرم پیش او می رفتم معمولا با اودر یک اتاق به سر می بردیم ((۲۸۲)) .

درباره مقاتل ، از دانشمندان پیشین چیزهایی روایت شده است که قول ابراهیم حربی را رد می کند : گروه اندکی از آنها برآنند که مقاتل در دوران زندگی ضحاک کودکی بود که به مکتب می رفت .

جویبربن سعید از دی کوفی بلخی می گوید : ((۲۸۳)) به خدا سوگند وقتی که ضحاک از دنیا رفت ، مقاتل در مکث خانه بود و دو گوشواره در گوش داشت .

اما بیشتر دانشمندان برآنند که در آن زمان ، ازمرحله دانش آموزی و فراگیری ، گذشته و به درجه استادی و نویسندگی رسیده بود ، زیرا روایت شده است که او در عهد ضحاک تفسیری (بر قرآن) نوشته است .

((۲۸۴)) علی بن حسین واقد مروزی درگذشته به سال ۲۱۱ ، می گوید : ((۲۸۵)) ما نخست در این که مقاتل ، ضحاک را ملاقات کرده باشد ، شک

داشتیم ، اما باتوجه به آن که او در زمان ضحاک تفسیری بر قرآن نوشته ، معلوم می شود در آن زمان مردی بزرگ بوده است
.

((۲۸۶)) به نظر می رسد که این قول (اخیر) به درستی نزدیکتر باشد ، زیرا درسرگذشت مقاتل چنین مطلبی نیست که او در چهل ویک سالگی مرده باشد ، تاچهار سال پس از وفات ضحاک متولد شده باشد ، بلکه چنان که از شرح حال اوبر می آید ، اجل به او مهلت داده و عمرش طولانی بوده و به این دلیل به انسانی باستانی و پر سن و سال توصیف می شود . ((۲۸۷)) اما آنچه ابراهیم اسحاق حربی ذکر کرده که مقاتل ، حتی مجاهد را هم درک نکرده و از او چیزی نشنیده است ، ممکن است درست و یا نادرست باشد .

در برخی از منابع در شرح حال مقاتل آمده است که او از شاگردان مجاهدبوده است .

((۲۸۸)) و نیز نوشته اند که مقاتل به مکه رفته و تا مدتی آن جا اقامت داشته ((۲۸۹)) ، اما باستانیان ، تاریخی را که او به مکه رفته مشخص نکرده اند و مدتی را هم که در آن جا گذرانده و این که آیا در حیات مجاهد بوده یا پس از مرگ او ، روشن نساخته اند ، ولی به نظر می رسد که زمانی نه چندان کوتاه پس از فوت مجاهد بوده است .

((۲۹۰)) ابراهیم حربی به این نتیجه رسیده است که مقاتل ، اساسا استاد معروفی درتفسیر نداشته ، بلکه خودش تفسیرهای گوناگون را مطالعه می کرده و مطالب را ازآنها می گرفته و به

همان شیوه بیان می کرده است .

او در این رابطه می گوید : ((۲۹۱)) مقاتل بن سلیمان تمام تفسیرها را جمع آوری کرد و بدون این که از کسی بشنود ، آنها را روشن ساخت .

برخی از دانشمندان بر مقاتل اشکال گرفته اند که وی از شیوه علمی نقل روایت در تفسیر و حدیث ، هر دو ، بیرون بوده ، زیرا در اغلب آنها سندها را حذف کرده و آنچه را هم ، آورده ، در هم می آمیخته و گفته های برخی از مفسران را بادیگران ممزوج و در نسبت دادن به هر کدام اشتباه می کرده ، از این رو گفتار یک مفسر را به دیگری و از دیگری را به او نسبت می داده است .

عبداللّه مبارک مروزی ، درگذشته سال ۱۸۱ ((۲۹۲)) ، وقتی که بخشی ازتفسیر مقاتل به او داده شده بود ، و در آن نگریست ، ((۲۹۳)) گفت : به به ! چه شگفت دانشی است ، کاش باسند نیز همراه بود .

عباس بن مصعب مروزی ((۲۹۴)) می گوید : مقاتل تفسیر را ، بدون ثبت اسناد ، حفظ می کرد .

خود مقاتل اعتراف داشته که در سخن گفتن ظاهرسازی می کرده و از اساتیدی روایت کرده است که چیزی از آنها نشنیده ، ((۲۹۵)) و چنین گفته است .

حدیث ما به نام رجال (علم)آرایش یافته است .

((۲۹۶)) چیزی که مقاتل را از نقل تفسیر به شیوه علمی و تحقیقی ، پایین آورد ، این بودکه تنها به داستانسرایی می پرداخت .

((۲۹۷)) در پند و اندرز سخن را طولانی می کرددر توضیح مطلب زیاده روی می

کرد ، در تفسیر ، عنان سخن را رها می کرد ، درمسجد جامع مروشاهجان ، سخنرانی می کرد بدون نقل سند یا بیان درستی ونادرستی روایات .

برخی از دانشمندان او را به دروغ گویی در تفسیر متهم کرده و گفته اند : او در (علم) تفسیر ، دجالی جسور است ، ((۲۹۸)) شرح و توضیحاتی از پیش خودمی سازد و به ساخته های خود ، دیگران را می فریبد ، عبدالعزیز اویسی می گوید : ((۲۹۹)) مالک حدیث می کند که شنیده است : مردی نزد مقاتل آمد وگفت : شخصی از من پرسید : رنگ سگ اصحاب کهف چه بوده است و من ندانستم در جواب چه بگویم ، مقاتل گفت : چرا نگفتی : رنگش خاکستری بوده است ؟

! اگر می گفتی کسی نبود که بر تو ایراد بگیرد ! ایراد علما بر حدیث مقاتل ، در ایراد بر تفسیر او نیز اثر دارد ، از این رو به او ، صفت : کذاب متروک الحدیث ((۳۰۰)) داده اند .

مهمترین چیزی که باعث شد تادانشمندان او را در تفسیر متهم سازند و او را به این دلیل محکوم کنند ، این بود که درباره خداوند ، قایل به تجسیم و تشبیه بوده است ، از این رو او را بدعتگذاردانسته اند . ((۳۰۱)) مقاتل در تفسیر (خود) از روایات اسرائیلی ، کمک گرفته و بسیاری از اخبار و روایات را از منابع یهودی ، و مسیحی نقل کرده است و اوبه دنبال این بود که به آن وسیله بتواند شیوه های اختصاری قرآن ((۳۰۲)) را تکمیل و میان آن دو ،

جمع کند . ((۳۰۳)) ابوحاتم ، محمدبن حیان بستی ((۳۰۴)) می گوید : مقاتل ، دانش قرآن عزیز را که مطابق کتابهای یهود و نصارا بود از آنهامی گرفت .

در بخشی از تفسیرش ، از خبرهای غیبی و غیب گویی نسبت به حوادث آینده ((۳۰۵)) و سخنان اسطوره ای درباره عالم وجود ، و مرگ و زندگی ((۳۰۶)) و نزدیکی قیامت و ظهور رجال بزرگ ، سخن می گوید . ((۳۰۷)) مقاتل کتابهای فراوانی درباره قرآن و تفسیر آن داشته است ، چنان که ابن ندیم گفته است .

((۳۰۸)) بعضی از کتابهایش اینهاست التفسیر الکبیر ، الناسخ والمنسوخ تفسیر خمسمائه آیه ((۳۰۹)) القراءات متشابه القرآن نوادر التفسیر الوجوه والنظائر الجوابات فی القرآن الرد علی القدریه الاقسام واللغات التقدیم والتاءخیرالآیات والمتشابهات .

از این همه کتاب ، تنها سه کتاب باقی مانده که عبارتند از : الف تفسیر خمسمائه آیه من القرآن که درباره اوامر و نواهی است .

ب تفسیر القرآن که درباره معانی گوناگون در مورد کلمه های مفرد بحث می کند ، از قبیل ، هدی و کفر در موارد مختلفی از قرآن ((۳۱۰)) .

ج الوجوه والنظائر فی القرآن .

این کتاب نیز چاپ و تصحیح و منتشر نشده ، بلکه تاکنون همچنان به صورت خطی باقی مانده است .

((۳۱۱)) ابن جریر طبری از کتاب تفسیر مقاتل صرف نظر کرده و چیزی از آن نگرفته ، زیرا درباره آن ، شک داشته ، چنان که یاقوت حموی ((۳۱۲)) گفته است : (طبری) از تفسیری که مورد اعتمادش نبوده نامی نبرده ، از این رو در کتاب خود ، چیزی از کتاب محمدبن

سائب کلبی و (کتاب) مقاتل بن سلیمان و (کتاب)محمدبن عمر واقدی ذکر نکرده است ، زیرا اینها نزد او از مظنونات بوده اند .

مفسران دیگر در خراسان

در خراسان (آن زمان) مفسران دیگری وجود داشتند که از شاگردان ضحاك بن مزاحم نبودند ، بلکه شاگردان غیر او از مفسران بصری یا کوفی یا اهل مدینه بودند ، که از جمله آنها ، عطاءبن ابی مسلم بلخی و سپس دمشقی ، درگذشته سال۱۳۵ می باشد . ((۳۱۳)) و از کتابهایش یکی : الناسخ والمنسوخ ((۳۱۴)) و کتاب التفسیر و این ، کتاب کوچکی است که یک نسخه از آن ، باقی مانده و تا امروز چاپ نشده است ، بلکه خطی و بدون تصحیح است .

((۳۱۵)) این کتاب از منابعی است که طبری از آن سودبرده است .

((۳۱۶)) از مفسران دیگر ، ربیع بن انس بکری بصری ، مروزی درگذشته ۱۳۹ ((۳۱۷)) می باشد .

روایات زیادی از او درباره تفسیر نقل شده است که آنها را از ابوعالیه ، زیادبن فیروز بصری ، درگذشته سال ۹۰ ((۳۱۸)) گرفته ، و برخی از آنها را ابن جریرطبری حفظ کرده است . ((۳۱۹))

فصل سوم : حدیث

صحابه محدث در خراسان

صحابه ای که در خراسان اقامت داشتند درب…Љ…روایت حدیث ، دارای اندوخته های گوناگونی بودند و بر حسب تفاوت در مصاحبت و ملازمت با رسول خدا(ص)بهره آنها در این باره نیز متفاوت بوده است .

اکثر آنها صحابه ای بوده اندکه از مدینه به بصره منتقل و سپس در خراسان سکونت یافتند .

ابن حجرعسقلانی در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه و کتاب : تهذیب التهذیب نام شاگردان صحابه خراسانی و شهرهای دیگر را بیان کرده و زندگانی مشهورین آنها را نیز شرح داده است .

ابن سعد ذکر کرده است : صحابه ای که به خراسان منتقل شدند ، شش نفربوده اند ،

((۳۲۰)) که یکی از آنان ، بریده بن حصیب اسلمی ، درگذشته به سال ۶۳ ((۳۲۱)) می باشد ، که ابن سعد ((۳۲۲)) درباره اش گفته است : (بریده) وقتی مسلمان شد که پیامبر(ص)در راه مهاجرت به مدینه بر او گذشت و او را به خواندن آیاتی چند ازاول سوره مریم واداشت .

پس از جنگ احد به خدمت رسول خدا(ص)هجرت کرد ، بقیه سوره مریم را آموخت و در غزوات بعد با آن حضرت شرکت کرد و تاهنگام رحلت رسول خدا(ص)در مدینه باقی ماند .

وقتی که بصره فتح شد و جنبه شهری به خود گرفت ، بریده به آن جا رفت و خانه گرفت ، سپس برای جنگ به خراسان رفت ، و در (ولایت) مرو در دوران سلطنت یزیدبن معاویه ، درگذشت وفرزندانش همان جا ماندند و سپس گروهی از آنها هجرت کردند و در بغداد فرودآمدند و در آن جا از دنیا رفتند .

ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را برمی شمارد ، می گوید : ((۳۲۳)) او از پیامبر(ص)روایت کرده است و دو پسرش ، عبداللّه و سلیمان ، و نیز عبداللّه بن اوس خزاعی و شعبی و ملیح بن اسامه و جزاینها ، از او روایت کرده اند .

ابن ابی حاتم رازی ، عبداللّه بن موله قشیری را نیز اضافه کرده است .

((۳۲۴)) دیگر از صحابه ای که به خراسان منتقل شد ، ابوبرزه اسلمی درگذشته سال۶۵ می باشد . ((۳۲۵)) ابن سعد درباره اش گفته است .

((۳۲۶)) ابوبرزه ، همان روزهای نخست مسلمان شد و در فتح مکه با رسول خدا(ص)بود و عبدالعزی بن خطل را آدر

حالی که وی خود را به پرده های کعبه آویزان کرده بود به قتل رساند .

اوپیوسته با رسول خدا(ص)بود ، وقتی که آن حضرت از دنیا رفت ، وی با بقیه مسلمانان به بصره انتقال یافت و برای خود خانه ای ساخت و بازماندگانی از خوددر آن جا باقی گذاشت ، سپس در جنگ خراسان شرکت کرد و همان جا از دنیارفت .

ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را بر می شمارد می گوید : ((۳۲۷)) ابوبرزه از پیامبر (ص) و از ابوبکر روایت نقل کرده است و کسانی که از او روایت نقل کرده اند اینها هستند : پسرش مغیره ، نوه اش منیه ، دختر عبیدبن ابی برزه ، ابومنهال ریاحی ، ازرق بن قیس ، ابوعثمان هندی ، ابوعالیه ریاحی ، کنانه بن نعیم ، ابوزارع راسبی ، ابووضی ء ، سعیدبن عبدالله بن جریر ، ابوسوارعدوی و ابوطالوت عبدالسلام بن ابوحازم و دیگران .

ابن اثیر ، این اشخاص را نیز افزوده است : حسن بصری ، عبدالله بن مطرف عامری بصری ، سعیدبن جهمان اسلمی بصری وعبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی مروزی .

((۳۲۸)) دیگر از صحابه ای که به خراسان وارد شدند ، حکم بن عمرو غفاری ، درگذشته به سال ۵۰ است .

((۳۲۹)) ابن سعد می گوید ((۳۳۰)) حکم بن عمر و تاهنگام رحلت رسول خدا(ص)همراه وی بود ، سپس به بصره رفت و در آن جاساکن شد ، زیادبن (ابیه) ابی سفیان او را به ولایت خراسان منصوب کرد ، او به آن سوی رفت و همچنان فرماندار آن سامان بود ، تا در خلافت

معاویه بن ابوسفیان در سال پنجاه از دنیا رفت .

ابن اثیر که به ذکر شاگردان حدیث ((۳۳۱)) وی پرداخته می گوید : اشخاصی که از حکم روایت کرده اند عبارتند از : حسن بصری ، ابن سیرین ، عبداللّه بن صامت ، ابوشعثاء : جابربن زید ازدی بصری ، دلجه بن قیس وابوحاجب سواده بن عاصم غزی بصری .

دیگری عبدالرحمان بن سمره عبشمی ، درگذشته سال ۵۰است .

((۳۳۲)) ابن سعد می گوید : ((۳۳۳)) عبدالرحمان به بصره رفت و آن جا باقی ماند واحادیثی از رسول خدا(ص)روایت کرد . . . .

و عبداللّه بن عامر او را در سیستان عامل خود قرار داد ، در خراسان جنگید و فتوحاتی به دست آورد ، سپس به بصره برگشت و در همان جا در سال ۵۰ از دنیا رفت ابن حجر عسقلانی که شاگردان حدیث او را می شمارد ، می گوید : ((۳۳۴)) او خود از پیامبر اکرم(ص) و از معاذبن جبل روایت می کند ، و این کسان از او نقل می کنند : حیان بن عمیر ، عبدالرحمان بن ابی لیلا ، هصان بن کاهن ، حسن بصری ، ابولبید : لمازه بن زبار و دیگران ابن اثیر ، عماربن ابی عمار مکی ، خانه زاد بنی هاشم را هم بر آنها افزوده است .

((۳۳۵)) دیگر از اهل حدیث در خراسان ، قثم بن عباس هاشمی ، درگذشته سال ۵۷ ، می باشد . ((۳۳۶)) ابن سعد می گوید : ((۳۳۷)) قثم (در حوالی) خراسان (با مخالفان)جنگید ، در حالی که سعیدبن عثمان ، والی آن سامان بود ، و قثم در

شهر سمرقند ، از دنیا رفت .

ابن حجر عسقلانی که برخی از شاگردان حدیث او را نام می برد ، می گوید : ((۳۳۸)) قثم ، از پیامبر(ص)از برادر خودش ، فضل بن عباس روایت می کندو ابواسحاق سبیعی از او روایت می کند .

آخرین نفر از محدثان خراسان ، عبدالرحمان بن یعمر دئلی است ، ((۳۳۹)) ابن حجرعسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۴۰)) او مکی و ساکن کوفه بود ، حدیث : الحج عرفه را که در آن داستانی ذکر شده و نیز حدیث : النهی عن الدباءوالمزفت ((۳۴۱)) را از پیامبر(ص)نقل کرده است . . .

و در خراسان از دنیا رفت .

کثرت تابعین محدث در خراسان

صحابه ، برای روایت حدیث ، در خراسان ، گروه فراوانی از تابعان را جانشین خودساختند .

ابن سعد درباره نامهای آنان ، تحقیقی تاریخی به عمل آورده وسرگذشت آنها را به طور همه جانبه پیگیری کرده ، اما آنها را در طبقه بندی ویژه ، قرار نداده است .

((۳۴۲)) ولی خلیفه بن خیاط آنها را به پنج طبقه تقسیم کرده است ((۳۴۳)) ، طبقه نخست وتعداد زیادی از طبقه دوم ، در زمان حکومت امویان زندگی می کردند ، اما بقیه افراد طبقه دوم و تمام طبقه سوم ، همزمان با دولت عباسی بودند .

بنابراین ، دوگروه اخیر ، دو دولت را درک کرده اند .

ابن حجر در کتابش : تهذیب التهذیب اساتید اهل حدیث از تابعین و شاگردان آنها را ذکر کرده است .

طبقات تابعین محدث در خراسان

طبقه نخست

طبقه نخست از تابعین محدث در خراسان پنج نفر را شامل می شود .

یکی از آنهایحیی بن یعمر عدوانی بصری ، مروزی ، درگذشته به سال ۱۲۹ یا پیش از آن است .

((۳۴۴)) ابن حجر عسقلانی گفته است : ((۳۴۵)) او از این اشخاص روایت نقل کرده است : عثمان ، علی۷ ، عمار ، ابوذر ، ابوهریره ، ابوموسی اشعری ، ابوسعیدخدری ، عایشه ، سلیمان بن صرد ، ابن عباس ، ابن عمر ، جابربن سمره سوائی ، ابوالاسود دؤلی و گروهی دیگر ، اما کسانی که از وی روایت نقل می کنند ، عبارت اند از : یحیی بن عقیل ، سلیمان تیمی ، عبداللّه بن بریده ، قتاده ، عکرمه ، عطاء خراسانی ، رکین بن ربیع ، عمربن عطاءبن ابوالخوار ، عبداللّه بن کلیب روسی

، ازرق بن قیس ، اسحاق بن سوید و جز اینها ، ابن سعد درباره یحیی بن یعمرمی گوید : ((۳۴۶)) او مورد وثوق بوده است .

دوم ابوقموص ، زیدبن علی عبدی بصری خراسانی ((۳۴۷)) ابی حجر عسقلانی درباره او می گوید : ((۳۴۸)) او ، از این اشخاص روایت می کند : طلح بن عبیداللّه و ابن عباس ، طلحه بن عمرو بصری و قیس بن نعمان اما این افراد از او روایت نقل می کنند : عوف بن ابی جمیله عبدی مصری ، حفص بن خالد و قتاده .

ابن سعد می گوید : ((۳۴۹)) او ، حدیث کم نقل کرده است .

و مورد اعتماد بوده است .

((۳۵۰)) سوم ، عبداللّه بن بریده بن حصیب اسلمی مروزی ، درگذشته به سال یک صدوپانزده است .

((۳۵۱)) ابن حجر درباره اش می گوید : ((۳۵۲)) او از این افرادروایت نقل کرده است : از پدرش ، و ابن عباس ، ابن عمر ، عبداللّه بن عمرو ، ابن مسعود ، عبداللّه مغفل ، ابوموسی اشعری ، ابوهریره ، عایشه ، سمره بن جندب ، عمران بن حصین ، معاویه ، مغیره بن شعبه ، دغفل بن حنظله نسابه ، بشیربن کعب ، حمیدبن عبدالرحمان حمیری ، ابوالاسود دوئلی ، حنظله بن علی اسلمی ، ابن المسیب ، یحیی بن یعمر ، و گروهی دیگر و از او این گروه روایت می کنند : بشیربن مهاجر ، سهل بن بشیر ، ثواب بن عتبه ، حجیربن عبداللّه ، حسین بن ذکوان ، حسین بن واقد مروزی ، داودبن ابوالفرات و فرزندانش : سهل و صخر ، سعید

جریری ، سعدبن عبیده ، عبدالله بن عطاء مکی ، ابوطیبه : عبدالله بن مسلم مروزی ، ابومنیب : عبیدالله بن عبدالله عتکی ، عثمان بن غیاث ، علی بن سویدبن منجوف ، قتاده ، کهمس بن حسن ، مالک بن مغول ، محارب بن دثار ، مطر وراق ، ولیدبن ثعلبه ، و جزاینها .

ابوحاتم رازی گفته است : (عبدالله بریده) مورد وثوق است .

((۳۵۳)) چهارم ، سلیمان بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ، درگذشته سال۱۰۵ است .

((۳۵۴)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۵۵)) او از این اشخاص روایت کرده است : از پدرش ، عمران بن حصین ، عایشه ، یحیی بن یعمر ، همچنین اشخاص ذیل از او روایت کرده اند : علقمه بن مرثد ، المحارب بن دثار ، عبدالله بن عطاء ، قاسم بن مخیمره ، محمدبن حجاره ، غیلان بن جامع ، ابوسنان : ضراربن مره ، محمدبن عبدالرحمان ، شیخ بقیه و جز اینها .

این شخص ، پیش صاحبنظران حدیث از برادرش دقیقتر و بلند مقامتر بوده است .

ابی سعد ، می گوید : ((۳۵۶)) وکیع گفته است : دانشمندان می گویند : سلیمان بن بریده ، در نقل حدیث از دوبرادر خود صحیحتر و مطمئنتر بوده است .

پنجم از آنها ، ابومجلز ، لاحق بن حمید سدو سی بصری مروزی ، درگذشته به سال ۱۰۰ یا پس از آن بوده است .

((۳۵۷)) ابن حجر عسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۵۸)) او از این افراد روایت کرده است : ابوموسی اشعری ، حسن بن علی۷، معاویه ، عمران بن حصین ، سمره

بن جندب ، ابن عباس ، مغیره بن شعبه ، حفصه ، ام سلمه ، انس ، جندب بن عبداللّه ، سلمه بن کهیل ، قیس بن عباده و جز اینها ، و به طورمرسل از عمربن خطاب و حذیفه نیز نقل کرده است .

اما کسانی که از ابومجلز روایت کرده اند ، این گروه اند .

قتاده انس بن سیرین ، ابوالتیاح ، سلیمان تیمی ، عاصم احول ، حبیب بن شهید ، ابوهاشم رمانی ، عمران بن حدیر ، ابومکین : نوح بن ربیعه ، یزیدبن حیان ، برادر مقاتل ، عماره بن ابی حفصه ، ابوجریر : قاضی سیستان و جز اینها .

ابن سعد گفته است : ((۳۵۹)) (ابومجلز) موثق بوده و او را احادیثی است .

طبقه دوم

طبقه دوم از تابعین محدث در خراسان ۹ نفر بودند : از جمله آنها ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی ، درگذشته به سال ۱۰۵است .

(که شرح حالش در پیش گذشت) .

ابن حجر عسقلانی درباره اش می گوید : ((۳۶۰)) (ضحاک) از اشخاص زیر روایت کرده است : ابن عمر ، ابن عباس ، ابوهریره ، ابوسعید ، زیدبن ارقم ، انس بن مالک (چون اینها از صحابه بودند ، ابن حجر با جمله معترضه توجه داده است که :) برخی گفته اند شنیدن روایت او از صحابه ثابت نشده است .

از گروه زیر نیز روایت نقل کرده است : اسودبن یزید نخعی ، عبدالرحمان بن عوسجه ، عطاء ، ابوالاحوص جشمی و نزال بن سبره .

افرادی که نامشان می آید ازاو روایت نقل کرده اند : جویبربن سعید ، حسن بن یحیی

بصری ، حکیم بن دیلم ، سلمه بن نبیطبن شریط ، ابوعیسی سلیمان بن کیسان ، عبدالرحمان بن عوسجه ، عبدالعزیزبن ابی رواد ، ابوروق : عطیه بن حارث همدانی ، اسماعیل بن ابی خالد ، علی بن حکم بنانی ، عماره بن ابی حفصه ، کثیربن سلیم ، نهشل بن سعید ، ابوجناب یحیی بن ابی حیه کلبی ، مقاتل بن حیان نبطی ، واصل : مولی ابوعیینه ، ابومصلح : نصربن مشا و گروهی دیگر .

ابوحاتم رازی در این باره می گوید : ((۳۶۱)) اوموثق و امین بوده است .

دیگری یزیدبن ابی سعید نحوی ((۳۶۲)) ازدی مروزی است که در سال ۱۳۱ به دست ابومسلم خراسانی کشته شد . ((۳۶۳)) زیرا وی را امر به معروف می کرد . ابن حجر عسقلانی درباره او گفته است : ((۳۶۴)) او از عکرمه ، مجاهد ، سلیمان وعبداللّه : دو فرزند بریده ، روایت نقل می کند و این گروه از او روایت می کنند : حسین بن واقد ، ابوعصمت ، یسار معلم عبداللّه بن سعد دشتکی ، حسن بن رشیدعنبری ، محمدبن یسار ، و ابوحمزه سکری که همه اینها اهل مرو بودند .

ابن سعدمی گوید ((۳۶۵)) او احادیث فراوانی دارد .

و ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۶۶)) اوصالح الحدیث بود . ((۳۶۷)) سوم مقاتل بن حیان نبطی بلخی ، درگذشته سال ۱۰۵ یا پیش از آن بوده است .

((۳۶۸)) ابن حجر درباره اش می گوید : ((۳۶۹)) او از گروهی روایت کرده که آنها عبارت اند از : عمه اش عمره ، سعیدبن مسیب ، ابوبرده بن ابوموسی ، عکرمه ، سالم

بن عبداللّه بن عمر ، شهربن حوشب ، قتاده ، مسلم بن هیصم ، ضحاک بن مزاحم ، عمربن عبدالعزیز ، و کسانی دیگر .

کسانی که از او روایت می کننـد عبارتنـداز : برادرش مصـعب بن حیان ، علقمه بن مرثد ، شبیب بن عبدالملک تیمی ، عبداللّه بن مبارک ، بکربن معروف ، ابراهیم بن ادهم ، خالـدبن زیاد ترمذی ، حجاج بن حسان قیسـی ، ابوعصـمت نوح بن ابی مریم ، هارون ابوعمر ، عیسی بن موسی غنجار (بخاری و عبدالرحمان محمد محاربی و گروهی دیگر ((۳۷۰)) .

اومورد اطمینان بوده است .

((۳۷۱)) چهارم از تابعین محدث در خراسان ، محمدبن زید علی بن عبدی بصری ، مروزی بوده است .

((۳۷۲)) ابن حجر عسقلانی گوید : ((۳۷۳)) او از این گروه روایت کرده است : سعیدبن مسیب ، سعیدبن جبیر ، ابراهیم نخعی ، ابوالاعین عبدی وابوشریح .

امـا کسـانی که از او روایت کرده انـد عبارتنـد از : اعمش ، مقاتل بن حیان ، معمر ، داودبن ابی الفرات ، علی بن حکم بنانی ، محمدبن عون خراسانی ، وعلی بن ثابت انصاری ، ابوحاتم رازی ((۳۷۴)) او را صالح الحدیث می داند .

پنجم ، یعقوب بن قعقاع ازدی بصری مروزی می باشد . ((۳۷۵)) ابن حجرمی گوید : ((۳۷۶)) او از حسن بصری ، عطاء ، قتاده ، ربیع بن انس ، مطروراق روایت نقل کرده است .

ولی ثوری و ابن المبارک ، از او روایت می کنند .

او ، شخصی موردوثوق بود . ((۳۷۷))

ابن حجر ((۳۷۸)) ششم ، ربیع بن انس بکری ، بصری ، مروزی ، درگذشته به سال ۱۳۹ بوده

است .

عسقلانی می گوید : ((۳۷۹)) او از این افراد ، روایت نقل کرده : انس بن مالك ، ابوالعالیه ، حسن بصری ، صفوان بن محزر و دو پدر بزرگش : زید وزیاد ، و از ام سلمه به طور مرسل ، روایت نقل کرده و کسانی که از او روایت می کنند عبارت اند از : ابوجعفر رازی ، اعمش ، سلیمان تیمی ، سلیمان بن عامربرزی مروزی ، عیسی بن عبید کندی ، مقاتل بن حیان ، ابن المبارك ، و جز اینهاابوحاتم رازی او را صدوق بسیار راستگو خوانده است .

((۳۸۰)) هفتم : ابراهیم بن میمون ، صائغ ، مروزی ، که در سال ۱۳۱ به دست ابومسلم خراسانی به قتل رسید . ((۳۸۱)) زیرا او را پند می داد و با او به درشتی سخن می گفت : ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۸۲)) او ، از این گروه روایت نقل می کند : عطاءبن ابی رباح ، ابواسحاق سبیعی ، ابوزهر : محمدبن مسلم اسدی مکی (نافع غلام ابن عمر) و جز اینها کسانی که از ابراهیم روایت می کنند ، عبارت اند از : داود بن ابوالفرات ، حسان بن ابراهیم کرمانی ، ابوحمزه سکری ، و جز اینها ((۳۸۳)) او موثق بوده است و بر ظاهر حدیث او عیبی نیست ((۳۸۴)) .

هشتم ، محمدبن ثابت ((۳۸۵)) عبدی بصری مروزی ((۳۸۶)) .

ابن سعدمی گوید : ((۳۸۷)) او از ابوالمتوکل : علی بن داود ناجی بصری روایت می کند ، وعبدالله مبارك و جز او از وی نقل روایت می کنند .

ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۸۸)) بر

ظاهر حدیث او عیبی نیست .

نهمین محدث از طبقات تابعین در خراسان ، غالب بن سلیمان ((۳۸۹)) عتکی جهضمی ، بصری خراسانی بوده است .

((۳۹۰)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۳۹۱)) جماعتی که از آنها روایت نقل می کننـد عبارت اند از : کثیربن زیاد برسانی ازدی بصری بلخی ، ابراهیم بن ابی حره نصیبی مکی ، ضحاک بن مزاحم ، یحیی بن عقیل بصری مروزی .

اما گروهی که از او روایت می کننـد عبارت انـد از : جریربن حزم ازدی بصری و پسرش وهب بن جریر ، حمادبن زید ازدی بصری ، عبدالوارث بن سعیدبن ذکوان تمیمی بصری ، سلیمان بن حرب ازدی بصری و جز اینها ((۳۹۲)) ابوحاتم رازی می گوید : ((۳۹۳)) او مورد وثوق بوده .

طبقه سوم

طبقه سوم از تابعین محدث در خراسان شامل یازده نفر می شوند .

که یکی ازآنها ، عبیدبن سلیمان باهلی کوفی مروزی بوده است .

((۳۹۴)) ابوحاتم رازی گفته است : ((۳۹۵)) این شخص از ضحاک بن مزاحم روایت می کند و کسانی که از اوروایت می کننـد عبارت انـد از : ابوتمیله : یحیی ، پسر واضح انصاری مروزی ، زیدبن حباب عکلی خراسانی کوفی ، ابومعاذ ، فضل بن خالد نحوی مروزی ، ابوحاتم رازی گوید : ((۳۹۶)) اشکالی در او نیست و نیز گفته است : ((۳۹۷)) عبیدبن سلیمان نزد من محبوبتر از جویبر است .

یحیی بن معین گفته است .

((۳۹۸)) جویبر نزد من محبوبتر از عبیدبن سلیمان است .

دوم از آنها ، ابوالمنیب عیسی بن عبید کندی مروزی بوده است .

((۳۹۹)) ابن حجرعسقلانی گوید : ((۴۰۰)) وی از این افراد روایت نقل

می کنـد : دو عمویش معبـد وعمرو ، پسـران مالـک ، عبـدالله بن بریـده ، عبیـدالله (غلام عمربن مسـلم) ، غیلان بن عبـدالله العامری ، ربیع بن انس ، ابومجلز ، یحیی بن سعید انصاری ، و جز اینها .

آنها که از وی روایت می کنند عبارت اند از : عبدالعزیزبن ابوزمه مروزی ، فضل بن موسـی سینانی مروزی ، عیسی بن موسی غنجار ، ابوتمیله ، علاءبن عمران ، عبدالله بن عثمان مروزی ، نعیم بن حماد مروزی و گروهی غیر از اینها .

ابن سعد گوید : ((۴۰۱)) او را احادیث فراوانی است .

ابوزرعه نیز گفته است .

((۴۰۲)) درظاهر ایرادی بر او نیست .

سوم از آنها حسـین بن واقد (غلام عبدالله بن عامر مروزی) درگذشته به سال۱۵۷ یا پس از آن ، است . . ((۴۰۳)) ابن حجر ، می گویـد : ((۴۰۴)) کسـانی که از آنهـاروایت می کننـد عبـارت انـد از : عبـدالله بن بریـده ، ثـابت بنـانی ، ثمامه بن عبـدالله پسـرانس ، ابواسحاق سبیعی ، ابوزبیر : محمدبن مسلم اسدی مکی ، عمروبن دینار ، ابوغالب دوست ابوامامه ، ایوب سختیانی ، ایوب بن خوط و جز اینها .

و کسانی که از او روایت کرده انـد ، عبارت اند از : اعمش ، در حالی که اعمش از او بزرگتر بوده است و نیز فضل بن موسـی سینـانی و دو فرزنـدش : علی و علاء دو فرزنـد حسـین وعلی بن حسن بن شـقیق و ابوتمیله ، وزیـدبن حباب خراسانی کوفی و عبدالله بن مبارک و جز اینها .

ابن سعد می گوید : ((۴۰۵)) او حسن الحدیث است .

((۴۰۶)) چهارم

، صالح بن ابی جبیر ، (غلام حکم بن عمرو غفاری مروزی) ((۴۰۷)) .

ابن حجر می گوید : ((۴۰۸)) او از پدرش روایت می کند و فضل بن موسی سینانی و ابوتمیله ، یحیی بن واضح از او نقل روایت می کنند .

صالح ، مردی مورد وثوق بوده است .

((۴۰۹)) پنجم ابومنیب ، عبداللّه بن عبداللّه هروی مروزی ، ((۴۱۰)) ابن حجر عسقلانی گفته است : ((۴۱۱)) وی از این اشخاص روایت نقل کرده است : عبداللّه بن بریده ، عکرمه ، سعیدبن جبیر ، عمربن عبدالعزیز و جز اینها ، و این گروه از او روایت کرده اند : زیدبن حباب ، عبدالعزیزبن ابی رزمه ، فضل بن موسی ، ابوتمیله ، علی بن حسن بن شقیق ، عبدان ، که عبارت است از عبداللّه بن عثمان عتکی مروزی ، و جزاینها .

ابوحاتم رازی گوید : ((۴۱۲)) او صالح الحدیث بوده است .

((۴۱۳)) ششم عبدالمؤمن بن خالد حنفی مروزی است .

((۴۱۴)) ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۴۱۵)) او از این افراد نقل روایت می کند : حسن بصری ، ابن بریده ، صلت بن ایاس حنفی ، عکرمه ، نجده بن نفیع حنفی ، یحیی بن عقیل خزاعی بصری مروزی و جز اینها .

و کسانی که از او نقل روایت می کنند این افراداند : ابوتمیله یحیی بن واضح ، زیدبن حباب خراسانی کوفی ، فضل بن موسی سنانی مروزی ، محمدبن فضل بن عطیه کوفی بخاری ، حاتم بن یوسف حلا ب ، نعیم بن حماد خزاعی مروزی و دیگران .

ابوحاتم رازی درباره عبدالمؤمن می گوید : ((۴۱۶)) اشکالی در او

نیست .

هفتم عبدالرحمان بن ثابت بن ثوبان عنسی بلخی شامی درگذشته به سال۱۶۵ ((۴۱۷)) می باشد ابن حجر عسقلانی می گوید : ((۴۱۸)) او از این افراد روایت نقل کرده است : پدرش ، و عبده بن ابولبانه کوفی دمشقی ، حسان بن عطیه محاربی دمشقی ، حسن بن ابجر ، علاءبن عبدالرحمان حرقی جهنی مدنی ، ابوزبیرمحمدبن مسلم مکی ، زهری ، عبداللّه بن فضل هاشمی مدنی ، عطاءبن ابی ریاح ، عطاءبن قره سلولی دمشقی ، عمروبن دینار و گروهی دیگر .

و کسانی که از اوروایت نقل می کنند عبارت اند از : ولیدبن مسلم دمشقی ، زیدبن حباب خراسانی کوفی ، بقیه بن ولید کلاعی حمصی ، علی بن ثابت جزری ، ابونظر سالم بن ابوامیه مدنی ، عثمان بن سعید حمصی ، ابوخلید عتبه بن حماد دمشقی ، ابوعامر عقدی بصری ، زیدبن یحیی بن عبید خزاعی دمشقی ، ابومغیره خولانی حمصی ، محمدبن یوسف فریابی ، علی بن عیاش اءلهانی حمصی ، علی بن جعد جوهری بغدادی و دیگران .

یحیی بن معین می گوید : ((۴۱۹)) او در نقل حدیث شایسته بوده .

ابوحاتم رازی گوید : ((۴۲۰)) او ثقه بوده است عقاید به قدریه ، اندکی در اوتاءثیر گذاشته و در آخر عمر ، عقلش متغیر شده ، ولی در حدیث ، راست گفتار بوده است .

((۴۲۱)) هشتم : نصربن مشارس خراسانی ، ((۴۲۲)) ابن حجر عسقلانی ((۴۲۳)) گوید : اواز ضحاک بن مزاحم روایت کرده و با او مصاحبت داشته است .

این افراد از اوروایت نقل کرده اند : وکیع ، عمربن هارون بلخی ، یساربن قیراط ، خالدبن

سلیمان ، نضربن شمیل مازنی مروزی .

او فردی مورد وثوق بوده است .

((۴۲۴)) نهم : حسن بن یحیی بصری مروزی ، ((۴۲۵)) ابن ابی حاتم رازی گوید : ((۴۲۶)) اواز این افراد روایت کرده است : ضحاك بن مزاحم ، عکرمه (غلام ابن عباس)کثیربن زیاد برسانی ازدی بصری بلخی و ابن المبارك از او روایت نقل می کند . یحیی بن معین ((۴۲۷)) می گوید : حسن بن یحیی ، ثقه بوده است .

دهم : خارجه بن مصعب ضبعی سرخسی ، درگذشته به سال ۱۶۸ ، ((۴۲۸)) می باشد .

ابن حجر می گوید : ((۴۲۹)) او ، از این افراد روایت کرده است : زید فرزنداسلم عدوی مدنی ، سهل بن ابوصالح ، ((۴۳۰)) ابوحازم سلمه بن دینار مدنی ، بکیربن اشبح مدنی ، خالد حذاء ، شریک بن عبداللّه بن ابونمرمدنی ، عاصم احول بصری ، عمر وبن دینار بصری : قهرمان آل زبیر ، مالك بن انس مدنی ، ابوحنیفه : نعمان بن ثابت تیمی کوفی ، یونس بن یزید اءیلی ، یونس بن عبیدبن دینار عبدی بصری و دیگران .

کسانی که از خارجه روایت کرده اند عبارت اند از : ثوری سفیان بن سعید کوفی که این شخص پیش از استادش از دنیا رفت .

همچنین ابوداود طیالسی بصری ، علی بن حسن بن شقیق مروزی ، زیدبن حباب عکلی خراسانی کوفی ، شبابه بن سوار خراسانی مدائنی ، عبدالرحمان بن مهدی عنبری بصری ، ابوبدر : شجاع بن ولید سکونی کوفی ، وکیع بن جراح رؤاسی کوفی ، یحیی بن یحیی نیشابوری ، نعیم بن حماد خزاعی مروزی و جز اینها

.

ابن سعدمی گوید : ((۴۳۱)) مردم از نقل حدیث او پرهیز و حدیثش را ترک کرده اند .

بخاری گفته است : ((۴۳۲)) او در نقل حدیث از غیاث بن ابراهیم راه تدلیس می پیمود وحدیث صحیح او را از غیر آن فرق نمی گذاشت .

ابوحاتم رازی گوید : ((۴۳۳)) حدیثش مورد تردید است و قوی نیست و سخن او را می نویسند ولی به آن ، استدلال نمی کنند . . .

البته دروغ هم نیست .

یحیی بن یحیی می گوید : ((۴۳۴)) سخن خارجه نزد ما ، از استقامت برخوردار است و جز احادیثی را که از سوی غیاث بن ابراهیم جعل می کرده بقیه اش قابل انکار نیست ، چرا که ما احادیث ساختگی اورا می شناسیم بنابراین متعرض آنها نمی شویم .

علت این که مردم از سخنان اوپرهیز می کنند این است که او از طایفه مرجئه بوده و عقیده به ارجاء داشته و نیزاین که از اصحاب راءی بوده است .

((۴۳۵)) یازدهم : ابراهیم بن طهمان هروی نیشابوری بغدادی و سپس مکی ، درگذشته به سال یکصد و شصت و سه یا پس از آن است ، ((۴۳۶)) خطیب بغدادی می گوید : ابراهیم گروهی از تابعان را ملاقات و از آنها اخذ حدیث کرده ، از قبیل عبدالله بن دینار ، (غلام ابن عمر) ابوزبیر : محمدبن مسلم قرشی ، عمروبن دینار بصری ، ابوحازم اعرج مدنی ، ابواسحاق سبیعی همدانی کوفی ، یحیی بن سعید انصاری مدنی ، سماک بن حرب ذهلی بکری کوفی ، محمدبن زید قرشی مدنی ، ثابت بنانی بصری ، موسی بن عقبه مدنی ، و

گروه بسیاری پس از اینها کسانی که از اوروایت نقل کرده انـد از این قرارانـد : صـفوان بن سـلیم مدنی ، ابوحنیفه : نعمان بن ثـابت کوفی ، عبـدالله بن مبـارک مروزی ، سـفیان بن عیینه کوفی و سـپس مکی ، خالـدبن نزار غسانی اءیلی ، وکیع بن جراح رؤاسـی کوفی ، ابومعاویه : ضـریر کوفی ، عبدالرحمان بن مهدی عنبری بصری ، ابوعامر عقدی بصری ، محمدبن سابق تمیمی کوفی ، یحیی بن ابوبکیر اسدی قیسـی کوفی کرمانی سـپس بغدادی و جزاینها . ((۴۳۷)) یحیی بـن اکثم گفته است : ((۴۳۸)) ابراهیم بن طهمان از با فضلیت ترین ومطمئن ترین محدثان خراسان و عراق و حجاز و از جنبه علمی با ارزشترین آنهابوده است .

اسحاق بن راهویه ، می گوید : ((۴۳۹)) او ، صـحیح الحدیث ، حسن الروایه ، کثیر السماع بود ((۴۴۰)) و در خراسان کسی از او بیشتر حدیث نداشته است .

او از نخستین کسانی بوده که به ضبط حدیث در خراسان پرداخته است .

احمدبن سیاربن ایوب مروزی گفته است : ((۴۴۱)) ابراهیم ، با مردم همنشینی داشت (حدیث) بسیار نوشت و نوشته هایش را مرتب ساخت و روایاتش مورداتهام واقع نشد ، شاگردانش نیز از او روایت نوشته اند . ((۴۴۲))

محدثان دیگر در خراسان

کسـانی که تـاکنون نـام بردیم مشـهورترین محـدثان از تابعـان در خراسان در دوره بنی امیه بودنـد ، اما در کنار آنان محـدثان دیگری نیز به چشم می خورنـد که درروایت و ضـبط نسـبت به آنان و نیز از نظر منزلت و مقام از آنان پایین تر بوده اند که نام آنها در کتب طبقات از قبیل التاریخ الکبیر

تاءلیف بخاری و الجرح و التعدیل ازابن ابی حاتم رازی و میزان الاعتدال از ذهبی و لسان المیزان و تهذیب التهذیب وتقریب التهذیب ، تاءلیف ابن حجر عسقلانی پراکنده است .

فصل چهارم : فقه و احکام

فقهای صحابه در خراسان

در زمان صحابه پیامبر(ص)فقه ، برعلم دین و شناختن حلال و حرام و قدرت وتوانایی بر فتوا و قضای داوری اطلاق می شد و در زمان تابعان نیز همین معانی رادر برمی گرفت .

((۴۴۳)) صحابه ای که به منظور جنگ یا فرمانروایی به خراسان اعزام می شدند ، نسبت به آیات احکام و سخنان رسول اکرم (ص) و روش آن حضرت و نیز درباره جنگهای خلفای راشدین و سیره آنان ، آگاه بودند و راههای پیروزی و روش مدیریت را که بویژه از مشارکت در فتح بصره و کوفه به دست آورده بودند ، خوب می دانستند و در بسیاری از مشکلات که هنگام فتح خراسان یا پس از آن برایشان به وجود آمد به فصل خصومت و رفع نزاع پرداختند ، امور مالی از قبیل خراج و جزیه را نظم دادند و پایه های داد و ستد عرب با اهالی خراسان وارتباطات برخی از آنها را با برخی ، بنا نهادند ، چنان که در نوشته های مربوط به جنگ و صلحنامه هایی که میان دو گروه نوشته شده ، اطلاعات دقیقی راجع به این امور به چشم می خورد . ((۴۴۴)) شاید ، حکم بن عمرو غفاری بصری مروزی ، درگذشته به سال ۵۰ ((۴۴۵)) مشهورترین فقیه از صحابه ای باشد که در آغاز دولت اموی ولایت حکومت خراسان را ، بر عهده داشت .

او در حکومت از کتاب و سنت پیروی

می کرد و درقضا و داوری از آن دو خارج نمی شد و آیا هیچ دلیلی بر این مطلب روشنتر از این می شود که طلا و نقره غنایم جنگی را برای معاویه بن ابی سفیان نفرستاد ولشکریان اسلامی را از حقی که در آن داشتند ، محروم نکرد ؟

ابن سعد روایت کرده است : ((۴۴۶)) زیادبن ابیه حکم بن عمرو را به خراسان فرستاد ، آنها فتوحاتی انجام دادند و ثروتهای فراوانی به غنیمت گرفتند پس زیادبه حکم چنین نوشت : آگاه باش ! فرمانروای مؤمنان (معاویه) به من نوشته است که طلا و نقره ها را برای او بفرستم ، بنابراین پولها را میان مردم تقسیم مکن .

حکم بن عمرو در پاسخ زیاد نوشت : درود بر تو ، تو از نامه امیر ، برای من نوشتی ، اما من ، کتاب خدا را پیش از کتاب امیر ، یافته ام ، به خداسوگند اگر تمام آسمانها وزمین به روی بنده ای بسته و تاریک شوند و او تقوای الهی را پیشه کند ، خداوند اورا نجات می دهد درود بر تو ، آن گاه رو به مردم کرد و گفت : بشتابید غنایم خودتان را تقسیم کنید .

فقهای تابعین در خراسان

به دنبال فقهای صحابه در خراسان ، گروه زیادی از فقهای تابعین ، جزء رجال حکومت بنی امیه و کسانی که هر دو دولت : اموی و عباسی را درک کرده بودند ، به میدان آمدند .

اینها دو گروه بودند : گروه نخست ، تمام همت خود را در تعلیم ، آموزش و راءی و فتوا منحصر ساختند و از مداخله در امور

حکومتی و سیاسی خودداری کردند که از جمله آنها ، ابومجلز ، لاحق بن حمید سدوسی بصری مروزی ((۴۴۷)) درگذشته به سال ۱۰۰ یا پس از آن می باشد که فقیهی معتمدبود . ((۴۴۸)) دیگر ضحاك بن مزاحم هلالی کوفی بلخی ، درگذشته سال ۱۰۵ می باشد که فقیهی بزرگ و شایسته ذکر بود . ((۴۴۹)) سوم : ابراهیم بن میمون صائغ مروزی ، ((۴۵۰)) مقتول در سال ۱۳۱ است که فقیهی فاضل بود . ((۴۵۱)) چهارم ، عطاءبن ابومسلم بلخی ، سپس دمشقی ، ((۴۵۲)) درگذشته ۱۳۵ که فقیهی برجسته بود . ((۴۵۳)) او می گفت : به نظر من بهترین کارهایم نشر دانش است .

((۴۵۴)) پنجم : خارجه بن مصعب ضبعی سرخسی ((۴۵۵)) درگذشته به سال۱۶۸ است .

او فقیهترین مردم خراسان و محبوبترین فرد در نزد آنها بود . ((۴۵۶)) گروه دوم از فقهای تابعین در خراسان کسانی بودند که آموزش علم و عمل رابا کارهای دولتی جمع کردند و بیشتر آنان متصدی منصب قضا و داوری شدند که از جمله آنان یکی ، سلیمان بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ((۴۵۷)) درگذشته سال ۱۰۵ است که قاضی مرو بود . ((۴۵۸)) دوم : عبداللّه بن بریده بن حصیب اسلمی بصری مروزی ((۴۵۹)) است که در سال۱۱۰ درگذشت و قاضی مرو بود . ((۴۶۰)) سوم : یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی ((۴۶۱)) درگذشته به سال ۱۲۹ یا پیش از آن می باشد .

وی دانشمندی امین بود و فقه و احکام از او روایت می شد . ((۴۶۲)) و قاضی مرو بود ، ((۴۶۳)) بلکه گفته شده است : قاضی تمام خراسان

بود : ((۴۶۴)) در بیشتر شهرهای خراسان از قبیل نیشابور ، مرو و هرات ، قضاوت داشت ، ((۴۶۵)) و گروهی نماینده داشت .

((۴۶۶)) ابوطیب مروزی گوید : ((۴۶۷)) یحیی بن یعمر را دیدم که در مرو ، قضاوت می کرد و فراوان او رامی دیدم که میان کوچه و بازار به داوری می پرداخت و گاهی همچنان که برالاغش سوار بود و دو نفر به داوری می آمدند در همان حال میان آنها قضاوت می کرد .

ابن سعد گوید : ((۴۶۸)) او با شاهد و سوگند داوری می کرد .

چهارم : محمدبن ثابت بن عمرو انصاری بصری مروزی ، ((۴۶۹)) درگذشته به سال۱۴۷ یا پس از آن که قاضی مرو بود . ((۴۷۰)) پنجم : حسین بن واقد ، ((۴۷۱)) (غلام عبداللّه بن عامر مروزی) درگذشته به سال۱۵۷ یا پس از آن می باشد که قاضی مرو بود . ((۴۷۲)) ششم : محمد نخعی ((۴۷۳)) که ابن سعد گوید : ((۴۷۴)) متصدی کار قضا در مروبود .

هفتم : محمدبن زیدبن علی عبدی بصری مروزی ، ((۴۷۵)) قاضی مروبود . ((۴۷۶)) هشتم : یعقوب بن قعقاع ازدی بصری مروزی ، ((۴۷۷)) او نیز قاضی مروبود . ((۴۷۸)) نهم : عبدالمؤمن بن خالد عبدی مروزی ، ((۴۷۹)) او هم قضاوت مرو را به عهده داشت .

((۴۸۰)) دهم : عبداللّه بن حسین بصری خراسانی ، ((۴۸۱)) او قاضی سیستان ((۴۸۲)) و قایل به قیاس بود . ((۴۸۳))

مذهب فقهای خراسان درباره فتوا

با این که این فقها بزرگترین فقهای خراسان در عهد بنی امیه بودند ملاحظه می کنید که در شرح حال آنان در منابعی که نسبت به فتاوای آنان اعتماد

کرده باشند و یا از چگونگی احکامی که از سوی آنها صادر شده ، ذکری به میان نیامده است ، مگر آنچه در شرح حال حکم بن عمرو غفاری بصری مروزی آمده که اودر فتوا به قرآن استناد می کرد و همچنین درباره یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی که وی نیز در قضاوت از طریق قسم و شاهد ، حکم می داد و درباره عبداللّه بن حسین ازدی بصری خراسانی آمده است که او هم در حکم ، از قیاس استفاده می کرده است و به نظر می رسد که بیشتر ایشان اهل حدیث بودند نه اهل راءی به این دلیل در شرح حال آنها توجه به این نشده که آنها با احکام گذشته فقهای پیشین مخالف بودند ، همان طور که به این نکته اشاره نشده است که آنان باید اندیشه خود را به کار می گرفتند و در مسائلی که به آنها عرضه می شد بخوبی اجتهاد می کردند .

سخن پایانی

در دوران بنی امیه ، آموزشهای دینی در سرزمین خراسان از شکوفایی نیرومندی برخوردار بود .

آغازگر برخی از این آموزشها که پایه اصلی آن را بنا نهادند ، همان صحابه ای بودند که در خراسان اقامت داشتند ، اما تابعانی که جانشین آنها شدند آهمان کسانی که آن را گسترش دادند و بر عمق آن افزودند ، گروهی پس از گروهی به تعلیم قرائت و تفسیر قرآن و نقل حدیث و آموزش احکام فقهی پرداختند و درمیان آنها برخی دانشمندان برجسته بودند که نسبت به این تعلیمات شناخت دقیقی داشتند و با علمای بلاد دیگر برابری کردند و در هیچ فرعی از

فروع از آنهاعقب نبودند .

ضحاک بن مزاحم هلالی کوفی بلخی و یحیی بن یعمر عدوانی بصری مروزی بزرگترین قراء خراسان و درخشنده ترین آنها در دوران بنی امیه بودند و شاگردان بسیاری ، دانش قرائت را از این دو آموختند و در باب حروف قرآن نیز از این دودانشمند ، روایاتی وارد شده است و دانشمندان دیگر نیز قرائت این دو را نقل کرده و به تشریح صورتهای مختلف و توضیح مشکلات آنها پرداخته اند . ضحاک (علاوه بر علم قرائت) از معروفترین مفسران و معتبرترین آنها درخراسان این دوران نیز بود ، بلکه او اسوه تفسیر و منبع آن بود ، از این رو می توان گفت : وی نخستین کسی است که منتهای تلاش خود را در این باره انجام داد و به آموزش آن همت گماشت .

او فقط روایات صحیح را مورد بحث قرار می داد و به روایات ضعیف اعتنایی نداشت ، از روایات اسرائیلی بکلی دوری می کرد او ازکسانی بود که تفسیر لغوی و ادبی قرآن را پایه گذاری و استوار ساختند .

او در این باره پیرو عبداللّه بن عباس بود و تفسیرش را از سعیدبن جبیر اسدی کوفی اخذکرد .

تفسیر ضحاک را شاگردان فراوانش در خراسان منتشر کردند واکثرآنهااصرار داشتند که فقط از تفسیر او روایت کنند و تفسیر او را با تفسیر دیگران نیامیزند ، جز مقاتل بن سلیمان بلخی که با روش استاد و ویژگیهای وی از تحقیق واحتیاط مخالفت کرد ، از این رو به جعل و دروغ پردازی متهم شد و به روایات اسرائیلی بسیار دلبسته شد ، و هدفش را بر این

قرار داد که میان نص قرآن وروایات یهودی و نصرانی جمع کند .

بیشتر صحابه و تابعانی که در خراسان اقامت داشتند در خصوص نقل حدیث در این دوران بهره فراوانی بردند آنان در شهرهای بزرگ خراسان که عربها در آنهااستقرار یافته و متوطن شده بودند ، پراکنده شدند یا در حوالی و اطراف آن اقامت گزیدند و مسجدهای آن مکانها را مرکز تدریس و تعلیم قرار دادند و برخی ازاهل خراسان که اسلام اختیار کردند و عربی آموختند در این حلقه های درس شرکت کردند و در علم حدیث دارای شناخت شدند و در علم و دانش منزلت ومقام به دست آوردند .

گروه عمده ای از محدثان در خراسان از نظر مالی تنگدست ، اما در نقل روایت دقیق بودند و بهتر آن می دانستند که علم را شفاهی از زبان اساتید کسب کنند ، تا این که آن را از کتابها بیاموزند ، چنان که روایت حدیث و حفظ آن را برنوشتن و جمع آوریش ترجیح می دادند ، به جز ابراهیم بن طهمان هروی نیشابوری که فردی متمول و ثروتمند بود که هم روایت حدیث را نقل می کرد وهم آن را می نوشت .

در عصر اموی ، فقهای صحابه و تابعین که به خراسان آمده بودند ، درباره احکام فقهی و قضا و داوری میان مردم تاءثیر بسزایی داشتند و این گروه به دودسته تقسیم می شدند ، برخی ، ویژه تحقیق ، مطالعه و فتوا و بیان احکام بودند ودسته دوم امور آموزش و تعلیم و نیز منصب قضاوت و داوری را به عهده داشتند . بیشتر آنان از فقیهان مورد

اعتماد بودند و در بیان احکام به کتاب خدا و سنت رسولش (ص) مراجعه می کردند و سخت به این دو ، پایبند بودند .

منابع

۱ الاتقان فی علوم القرآن ، تاءلیف جلال الدین ، عبدالرحمان فرزند ابوبکرسیوطی (متوفای /۹۱۱ ه) چاپ : مکتبه ثقافیه ، بیروت ۱۹۷۳م .

۲ اخبار الدوله العباسیه ، مؤلف نامعلوم و از رجال قرن سوم بوده ، به تحقیق دکترعبدالعزیز دوری و دکتر عبدالجبار مطلبی ، چاپ : دار الطلیعه بیروت ۱۹۷۱م .

۳ اخبار النحویین البصریین ، تاءلیف ابوسعید ، حسن بن عبداللّه سیرافی (متوفای /۳۶۸ ه) چاپ : المطبعه الکاتولیکیه ، بیروت ۱۹۳۶م .

۴ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ، تاءلیف ابوعمر ، یوسف بن عبداللّه بن عبدالبر(متوفای /۴۶۳ ه) تحقیق محمد علی بجاوی .

چاپ : مکتبه نهضه مصر ، قاهره .

۵ اسدالغابه فی معرفه الصحابه ، تاءلیف ابوالحسن علی بن محمدبن اثیر(متوفای /۶۳۰ ه) نشر مکتبه الاسلامیه ، بیروت .

۶ الاصابه فی تمییز الصحابه ، تاءلیف ابوالفضل احمدبن علی بن حجر عسقلانی (متوفای /۸۵۲ ه) چاپ مطبعه ، السعاده ، مصر۱۳۲۸ ه .

۷ اءنباء الرواه علی اءنباه النجاه ، تاءلیف ابوالحسن علی بن یوسف قفطی ، (متوفای /۶۴۶ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم .

چاپ : دارالکتب المصریه ، قاهره .

۸ البحر المحیط ، تاءلیف ابوحیان ، محمدبن یوسف بن علی اندلسی (متوفای /۷۵۴ ه) چاپ : مکتبه النصر الحدیثه ، ریاض .

۹ البدء و التاریخ ، تاءلیف مطهربن طاهر مقدسی (درگذشته نیمه دوم سده چهارم) .

کلمان هواز ، اقدام به نشر آن کرده است .

چاپ پاریس ، ۱۸۹۹م .

۱۰ البدایه و النهایه فی التاریخ ، تاءلیف ابوالفداء اسماعیل

بن عمروبن کثیر(متوفای /۷۷۴ ه) چاپ : مکتبه المعارف ، بیروت ۱۹۶۶ م .

۱۱ بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه ، جلال الدین ، عبدالرحمان بن ابوبکرسیوطی متوفای /۹۱۱ ه) چاپ : دار المعرفه ، بیروت .

۱۲ تاریخ الادب العربی ، تاءلیف کارل بروکلمان ، ترجمه عربی ، چاپ : دارالمعارف ، مصر .

۱۳ تاریخ بغداد ، ابوبکر ، احمدبن علی بن ثابت بغدادی (متوفای /۴۶۳ ه) چاپ : مکتبه الخانجی ، مصر ۱۹۳۱ م .

۱۴ تاریخ التراث العربی ، تاءلیف دکتر فؤاد سزگین ، جلد اول ، بخش اول ، ترجمه عربی ، به قلم دکتر ابوالفضل فهمی ، چاپ : الهیئه المصریه العامه للتاءلیف والنشر ، قاهره / ۱۹۷۱ م .

۱۵ تاریخ خلیفه بن خیاط ، تاءلیف خلیفه بن خیاط عصفری (متوفای /۲۴۰ ه) به تصحیح دکتر سهیل زکار ، چاپ : وزارت فرهنگ ، دمشق ۱۹۶۸م .

۱۶ تاریخ الرسل و الملوک ، تاءلیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (متوفای /۳۱۰ه) به تصحیح محمد ابوالفضل ، ابراهیم .

چاپ : دارالمعارف ، مصر .

۱۷ التاریخ الکبیر ، تاءلیف ابوعبدالله ، محمدبن اسماعیل بن ابراهیم بخاری (متوفای / ۲۵۶ ه) چاپ : حیدرآباد دکن ، هند ۱۳۶۱ ه .

۱۸ تذکره الحفاظ ، تاءلیف ابوعبدالله ، محمدبن احمدبن عثمان ذهبی (متوفای /۷۴۸ ه) چاپ : حیدر آباد دکن ، هند .

۱۹ تقریب التهذیب ، تاءلیف ابوالفضل ، احمدبن علی بن حجر عسقلانی ، به تصحیح عبدالوهاب عبداللطیف (ت ۸۵۲ ه) چاپ : دارالمعرفه ، بیروت ۱۹۷۵ م .

۲۰ تهذیب التهذیب ، تاءلیف ابوالفضل احمدبن علی بن حجر عسقلانی ، (ت ۸۵۲ه) چاپ : دار صادر ،

بیروت ، ۱۹۶۸ م .

۲۱ جامع البیان فی تفسیر القرآن ، تاءلیف ابوجعفر محمدبن جریر طبری (متوفای ۳۱۰/ ه) چاپ : دارالمعرفه ، بیروت ۱۹۷۸ م .

۲۲ الجرح والتعدیل ، تاءلیف ابومحمد عبدالرحمان بن ابوحاتم رازی (ت ۳۲۷ ه)چاپ : حیدر آباد دکن ، هند ۱۹۵۲ م .

۲۳ جمهره رسائل العرب ، احمد زکی صفوت ، چاپ : مکتبه مصطفی البابی الحلبی واولاده ، مصر ۱۹۳۳ م .

۲۴ حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ، تاءلیف ابونعیم ، احمدبن عبداللّه اصفهانی (ت ۴۳۰ ه) چاپ : دارالکتاب العربی ، بیروت ۱۹۶۷ م .

۲۵ حیاه الحیوان الکبری ، تاءلیف کمال الدین محمدبن موسی دمیری (ت ۸۰۸ ه)چاپ : المکتبه الاسلامیه ، بیروت .

۲۶ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ، تاءلیف ابوالفلاح عبدالحی بن عمادحنبلی (ت ۱۰۸۹ ه) چاپ : المکتب التجاری للطباعه و النشر ، بیروت .

۲۷ الشعر العربی بخراسان فی العصر الاموی ، تاءلیف دکتر حسین عطوان ، چاپ : دار الجلیل ، بیروت ۱۹۷۴ م .

۲۸ ضحی الاسلام ، تاءلیف احمد امین ، چاپ دار الکتاب العربی ، بیروت .

۲۹ طبقات خلیفه بن خیاط ، تاءلیف خلیفه بن خیاط عصفری ، (ت ۲۴۰ ه)تصحیح دکتر سهیل زکار ، چاپ : وزارت فرهنگ دمشق ، ۱۹۶۶ م .

۳۰ الطبقات الکبری ، تاءلیف محمدبن سعدبن منیع (ت ۲۳۶ ه) چاپ : دارصادر ، بیروت ۱۹۵۸ م .

۳۱ طبقات فحول الشعراء ، تاءلیف ابوعبداللّه محمدبن سلام جمحی (ت ۲۳۱ ه)محمود محمد شاکر ، آن را خوانده و شرح کرده است ، چاپ : مطبعه المدنی ، قاهره ، ۱۹۷۴ م .

۳۲ طبقات الفقهاء ، تاءلیف ابواسحاق ،

ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی (ت ۴۷۶ ه) به تصحیح دکتر احسان عباس ، چاپ : دار الرائد العربی ، بیروت ۱۹۷۲ م .

۳۳ طبقات النحویین و اللغویین ، تاءلیف ابوبکر محمدبن حسن زبیدی (ت ۳۷۹ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم چاپ : دارالمعارف ، مصر ۱۹۷۳ م .

۳۴ العواصم من القواصم ، تاءلیف ابوبکر محمدبن عبدالله بن عربی (ت ۵۴۶ ه)چاپ : الجزائر .

۳۵ غایه النهایه فی طبقات القراء ، تاءلیف ابوالخیر محمدبن محمدبن جزری (ت ۸۳۳ ه) ج براجستراسر به انتشار آن پرداخت چاپ : مکتبه الخانجی ، مصر۱۹۳۲ م .

۳۶ فجر الاسلام ، تاءلیف احمد امین ، چاپ : مکتبه النهضه المصریه ، قاهره ۱۹۶۵م .

۳۷۰ فوات الوفیات ، مؤلف محمدبن شاکربن احمد کتبی (ت ۷۶۴ ه) به تصحیح دکتر احسان عباس چاپ : دارالثقافه ، بیروت .

۳۸ الفهرست ، تاءلیف محمدبن اسحاق بن ندیم (ت ۳۸۵ ه) چاپ : دارالمعرفه للطباعه و النشر ، بیروت .

۳۹ الکامل فی التاریخ ، تاءلیف ابوالحسن علی بن محمدبن اثیر (ت ۶۳۰ ه) چاپ : دارصادر ، بیروت ، ۱۹۷۹ م .

۴۰ کتاب التصحیف و التحریف ، تاءلیف ابواحمد ، حسن بن عبدالله بن سعیدعسکری (ت ۳۸۲ ه) چاپ : مطبعه الظاهر ، قاهره ۱۹۰۸ م .

۴۱ کتاب السبعه قی القراءات ، تاءلیف ابوبکر ، احمدبن موسی ین مجاهد (ت ۳۲۴ ه) به تصحیح دکتر شوقی ضیف ، چاپ : دارالمعارف ، مصر ۱۹۷۲م .

۴۲ الکتاب العربی المخطوط نشاءته و تطوره الی آخر القرن الرابع الهجری ، مقاله ای است از دکتر عبدالستار حلوجی ، مجله معهد المخطوطات العربیه جلد ۱۳ ، جزء دوم .

الکشاف عن حقایق التنزیل ، تاءلیف ابوالقاسم محمودبن عمر زمخشری (ت ۵۳۸ ه) چاپ : دارالمعرفه ، بیروت .

۴۴ لسان العرب ، تاءلیف ابن منظور محمدبن مکرم انصاری (ت ۷۱۱ ه) چاپ : مطبعه الا میریه ، بولاق .

۴۵ لسان المیزان ، تاءلیف ابوالفضل ، احمدبن علی بن حجر عسقلانی (ت ۸۵۲ ه)چاپ : حیدرآباد دکن ، هند ۱۳۳۰ ه) .

۴۶ مجموع الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافه الراشده ، این کتاب را دکترمحمد حمیداللّه گردآوری کرده است ، چاپ : دارالارشاد ، بیروت ۱۹۶۹ م .

۴۷ المحتسب فی تبیین وجوه القراءات الشاذه و الایضاح عنها ، تاءلیف ابوالفتح عثمان بن جنی (ت ۳۹۲ ه) چاپ : دارالکتب المصریه قاهره ، ۱۹۵۳م .

۴۸ المحکم فی نقط المصاحف ، تاءلیف ابوعمرو عثمان بن سعید دانی (ت ۴۴۴ه) به تصحیح عزت حسن ، چاپ : دمشق ۱۹۶۰ م .

۴۹ مختصر فی شواذ القراءات من کتاب البدیع ، تاءلیف حسین بن احمدبن خالویه (ت ۳۷۰ ه) چاپ : مطبعه رحمانیه ، مصر ، ۱۹۳۴ م .

۵۰ المدارس النحویه ، تاءلیف دکتر شوقی ضیف ، چاپ : دارالمعارف ، مصر۱۹۶۸ م .

۵۱ مذاهب التفسیر الاسلامی : گلد زیهر ، ترجمه دکتر عبدالحلیم نجار ، انتشارات مکتبه الخانجی ، مصر ، ۱۹۵۵ م .

۵۲ مرآه الجنان و عبره الیقظان ، تاءلیف ابومحمد عبداللّه بن اسعدبن علی یافعی (ت ۷۶۸ ه) چاپ : حیدرآباد دکن ، هند ۱۳۳۷ ه .

۵۳ مراتب النحویین ، تاءلیف ابوطیب لغوی ، عبدالواحدبن علی (ت ۳۵۱ ه) باتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ : دار

نهضه مصر ، قاهره ، ۱۹۷۴ م .

۵۴ مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیه ، تاءلیف دکتر ناصرالدین اسد ، چاپ : دارالمعارف ، مصر ، ۱۹۶۲ م .

۵۵ المعارف ، تاءلیف ابوعبداللّه محمدبن مسلم بن قتیبه (ت ۲۷۶ ه) با تحقیق ثروت عکاشه ، چاپ : دار الکتب المصریه ، قاهره ۱۹۶۰ م .

۵۶ معجم الادباء ، تاءلیف ابوعبداللّه یاقوت بن عبداللّه حموی (ت ۶۲۶ ه)متصدی انتشار : د .

س مرجولیوث ، چاپ : مصر ۱۳۱۶ م .

۵۷ النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره ، ابوالمحاسن یوسف بن تغری برری (ت ۸۷۴ ه) چاپ : دار الکتب المصریه ، قاهره .

۵۸ نزهه الادباء فی طبقات الادباء ، تاءلیف ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمدانباری (ت ۵۷۷ ه) با تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ : مکتبه نهضه مصر ، قاهره .

۵۹ النشر فی القراءات العشر ، تاءلیف ابوالخیر محمدبن محمدبن جزری (ت ۸۳۳ه) به تصحیح علی محمد ضباع ، چاپ : دارالکتب العالمیه ، بیروت .

۶۰ نورالقبس من المقتبس ، تاءلیف ابوالمحاسن ، یوسف بن احمد یغموری (ت ۶۷۳ ه) تحقیق رودلف زلهایم ، چاپ ، فسبادن ، ۱۹۶۴ م .

۶۱ الوزراء و الکتاب ، تاءلیف ابوعبداللّه محمدبن عبدوس جهشیاری ، (ت ۳۳۱ ه)تحقیق مصطفی سقا و دو همکارش ، چاپ : مکتبه مصطفی البابی الحلبی واولاده ، مصر ۱۹۳۸ م .

۶۲ وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان ، تاءلیف ابوالعباس احمدبن محمدبن ابی بکربن خلکان (ت ۶۸۱ ه) تحقیق دکتر احسان عباس ، چاپ : دار صادر ، بیروت .

پی نوشتها

۱- صحابه ای که به خراسان آمدند

و همان جا وفات یافتند .طبقات ابن سعد, ج ۷, ص ۷ ۳۶۵, وطبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۳ ۸۲۹.

۲- الشعر العربی بخراسان فی عصرالاموی , ص ۳۳,۵۴.

۳- طبقات ابن سعد, ج۲ , ص ۳۵۵ ۳۵۸.

۴- تهذیب التهذیب ج۱ , ص ۴۳۲, ج۲ , ص ۱۹۰۴۳۶, ج۶ , ص ۳۰۱, ج۸ , ص ۳۶۱, ج ۱۰ ,ص ۴۴۶.

۵- شرح حال وی , طبقات ابن سعد,ج۶ , ص ۳۰۰, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۲, تاریخ کبیر,ج۲ , فصل۲ , ص ۳۳۳, المعارف , ص ۵۴۷,الجرح و التعدیل ,ج۲ , فصل۱ , ص ۴۵۸, معجم الادباء,ج۴ , ص ۲۷۲, تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۱۰۳, میزان الاعتدال ,ج۲ , ص ۳۲۵, البدایه و النهایه فی التاریخ ,ج۹ ,ص ۲۲۳, غایه النهایه فی طبقات القراء,ج۱ , ص ۳۳۷, تهذیب التهذیب ,ج۴ ,ص ۴۵۴, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۳۷۳, شذرات الذهب ,ج۱ , ص ۱۲۴.

۶- غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۳۳۷.

۷- معجم الادباء,ج۴ , ص ۲۷۲, میزان الاعتدال ,ج۲ , ص ۳۲۵, تهذیب التهذیب ,ج۴ , ص ۴۵۴, شذرات الذهب ,ج۱ , ص ۱۲۵.

۸- طبقات , ابن سعد, ج۶ , ص ۱۰۳, المعارف ,ص ۵۴۷, معجم الادباء,ج۴ , ص ۲۷۲, شذرات الذهب ,ج۱ ,ص ۱۲۵.

۹- التاریخ الکبیر ج۲ ,فصل ۲,ص ۳۳۴, البدایه و النهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳.

۱۰- غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۳۳۷.

۱۱- المحتسب , ص ۲۴۷, الکشاف , ج۳ , ص ۴۵۵, البحر المحیط, ج۷ , ص ۵۰۲.

۱۲- المحتسب , ج۲ , ص ۲۴۸, الکشاف , ج۳ , ص ۴۵۵,

البحرالمحیط, ج۷ , ص ۵۰۲.

۱۳- البحرالمحیط,ج۶ , ص ۴۲۰, مختصر فی شواذ القرآن ,ص ۹۸,الکشاف ,ج۳ , ص ۴۱.

۱۴- البحرالمحیط, ج۶ , ص ۴۲۰.

۱۵- البحرالمحیط,ج۲ , ص ۳۵۵, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۸, کشاف ,ج۱ , ص ۴۰۴.

۱۶- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۹۲.

۱۷- البحر المحیط, ج۳ , ص ۱۰۴, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۲۳, کشاف , ج۱ , ص ۴۷۶.

۱۸- الکشاف , ج۱ , ص ۴۷۶, البحرالمحیط, ج۳ , ص ۱۰۴.

۱۹- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۲۸, الکشاف , ج۱ , ص ۵۵۲, البحرالمحیط,ج۳ , ص ۳۱۷.

۲۰- البحر المحیط,ج۵ , ص ۶.

۲۱- المحتسب ,ج۱ , ص ۳۳۹, تفسیر الطبری , ج۱۲ , ص ۱۲۰, کشاف , ج۲ , ص ۳۱۶, البحرالمحیط,ج۵ , ص ۳۰۲.

۲۲- زماورد: طعامی است که از تخم مرغ و گوشت ترتیب می دهند, فرهنگ نفیسی م .

۲۳- المحتسب , ج۱ , ص ۳۴۰, تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۱۲۰, کشاف , ج۲ , ص ۳۱۶, لسان العرب , ماده متک , البحر المحیط, ج۵ , ص ۳۰۲.

۲۴- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۸۵, کشاف , ج۲ , ص ۲۵۱۴, البحرالمحیط, ج۶ , ص ۲۲۰۱.

۲۵- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۸۷, المحتسب , ج۲ , ص ۴۷, البحر المحیط, ج۶ , ص ۲۲۴.

۲۶- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۹۳, المحتسب , ج۲ , ص ۶۶, الکشاف , ج۲ , ص ۵۸۴, البحرالمحیط,ج۶ , ص ۳۳۹.

۲۷- المحتسب , ج۲ , ص ۲۲۲, الکشاف , ج۳ , ص ۳۴۸, البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۷۰.

۲۸- المحتسب , ج۲ , ص ۲۲۲, البحر المحیط,

ج۷ , ص ۳۷۰, الکشاف , ج۳ , ص ۳۴۸.

۲۹- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۲۳, المحتسب , ج۲ , ص ۱۹۸, الکشاف , ج۳ , ص ۲۹۷, البحرالمحیط, ج۷ , ص ۲۹۷.

۳۰- المحتسب , ج۲ , ص ۱۹۸.

۳۱- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۵۲, الکشاف , ج۳ , ص ۳۲۶, البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۴۱.

۳۲- تفسیر الطبری , ج۲۵ , ص ۵۵, مختصر فی شواذ القران , ص ۱۳۶, الکشاف , ج۳ , ص ۴۹۴,البحرالمحیط, ج۸ , ص ۲۵.

۳۳- تفسیر طبری , ج۲۵ , ص ۵۵.

۳۴- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۵۸, برای شاهد دیگری در این آیه مراجعه شود به کتاب البحرالمحیط, ج۸ , ص ۲۸۴.

۳۵- المحتسب , ج۱ , ص ۲۸۵, البحر المحیط, ج۵ , ص ۲۰.

۳۶- المحتسب , ج۱ , ص ۲۸۶.

۳۷- تفسیر طبری , ج۱۲ , ص ۱۳۵, المحتسب , ج۱ , ص ۳۴۴, الکشاف , ج۳ , ص ۳۲۴, البحرالمحیط,ج۵ , ص ۳۱۴.

۳۸- تفسیر الطبری , ج۱۲ , ص ۱۳۵, المحتسب , ج۱ , ص ۳۴۴.

۳۹- تفسیر الطبری , ج۱۳ , ص ۱۱۹, المستحب , ج۱ , ص ۳۵۸, الکشاف , ج۲ , ص ۳۶۴, البحر المحیط,ج۵ , ص ۴۰۲.

۴۰- المحتسب , ج۱ , ص ۳۵۸.

۴۱- تفسیر طبری , ج۱۳ , ص ۱۱۹.

۴۲- المحتسب , ج۲ , ص ۳, الکشاف , ج۲ , ص ۳۹۱, البحر المحیط, ج۵ , ص ۴۵۴.

۴۳- تفسیر طبری , ج۱۴ , ص ۲۳.

۴۴- المحتسب , ج۲ , ص ۳۴, الکشاف , ج۲ , ص ۵۰۰, البحر المحیط, ج۶۲ , ص ۱۶۶.

۴۵- المحتسب , ج۲ , ص ۳۴, تفسیر الطبری ,

ج۱۶ , ص ۲۶.

۴۶- تفسیر الطبری , ج۱۶ , ص ۲۶.

۴۷- تفسیر طبری , ج۱۷ , ص ۸۴, المحتسب , ج۲ , ص ۷۱, الکشاف , ج۲ , ص ۵۸۷, البحر المحیط, ج۶ ,ص ۳۴۵.

۴۸- تفسیر طبری , ج۷ , ص ۸۴.

۴۹- المحتسب , ج۲ , ص ۸۱, تفسیر طبری , ج۱۷ , ص ۱۸, لسان العرب , ماده صفن , الکشاف , ج۳ ,ص ۱۴, البحر المیحط, ج۶ , ص ۳۱۹.

۵۰- تفسیر طبری , ج۱۷ , ص ۱۱۸.

۵۱- المحتسب , ج۲ , ص ۱۳۱, الکشاف , ج۳ , ص ۱۲۰, البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۱.

۵۲- ظاهرا مراد از آن , ضمیر جمع در فعل قالوا (اول آیه) است که در این صورت معنایش چنین می شود: کفار و پیروان فرومایه تر تو, گفتند: آیا ما به تو ایمان آوریم ؟

! و اگر چنین باشد مطلب ناتمام است و مؤلف می بایست , اول آیه را نیز ذکر می کرد م .

۵۳- المحتسب , ج۲ , ص ۱۳۱.

۵۴- المحتسب , ج۲ , ص ۱۶۴, الکشاف , ج۳ , ص ۷۰, البحر المحیط, ج۶ , ص ۴۶۴.

۵۵- المحتسب , ج۲ , ص ۳۶۰, الکشاف , ج۴ , ص ۲۵۴, البحر المحیط, ج۸ , ص ۴۷۲.

۵۶- تفسیر طبری , ج۳۰ , ص ۱۲۳.

۵۷- زید را به سویت فرستادم در حالی که تو را می آراید و کارت را راست و درست می کند و قرآن راهمراهت کردم در حالی که از تو دفاع می کند و انیس و مونست می باشد.

۵۸- المحتسب , ج۲ , ص ۶۲.

۵۹- تفسیر طبری , ج۱۷ , ص

۶۰- المحتسب , ج۲ , ص ۲۰۸, تفسیر طبری , ج۲۲ , ص ۳, الکشاف , ج۳ , ص ۳۲۱, البحرالمحیط, ج۷ ,ص ۳۳۲.

۶۱- المحتسب , ج۲ , ص ۲۱۱.

۶۲- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۲۸, تفسیر الطبری , ج۲۳ , ص ۳۴, البحرالمحیط, ج۷ , ص ۳۵۹.

۶۳- المحتسب , ج۲ , ص ۱۸۸, تفسیر الطبری , ج۲۲ , ص ۵۲, الکشاف , ج۳ , ص ۲۸۳, البحرالمحیط,ج۷ , ص ۲۶۸.

۶۴- المحتسب , ج۲ , ص ۱۸۸, تفسیر الطبری , ج۲۲ , ص ۵۱,۵۲.

۶۵- الاتقان فی علوم القرآن , ج۱ , ص ۷۷, مذاهب التفسیر الاسلامی , ص ۱۶.

۶۶- البحر المحیط, ج۷ , ص ۱۱.

۶۷- تفسیر طبری , ج۱۹ , ص ۴۲, البحر المحیط, ج۷ , ص ۱۱.

۶۸- مجمع البیان در تفسیر آیه فوق , ج۱۸ , ترجمه دکتر احمد بهشتی .

۶۹- البحرالمحیط, ج۷ , ص ۱۱.

۷۰- المحتسب , ج۱ , ص ۱۰۰, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۸, الکشاف , ج۱ , ص ۳۰۱, البحرالمحیط,ج۱ , ص ۳۲۹.

۷۱- المحتسب , ج۱ , ص ۱۰۰.

۷۲- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۳۶۵.

۷۳- همان جا, ج۱ , ص ۳۶۱.

۷۴- البحر المحیط, ج۱ , ص ۴۲۶, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۰, الکشاف , ج۱ , ص ۳۱۹.

۷۵- البحر المحیط, ج۱ , ص ۴۲۶, اللسان , ضیع , شاهد دیگر, البحر المحیط, ج۲ , ص ۱۲۵, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۰۳, المحتسب ,ج۱ , ص ۱۲۲, الکشاف ,ج۱ , ص ۳۵۳.

۷۶- البحر المحیط, ج۲ , ص ۳۵۴, الکشاف , ج۱ , ص ۴۰۴.

۷۷- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۸۹, البحر المحیط,

ج۲ , ص ۳۵۴.

۷۸- البحر المحیط, ج۳ , ص ۴۳.

۷۹- البحر المحیط, ج۴ , ص ۲۳۱, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۴۱, الکشاف , ج۲ , ص ۵۵, المحتسب ,ج۱ , ص ۲۳۲.

۸۰- البحر المحیط, ج۴ , ص ۲۳۱.

۸۱- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۵۹, المحتسب , ج۱ , ص ۳۱۸, البحر المحیط, ج۵ , ص ۲۰۰.

۸۲- المحتسب , ج۱ , ص ۳۱۸.

۸۳- الکشاف , ج۲ , ص ۲۵۸, البحر المحیط, ج۵ , ص ۲۰۰.

۸۴- آیات قرآن به وسیله امر و نهی بیان شده و به وسیله پاداش و کیفر امتیاز داده شده است م .

۸۵- تفسیر الطبری , ج۱۱ , ص ۱۲۳.

۸۶- البحر المحیط, ج۵ , ص ۲۲۵, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۰, الکشاف , ج۲ , ص ۲۶۹.

۸۷- تفسیر طبری , ج۲ , ص ۲۷.

۸۸- زمخشری چنین تاءویلی را پذیرفته و چنین گفته است : مجاهد, مجریها, مرسیها به لفظ اسم فاعل خوانده که در محل جر و صفت برای اللّه باشند: الکشاف , ج۲ , ص ۲۶۹ .

اما ابوحیان اندلسی صفت بودن آنها را انکار کرده و بدل از اللّه دانسته و گفته است : ضحاک این دو را اسم فاعل و بدل از اللّه دانسته , که به این قرار در محل (رفع) خبر هستند نه , صفت , زیرا نکره اند .ابن عطیه می گوید: اینهاصفتند, چنان که در بسم اللّه (رحمن و رحیم) صفتند .البته در صورتی که در تقدیر معرفه باشند.

خلیل می گوید: اضافه غیر محضه (لفظیه) گاهی می شود که محضه (معنوی) گرفته و معرفه شود,مگر در صفت

مشبهه که هیچ وقت اضافه اش محضه و معرفه نمی شود .البحر المحیط, ج۵ ,ص ۲۲۵.

۸۹- البحرالمحیط, ج۶ , ص ۳۰, الکشاف , ج۲ , ص ۴۴۶.

۹۰- البحر المحیط, ج۶ , ص ۳۹۶.

۹۱- تفسیر الطبری , ج۱۸ , ص ۱۰۹, لسان العرب , ماده درر.

۹۲- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۰۴, الکشاف , ج۳ , ص ۸۸, البحر المحیط, ج۶ , ص ۴۹۳.

۹۳- لسان العرب , حجر, الکشاف , ج۳ , ص ۸۸, البحر المحیط, ج۶ , ص ۴۹۲.

۹۴- تفسیر الطبری , ج۱۹ , ص ۳, البحر المحیط, ج۶ , ص ۴۹۲.

۹۵- تفسیر الطبری , ج۱۹ , ص ۳.

۹۶- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۲۸, المحتسب , ج۲ , ص ۲۲۱, الکشاف , ج۳ , ص ۳۴۵, البحرالمحیط, ج۷ , ص ۳۶۶, شاهد دیگر در البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۸۰.

۹۷- المحتسب , ج۲ , ص ۲۲۱.

۹۸- البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۶۶.

۹۹- الکشاف , ج۳ , ص ۳۴۵, اللسان , وزف .

۱۰۰- تفسیر الطبری , ج۲۳ , ص ۴۷, اللسان , وزف .

۱۰۱- همان ماءخذ.

۱۰۲- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۳۰, الکشاف , ج۳ , ص ۳۶۹, البحر المحیط, ج۷ , ص ۳۹۲.

۱۰۳- الکشاف , همان جا, البحر المحیط, همان جا.

۱۰۴- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۳۲, المحتسب , ج۲ , ص ۲۳۴, الکشاف , ج۳ , ص ۴۲۶, اللسان , ندر,البحر المحیط, ج۷ , ص ۴۶۴.

۱۰۵- تفسیر طبری , ج۲۴ , ص ۴۰, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۳۲, المحتسب , ج۲ , ص ۲۴۳, اللسان ندد, الکشاف , همان جا, البحرالمحیط, همان جا.

۱۰۶- تفسیر طبری , ج۲۴

, ص ۴۱.

۱۰۷- المحتسب , ج۲ , ص ۲۷۸, الکشاف , ج۳ , ص ۵۵۲, اللسان , ماده قدم , البحر المحیط, ج۸,ص ۱۰۵.

۱۰۸- المحتسب , همان جا, تفسیر طبری , ج۲۶ , ص ۷۴, الکشاف , همان جا, اللسان , ماده قدم , البحرالمحیط, همان جا.

۱۰۹- تفسیر طبری , ج۲۶ , ص ۷۴.

۱۱۰- المحتسب , ج۲ , ص ۳۱۰, تفسیر طبری , ج۲۷ , ص ۱۲۲, الکشاف , ج۴ , ص ۶۰, اللسان , روح , البحرالمحیط, ج۸ , ص ۲۱۵.

۱۱۱- المحتسب , ج۲ , ص ۳۱۰.

۱۱۲- تفسیر طبری , ج۷ , ص ۱۲۲, الکشاف , همان جا, البحر المحیط, همان جا.

۱۱۳- البحر المحیط, ج۸ , ص ۲۹۹, (تتمایز یعنی آتش دوزخ پراکنده و دسته دسته می شود).

۱۱۴- تفسیر طبری , ج۲۹ , ص ۴.

۱۱۵- تفسیر طبری , ج۳۸ , ص ۸, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۵۹, المحتسب , ج۲ , ص ۳۲۵, الکشاف ,ج۴ , ص ۱۳۹, البحر المحیط, ج۸ , ص ۳۰۴, ۴۴۸.

۱۱۶- المحتسب ,ج۲ , ص ۳۲۵, تفسیر طبری , ج۲۸ , ص ۸, اللسان :دعا.

۱۱۷- تفسیر الطبری , ج۲۸ , ص ۸.

۱۱۸- خدای را شرمی از آن نیست که پشه ای یا بالاتر از آن را مورد مثل قراردهد.

۱۱۹- البحر المحیط,ج ۱, ص ۱۲۳, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۴, المحتسب , ج۱ , ص ۶۴,الکشاف ,ج۱ , ص ۲۶۴.

۱۲۰- المحتسب , ج۱ , ص ۶۴, دلیل دیگر ایضا در الکشاف , همان جا, البحر المحیط, همان جا.

۱۲۱- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۱۴۰, الکشاف , ج۱ , ص ۳۶۴, البحر المحیط, ج۱ , ص

.۱۲۳

۱۲۲- در فضیلت ما (انصار) بر دیگران همین بس که پیغمبر اکرم حضرت محمد(ص) ما را دوست می دارد.

۱۲۳- البحر المحیط,ج۲ , ص ۲۵۵.

۱۲۴- تفسیر الطبری , ج۱۳ , ص ۱۵, المحتسب , ج۱ , ص ۳۶۳, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۸,الکشاف , ج۲ , ص ۳۷۹, البحرالمحیط, ج۵ , ص ۴۲۸.

۱۲۵- تفسیر الطبری , ج۱۳ , ص ۱۵۰, الکشاف , ج۲ , ص ۳۷۹, البحر المحیط, ج۵ , ص ۴۲۸.

۱۲۶- المحتسب , ج۱ , ص ۳۶۳, الکشاف , همان جا, البحرالمحیط, همان جا.

۱۲۷- تفسیر الطبری , ج۱۳ , ص ۱۵۰.

۱۲۸- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۷۲, الکشاف , ج۲ , ص ۴۰۱, البحر المیحط, ج۵ , ص ۴۷۶.

۱۲۹- البحرالمحیط, همان جا.

۱۳۰- البحر المحیط, ج۶ , ص ۱۱۷.

۱۳۱- البحر المحیط, همان جا.

۱۳۲- ابن شاکر کتبی در کتاب فوات الوفیات , ج۲ , ص ۲۵۶, می گوید:عبدالحق بن غالب بن عبدالملك بن غالب بن تمام بن عطیه پیشوای کبیر, قدوه مفسران , ابومحمد, ابن الحافظ الناقد الحجه , ابوبکرمحاربی الغرناطی , القاضی , از پدر خود و جز او, نقل حدیث کرده , او فقیهی دانا به احکام , حدیث و تفسیر و در ادبیات استادی توانا بود

, منظم و دلبسته به امور اعراب و نقطه گذاری و تجویدی ودارای ذهنی سیال بود, با این که اگر چیزی جز , علم تفسیر نمی داشت در عظمت او, بس بود, درسال چهارصد و هشتاد, متولد شد و به سال پانصدو چهل و دو, در حصار تورقه : (از شهرهای شرقی اسپانیا, میان غرناطه و مرسیه اعلام المنجد))) درگذشت .(به کتاب بغیه الوعاه ,

ص ۲۹۵مراجعه شود.)۱۳۳- الکشاف , ج۲ , ص ۴۸۱.

۱۳۴- البحر المحیط,ج۶ , ص ۳۶۴, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۹۴, الکشاف , ج۳ , ص ۱۱, نوشته طبری راجع به راءی قراء در قرائت مشهور, تفسیر طبری , ج۱۷ , ص ۱۰۶.

۱۳۵- الکشاف , همان جا.

۱۳۶- البحر المحیط, همان جا.

۱۳۷- املاء مامن به الرحمان ذیل آیه فوق .

۱۳۸- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۶۰, الکشاف , ج۴ , ص ۱۳۶, البحر المحیط, ج۸ , ص ۲۹۹.

۱۳۹- الکشاف ,همان جا, البحر المحیط, همان جا.

۱۴۰- البحر المحیط, همان جا.

۱۴۱- مختصر فی شواذ القرآن ,ص ۱۷۳, المحتسب , ج۲ , ص ۳۵۹, الکشاف , ج۴ , ص ۲۵۰, البحرالمحیط, ج۸ , ص ۴۶۹.

۱۴۲- المحتسب , ج۲ , ص ۳۶۰, البحر المحیط, ج۸ , ص ۴۶۹.

۱۴۳- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۳۰, المحتسب , ج۱ , ص ۲۰۳, تفسیر الطبری , ج۶ , ص ۲, الکشاف ,ج۱ , ص ۵۷۶.

۱۴۴- المحتسب , ج۱ , ص ۲۵۳, الکشاف , همان جا, البحر المحیط, ج۳ , ص ۳۲۸.

۱۴۵- تفسیر الطبری , ج۶ , ص ۴.

۱۴۶- المحتسب , ج۱ , ص ۳۵۰, تفسیر طبری , ج۱۳ , ص ۵۶, مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۵.

۱۴۷- المحتسب , همان جا, تفسیر الطبری , همان جا, الکشاف , ج۲ , ص ۳۴۷, البحر المحیط, ج۵ ,ص ۳۵۴.

۱۴۸- تا هنگامی که پیامبران از قوم خود ناامید شدند و قومشان نیز گمان کردند که آنچه پیامبران ازوحی آورده اند, دروغ بوده است یاری ما به سوی آنها آمد م .

۱۴۹- و هیچ کس را پیش از تو به رسالت نفرستادیم ,

جز آنکه رسولان همه مردانی بودند از شهرها, و به ما مؤید شدند آیا (مخالفان) بر روی زمین سیر نکرده اند تا سرانجام حا ل پیشینیانشان رابنگرند.

۱۵۰- دو شاهد دیگر در الکشاف , ج۳ , ص ۴۹۰, ۵۲۲, البحر المحیط, ج۸ , ص ۱۸, ۶۲.

۱۵۱- المحتسب ,ج۱ ,ص ۱۰۳, تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۳۸۰, مختصر فی شواذ القرآن ,ص ۹, البحرالمحیط,ج۱ , ص ۳۴۳, الکشاف , ج۱ , ص ۲۲۰, البحر المحیط, ج۱ , ص ۹۰.

۱۵۲- المحتسب ,ج۱ , ص ۱۰۴.

۱۵۳- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۳۰۸, اللسان , نسی .

۱۵۴- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۲, المحتسب , ج۱ , ص ۳۳۱, الکشاف , ج۲ , ص ۲۹۸, البحر المحیط,ج۵ , ص ۲۷۲.

۱۵۵- المحتسب , همان جا, تفسیرالطبری , ج۱۲ , ص ۸۴, الکشاف , همان جا, البحر المحیط, همان جا.

۱۵۶- المحتسب , ج۲ , ص ۲۲۲, الکشاف , ج۳ , ص ۳۴۸, البحرالمحیط, ج۷ , ص ۳۷۰.

۱۵۷- المحتسب , همان جا, الکشاف , همان جا, البحر المحیط, همان جا, شاهد دیگر در البحر المحیط,ج۸ , ص ۲۷۹, الکشاف , ج۴ , ص ۱۱۵, بدن این که به صاحب قول اشاره ای کند.

۱۵۸- تفسیر الطبری , ج۲۳ , ص ۵۰.

۱۵۹- به شرح حالش در این کتابها رجوع کنید: طبقات فحول الشعراء, ص ۱۳, طبقات ابن سعد, ج۷ ,ص ۳۶۸, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۱, التاریخ الکبیر, ج۴ , ص ۳۱۲, المعارف , ص ۵۳۲,الوزراء و الکتاب , ص ۴۱, الجرح و التعدیل , ج۲ و۴, ص ۱۹۶, مراتب النحویین , ص ۳۰, اخبارالنحویین البصریین , ص

,۲۲

طبقـات النحـويين و اللغويين , ص ۲۷, الفهرسـت , ص ۶۲, نزهه الالبـاء,ص ۱۶, الكامـل فی التاريـخ , ج۵ , ص ۳۷۶, معجم الادباء, ج۷ , ص ۲۹۶, نورالقبس , ص ۲۱, وفيات الاعيان , ج۶ , ص ۱۷۳, تذكره الحفاظ, ج۱ , ص ۷۵, ميزان الاعتدال , ج۴ , ص ۴۱۵, مرآت الجنـان ,ج۱ , ص ۲۷۱, غـايه النهايه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۳۲۸, تهـذيب التهذيب , ج۲ , ص ۳۶۱, النجوم الزاهره , ج۱ , ص ۲۱۷, بغيه الوعاه , ص ۴۱۷, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۷۵.

۱۶۰- وفيات الاعيان , ج۶ , ص ۱۷۵.

۱۶۱- الوزراء و الكتاب , ص ۴۱, نور القبس , ص ۲۱.

۱۶۲- الوزراء و الكتـاب , ص ۴۱, نزهه الالباء, ص ۱۶, نـور القبس , ص ۲۱, وفيات الاعيان , ج۶ , ص ۱۷۴,تذكره الحفاظ, ج۱ , ص ۷۵, تهذيب التهذيب , ج۱۱ , ص ۳۰۶, بغيه الوعاه , ص ۴۱۷, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۷۶.

۱۶۳- طبقات فحول الشعراء, ص ۱۳۱۴, طبقـات النحـويين و اللغويين , ص ۲۸, نزهه الالبـاء, ص ۱۷,معجم الادباء, ج۷ , ص ۲۹۶, وفيات الاعيان , ج۶ , ص ۱۷۵.

۱۶۴- بغيه الوعاه , ص ۴۱۷.

۱۶۵- نزهه الالباء, ص ۱۷.

۱۶۶- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, المعارف , ص ۵۳۲, طبقات النحويين واللغويين , ص ۲۹,معجم الادباء, ج۷ , ص ۲۹۶, تهذيب التهذيب , ج۱۱ , ص ۳۰۵, النجوم الزاهره , ج۱ , ص ۲۱۷.

۱۶۷- غـايه النهايه فی طبقات القراء, ج۲ , ص ۳۸۱, المعـارف , ص ۵۳۲, طبقـات النحويين واللغوين ,ص ۲۸, نزهه الباء, ص ۱۶, وفيات الاعيان ,

ج۶ , ص ۱۷۳.

۱۶۸- شاهجان یا شاهگان , لقبی است که در زمان سنجر پادشاه سلجوقی به شهر مرو داده اند.(فرهنگ عمید, ج۲ , ص ۱۵۲۵.

۱۶۹- بغیه الوعاه , ص ۴۱۷, تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۷۵.

۱۷۰- نور القبس , ص ۲۱, تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۵۷, غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۲ , ص ۳۸۱,تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۳۰۵, النجوم الزاهره , ج ۱, ص ۲۱۷.

۱۷۱- طبقات النحویین و اللعویین , ص ۲۹, وفیات الاءعیان , ج۶ , ص ۱۷۵.

۱۷۲- کتاب اللتصحیف و التحریف , ص ۱۰.

۱۷۳- المحکم فی نقط المصاحف , ص ۳, انباه الرواه , ج۱ , ص ۵, المدارس النحویه , ص ۱۶۱۷, مصادرالشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیه , ص ۶ ۳۵, ابوالاسود از منبع فیض امامت (ع) آموخت چنان که الاعلام زرکلی در حرف ظاء می نویسد: ابوالاسود واضع علم نحو از فقها, اعیان , امرا, شعرا, و ازافراد حاضر جواب و از تابعین بوده است , علی بن ابی طالب مطالبی از اصول نحو به او گفت و اونوشت و دیگران از او یاد گرفتند.. . م .

۱۷۴- المحکم فی نقط المصاحف , ص ۶.

۱۷۵- چون راجع به نشانه های قرائت ضحاک , در گذشته به طور کامل سخن گفتیم , این جا درباره نشانه های قرائت یحیی , شاهدی نیاوردم , تاتکرار نشود و سخن به درازا نکشد.

۱۷۶- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۵.

۱۷۷- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۲,۱۵۶, المحتسب , ج۱ , ص ۵۴, ج۲ , ص ۳۲۱.

۱۷۸- المحتسب , ج۲ , ص ۹۷.

۱۷۹- مختصر فی شواذ القرآن ,

ص ۱۴۲.

۱۸۰- المحتسب , ج۱ , ص ۱۹۸, الکشاف , ج۱ , ص ۵۶۱, البحر المحیط, ج۳ , ص ۳۴۳.

۱۸۱- المحتسب , ج۲ , ص ۲۸۱, البحر المحیط, ج۸ , ص ۱۲۰.

۱۸۲- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۴, ۸۱, ۸۴, ۱۳۶, ۱۶۴, المحتسب , ج۱ , ۲, ۳۱, ۳۷, ۳۸, ۱۳۶, ۲۰۴,۲۲۴, ۳۳۹, ۳۴۶.

۱۸۳- مختصر فی شواذ القرآن ,ص ۸, ۹, ۳۹, ۴۷, ۵۰, ۵۲, ۵۹, ۶۳, ۶۴, ۶۸, ۶۹, ۷۱, ۷۵, ۷۶, ۸۳, ۸۹,۹۱, ۱۰۷, ۱۲۱, ۱۳۸, ۱۴۴, المحتسب , ج۱ , ص ۹۷, ۱۱۲, ۱۷۴, ۱۸۰, ۱۹۸, ۲۲۴, ۲۳۵, ۲۳۸,۲۴۷, ۱۶۱, ۲۶۴, ۲۶۹, ۳۱۸, ۳۲۷, ۳۳۰, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۴۵, ۳۶۵ , ج۲ , ص ۱۶, ۷۱, ۱۰۴, ۱۷۶,۲۸۵.

۱۸۴- المحتسب , ج۱ , ص ۸۹, ۱۰۴, ۲۶۱, ۳۳۰, ۳۴۵.

۱۸۵- همان ماءخذ, ج۱ , ص ۲۱۰, ۲۱۳.

۱۸۶- ماءخذ پیشین , ج۱ , ص ۱۰۳.

۱۸۷- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۹۵.

۱۸۸- ماءخذ اخیر, ص ۱۸۰.

۱۸۹- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۸۳, ۹۱, ۱۰۰, ۱۲۲, ۱۲۳, المحتسب , ج۱ , ص ۲۱۰, ۲۲۱, ۲۳۴, ج۲ ,ص ۱۲, ۲۴, ۶۱, ۱۸۹, ۲۸۹.

۱۹۰- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۶۶, المحتسب , ج۱ , ص ۲۷۱.

۱۹۱- در شرح حال وی مراجعه کنید به کتابهای : طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۱, و طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۵۳, التاریخ الکبیر, ج۲ , ص ۲۰۵, المعارف , ص ۴۶۸, الجرح و التعدیل , ج۱ ,ص ۳۷۵, میزان الاعتدال , ج۱ , ص ۶۲۵, غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۲۸۶, تهذیب التهذیب ,ج۳ , ص ۷۶, تقریب التهذیب , ج۱ , ص

۲۱۱, شذرات الذهب ,ج۱ ,ص ۲۶۵.

۱۹۲- غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۲۶۸.

۱۹۳- کتاب السبعه فی القراءات , ص ۱۸۱, ۲۷۸, ۳۷۹, ۵۴۵.

۱۹۴- مختصر فی شواذ القرآن , ص ۱۳,۳۸,۴۲,۶۲,۶۶,۷۰.

۱۹۵- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۱۶.

۱۹۶- تفسیر الطبری , ج۱ ,ص ۹۲۵, النشر فی القراءات العشر, ج۱ , ص ۱۹۳۳.

۱۹۷- مذاهب التفسیر الاسلامی , ص ۸.

۱۹۸- العواصم من القواصم , ج۲ , ص ۱۹۶.

۱۹۹- النشر فی القراءات العشر, ج۱ , ص ۳۳.

۲۰۰- محققان در تاریخ نقطه گذاری و اعراب خط عربی , اختلاف کرده اند, بعضی برآنند که خ ط عربی تا دوران عبدالملک بن مروان بی نقطه و اعراب بوده (مقاله : دکتر عبدالستار حلوجی , تحت عنوان الکتاب العربی المخطوط, نشاءته و تطوره الی آخر القرن الرابع الهجری , در مجله : معهدالمخطوطات العربیه , جلد ۱۳, جزء دوم ص ۲۹۳.) برخی برآنند که نقطه گذاری در خ ط عربی ازدوران جاهلیت معروف بوده و کاربرد داشته (مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخیه از دکترناصرالدین الاسد, ص ۴۱۳۵.

۲۰۱- التاریخ الکبیر, ج۴ و۲, ص ۲۲۲, المعارف , ص ۵۳۲, الجرح و التعدیل , ج۴ و ۲, ص ۹۴, تاریخ بغداد, ج۱۴ , ص ۳, نزهه الالباء, ص ۳۲, ابناه الرواه , ج۳ , ص ۳۶۱, غایه النهایه فی طبقات القراء,ج۲ , ص ۳۴۸, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۱۴, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۲۱۳, بغیه الوعاه ,ص ۴۰۶.

۲۰۲- غایه النهایه فی طبقات القراء, همان جا.

۲۰۳- النشر فی القراءات العشر, ج۱ , ص ۱۴,۱۸, الاتقان فی علوم القرآن , ص ۷۵.

۲۰۴- طبقات ابن سعد, ج ۲, ص ۳۵۷, ۳۶۶,

الجرح والتعدیل , ۲:۳:۲: ص ۲۷ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب , ج۳ , ص ۹۳۴, تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۲۵۴۰, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۲۷۸.

۲۰۵- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۲۹, فجرالاسلام , ص ۲۰, تاریخ التراث العربی , ۱:۱, ص ۱۷۵.

۲۰۶- شرح حال ابن عباس را در منابع زیر بنگرید: طبقات ابن سعد, ج۲ , ص ۳۶۵, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۱ , ص ۲۸۰, ۴۴۶, ج۲ , ص ۷۲۱, المعارف , ص ۱۲۳, اخبارالدوله العباسیه , ص ۲۳, الجرح والتعدیل , ج۲ :۲, ص ۱۱۶, حلیه الاولیاء, ج۱ , ص ۳۱۴, الاستیعاب , ج۳ , ص ۹۳۳, اسدالغابه , ج۳ ,ص ۱۹۲, الکامل فی التاریخ , ج۴ , ص ۲۹۶

, وفیات الاعیان , ج۳ , ص ۶۲, تذکره الحفاظ, ۱, ص ۴۰,البدایه النهایه فی التاریخ , ج۸ , ص ۲۹۵, غایه النهایه فی طبقات القرآن , ج ۱, ص ۴۲۵, الاصابه , ج۲ ,ص ۳۳۰, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۲۷۶, تعریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۲۵, النجوم الزاهراه , ج۱ ,ص ۱۸۲, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۷۵, فجرالاسلام , ص ۲۰۲, ضحی الاسلام , ج۲ , ص ۱۳۸,مذاهب التفسیر الاسلامی , ص ۸۳, تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۷, تاریخ التراث العربی , ۱:۱,ص ۱۷۹.

۲۰۷- معجم الادباء, ج۴ , ص ۲۷۳.

۲۰۸- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۵۳, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳.

۲۰۹- شرح حال سعید, در کتابهای طبقات ابن سعد, ج۶ , ص ۲۵۶, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ ,ص ۷۰۲, تاریخ الکبیر, ج ۲: ۱, ص

۴۶۱, المعارف , ص ۴۴۵, تاریخ الطبری , ج۶ , ص ۴۸۷, الجرح والتعدیل , ج۲ :۱:۹, حلیه الاولیاء, ج۴ , ص ۴۷۲, طبقات الفقهاء, ص ۸۲, الکامل فی التاریخ , ج۴ ,ص ۵۷۹, وفیات الاعیان , ج۲ , ص ۳۷۱,

تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۷۶, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ ,ص ۹۶, غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۳۰۵, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۱۱, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۲۹۲, النجوم الزاهراه , ج۱ , ص ۲۲۸, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۰۸.

۲۱۰- راجع به شرح حال عبدالملک بنگرید, طبقات ابن سعد, ج۶ , ص ۳۱۹, التاریخ الکبیر, ج۳ :۱,ص ۴۳۰, الجرح والتعدیل , ج۳ :۲, ص ۳۶۵, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۴۲۶, تقریب التهذیب , ج۱ ,ص ۵۲۴.

۲۱۱- طبقات ابن سعد, ج۶ , ص ۳۰۱, الجرح والتعدیل , ج۲ : ۲, ص ۳۶۶, معجم الادباء, ج۴ , ص ۲۷۳,میزان الاعتدال ,۲, ص ۳۲۶, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳, غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۳۳۷, تهذیب التهذیب ,۴, ص ۴۵۳, الاتقان فی علوم القرآن , ج۲ , ص ۱۸۹.

۲۱۲- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۵۴, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳.

۲۱۳- الجرح والتعدیل , ج۲ : ۱, ص ۴۵۸, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۵۴.

۲۱۴- درباره شرح حال مشاش و اختلاف در نسب و شخصیت او کتاب : التاریخ الکبیر, ج۴ : ۲, ص ۶۶,الجرح والتعدیل : ۴:۱, ص ۴۲۴, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۵۴, تقریب التهذیب , ج۲

,ص ۲۵۰.

۲۱۵- طبقات ابن سعد: ج۶ , ص ۳۰۱, میزان الاعتدال , ج۲ , ص ۳۲۵.

۲۱۶- الجرح والتعدیل , ج۲ :۱, ص ۴۵۸.

۲۱۷- ابن جریر طبری در تفسیر خود روایات فراوانی را که ضحاك , از ابن عباس نقل کرده , آورده است ,هر چند ذکر تمام آنها از حوصله این مقام , بیرون است .

اما از باب مثال به موارد زیر بنگرید: ج۱ ,ص ۴۸, ۵۰, ۵۲, ۵۳, ۵۷, ۵۸, ۶۲, ۶۴, ۷۷, ۸۰, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۲۷,۱۵۷, ۱۵۸, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۵, ۱۷۶, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۳, ۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۳۴, ۲۳۹, ۲۴۴,۲۴۷, ۲۵۸, ۲۶۱, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۸۱, ۲۹۲, ۲۹۶, ۲۹۷, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۴,۳۱۲, ۳۲۰, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۰, ۳۷۴, ۳۹۰, ۴۰۳.

۲۱۸- ابن جریر در تفسیرش مطالب زیادی از تفسیر ضحاك آورده , و گواه بر این امر نیز اگر چه پیش ازآن است که در این مقام بگنجد, اما از باب مثال به چند مورد اشاره می کنیم : ج۱ , صفحات : ۹۵,۱۲۰, ۲۰۶, ۲۵۰, ۳۰۳, ۳۰۶, ۳۲۰, ۳۷۳.

۲۱۹- معجم الادباء, ج۴ , ص ۲۷۳, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳, تهذیب التهذیب , ج۴ ,ص ۴۵۳.

۲۲۰- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۳۱۱, ج۳ , ص ۹۶.

۲۲۱- راجع به شرح حال ابن مسعود به این کتابها مراجعه شود: طبقات ابن سعد, ج۲ , ص ۲۴۲, طبقات خلیفه بن خیاط, صفحات ۸۱, ۲۸۲, ۲۸۷, ۳۶۰, المعارف , ص ۲۴۹, الجرح والتعدیل , ج۲ : ۲:۱۴۹, حلیه الاولیاء, ج۱ , ص ۱۲۴, الاستیعاب , ص ۹۸۷, اسدالغابه , ج۳ ,

ص ۲۵۶, تذکره الحفاظ,ج۱ , ص ۱۳,

البـدایه والنهایه فی التاریـخ , ج۷ , ص ۱۶۲, غـایه النهـایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۴۵۸,الاصابه , ج۲ , ص ۳۶۸, تهذیب التهذیب , ج۶ ,۲۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۵۰, النجوم الزهراه ,ج۱ , ص ۸۹, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۳۸.

۲۲۲- الجرح والتعـدیل , ج۲ : ۱, ص ۴۵۸, معجم الادباء, ج۴ , ص ۲۷۳, میزان الاعتـدال , ج ۲ ص ۳۲۶,البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۳, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۵۳.

۲۲۳- معجم الادباء, ج۶ , ص ۴۴۱.

۲۲۴- معجم الادباء, ج۴ , ص ۲۷۲, تفسیر الطبری , ج۲۶ , ص ۱۱۱.

۲۲۵- مذاهب التفسیر الاسلامی , ص ۹۱, ۹۸.

۲۲۶- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۹۵.

۲۲۷- همان ماءخذ, ج۱ , ص ۱۲.

۲۲۸- ماءخذ قبل , ج۱ , ص ۳۲۰.

۲۲۹- بقیه تفسیر ضـحاک از الفاظ مفرد در سوره بقره را در تفسـیر طبری , ج۱ , ص ۳۷۳, ج۲ , صفحات ۴۶, ۵۸, ۶۰, ۷۱, ۷۴, ۷۵, ۱۰۶, ۱۱۱, ۱۱۸, ۱۵۸, ۱۶۸, ۱۷۳, ۱۸۵, ۲۶۴, ۲۷۱, ۲۷۶, ۲۷۸, ۲۷۹,۳۲۳, ۳۲۴, ۳۴۴, ۳۵۲, ج۳ , صفحات ۵, ۷, ۹, ۱۳, ۱۴, ۱۵, ۲۶, ۴۶, ۴۸, ۵۳, ۷۸, ۸۰, ۸۱, ۸۳,۱۰۴.

۲۳۰- تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۲۵۰.

۲۳۱- همان ماءخذ, ج۱ , ص ۳۰۶.

۲۳۲- همان ماءخذ, ج۲ , ص ۷.

۲۳۳- بقیه تفسـیر او برای اجزاء آیات تفسـیر سوره بقره را به تفسیر طبری مجلدات ذیل مراجعه کنید:ج۲ , صفحات ۳۴, ۱۶۳, ۲۱۰, ۳۲۶, ج۳ , صفحات ۳۲, ۴۲, ۴۵, ۴۹, ۸۵, ۸۷, ۸۹, ۹۰, ۹۲.

۲۳۴- تفسیر الطبری , ج۲ , ص

.۵۰

۲۳۵- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۴۳.

۲۳۶- همان ماءخذ, ج ۳, ص ۷۱.

۲۳۷- درباره بقیه تفسیر ضحاک از آیات سوره بقره رجوع کنید به تفسیر طبری : ج۳ , ص ۴۲, ۴۳,۴۵.

۲۳۸- در این مورد رجوع کنید به تفسیر طبری : ج۲ , صفحات , ۵۵, ۱۰۵, ۱۱۵, ۲۱۸, ج۳ , ص ۵۷, ۹۷,ج۴ , ص ۷۴, ۸۵, ۱۱۵, ۱۳۱, ج۵ , ص ۱۲۲, ۱۵۲, ۱۷۳, ۱۸۶, ج۶ , ص ۱۸۳, ج۱۰ , ص ۳, ج۱۱ ,ص ۴۹, ۵۸, ج۱۶ , ص ۷۸, ج۱۸ , ص ۲۹, ۱۲۸, ج۱۹ , ص ۳۰, ج۲۰ , ص ۸۵, ج۲۵ , ص ۴۰, ج۲۶ ,ص ۸, ج۲۷ , ص ۱۱۸, ۱۳۹, ج۲۸ , ص ۴۶, ۱۰۱, ج۳۰ , ص ۳۳.

۲۳۹- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۹۷.

۲۴۰- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۹۶.

۲۴۱- همان ماءخذ, ص ۹۹.

۲۴۲- تفسیر الطبری , ج۳ , ص ۹۸.

۲۴۳- تفسیرالطبری , ج۲ , ص ۸۱.

۲۴۴- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۸۲.

۲۴۵- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۲۵۹.

۲۴۶- همان مدرک , ص ۲۶۰.

۲۴۷- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۶۰, ۲۵۹.

۲۴۸- همان ماءخذ, ص ۳۲۶۰.

۲۴۹- همان ماءخذ, ص ۴۲۶۳.

۲۵۰- نمونه های این مطلب را در این صفحات از تفسیر طبری بنگرید, ج۱ , ص ۳۰۳, ج۲ , ص ۳۷۹, ج۳ ,ص ۸۲۰.

۲۵۱- مذاهب التفسیر الاسلامی , ص ۸۸۵, تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۷.

۲۵۲- نمونه های این مطلب را در این صفحات از تفسیر طبری بنگرید, ج۱ , ص ۱۵۷, ج۱۵ , ص ۴۹,۱۷۰.

۲۵۳- الفهرست , ص ۲۵۰.

۲۵۴- به عنوان نمونه , برخی از آنها کتاب معانی القرآن

از ابوزکریا, فراء درگذشته سال ۲۰۷, و کتاب غریب القرآن و کتاب تاءویل مشکلات القرآن از ابن قتیبه درگذشته سال ۲۷۶, می باشد.

۲۵۵- ضحاک , شاگردان دیگری هم در تفسیر داشت که اهل کوفه بودند, از جمله , ابو روق , عطیه بن الحارث , الهمدانی الکوفی که صاحب تفسیر نامیده می شود .

(به شرح حال وی بنگرید, طبقات ابن سعد, ج۶ , ص ۳۶۹, التاریخ الکبیر, ۴:۱: ص ۱۳, الجرح والتعدیل , ۳:۱: ص ۳۸۲, تهذیب التهذیب ,ج۷ , ص ۲۲۴, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۲۴, کتابی نیز در تفسیر داشته است (الفهرست ص ۵۱) که آن را از ضحاک آموخته است .

ابن جریر طبری بسیاری از تفسیر ضحاک را از این طریق نقل کرده است .

(از باب نمونه به این موارد از تفسیر طبری بنگرید, ج۱ , ص ۴۸, ۵۰, ۵۲, ۵۳, ۵۷, ۵۸, ۶۲,۶۴, ۷۷, ۸۰, ۹۵, ۹۹, ۱۰۰, ۱۰۲, ۱۰۴, ۱۰۶, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۲۷, ۱۵۷, ۱۷۰, ۱۷۲, ۱۷۸, ۱۸۰, ۱۸۳,۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۳۴, ۲۴۴, ۲۴۷, ۲۵۸, ۲۶۱, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۸۱, ۲۹۲,۲۹۷, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۴, ۳۰۶, ۳۱۰, ۳۱۲, ۳۲۰, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۵, ۳۴۸, ۳۵۰, ۳۷۴, ۳۹۰,۴۰۳.

دیگر از شاگردان ضحاک , عبید بن طفیل , غطفانی , کوفی است (در شرح حالش بنگرید به : التاریخ الکبیر, ۳۰۱: ص ۴۵۱, الجرح والتعدیل ۲:۳: ص ۴۰۹) طبری برخی از تفسیر ضحاک را از طریق این شخص نقل کرده است (از باب نمونه به تفسیر طبری بنگرید, ج۳ , ص ۵۸, ۶۰) دیگر از شاگردان ضحاک , علقمه بن مرشد حضرمی کوفی , درگذشته اواخر والی بودن خالد

بن عبـدالله قسـری بر عراق بود (در این بـاره به شـرح حـال وی در طبقات خلیفه بن خیاط مراجعه کنیـد,ج۱ , ص ۳۷۸, و نیز التاریخ الکبیر, ۴:۱: ص ۴۱, الجرح والتعدیل , ۳:۱: ص ۴۰۶, تهذیب التهذیب ,ج۷ , ص ۲۷۸, و تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۳۱) ابن جریر برخی از تفسیر ضحاک را از طریق او نقل کرده .

(تفسیر طبری , ج۲ , ص ۱۰۵.دیگر از شاگردان ضـحاک حسین بن عقیل عقیلی کوفی است .(التاریخ الکبیر, ۱: ۲, ص ۳۸۹, الجرح والتعدیل ۱: ۲, ص ۶۱) .طبری قسـمتی از تفسـیر ضحاک را از این طریق نقل کرده است (تفسیرطبری , ج۲ , ص ۱۵۵, ۱۵۸).

از شاگردان وی , ابواسـحاق کوفی است .(التاریخ الکبیر, ج۴ :۲: ص ۲۲۵, الجرح والتعدیل , ۴:۲:ص ۹۹, تهذیب التهذیب , ۱۲: ص ۸, تقریب التهذیب ۲: ص ۳۹) .

طبری بخشی از تفسیر ضحاک رااز این طریق روایت کرده است .(از باب نمونه , تفسیر طبری , ۲: ص ۱۵۵, ۱۶۸, ۳: ۱۶۵).

دیگر از شاگردان ضـحاک , سـلمه بن نبیط اشجعی کوفی است (برای شرح حال وی در کتاب ,التاریخ الکبیر به این مورد نظر کنید: ۲:۲, الجرح والتعدیل ۲: ۱: ص ۱۷۳, تهذیب التهذیب ۴: ۱۵۸,تقریب التهذیب ۱: ۳۹۱) .

طبری جزئی از تفسیر ضحاک را از این طریق حفظ کرده است (از باب نمونه به این موارد از تفسیر طبری بنگرید: ۲: ص ۲۳۰: ۳: ص ۱۱۵, ۱۵۰, ۱۶۵, ۱۷۸).

از جمله شاگردان کوفی ضـحاک در تفسـیر, ابوجناب یحیی بن ابی حیه کلبی کوفی درگذشته به سال ۱۵۰ می باشد (به کتاب التاریخ الکبیر شرح حال وی بنگرید:

۴: ۲: ص ۲۶۷, الجرح و التعـدیل : ۴: ۲:ص ۱۳۸, تهذیب التهذیب ۱۱: ص ۲۰۱, تقریب التهذیب ۲: ۳۴۶) .طبری قسمتی از تفسیر ضحاك را از طریق وی گرفته است .(از باب نمونه تفسیر طبری , ج۴ , ص ۱۱).

۲۵۶- ضـحاك شاگردان دیگری هم از اهل كوفه و بصره و خراسان داشت كه تحقیقات او را در قرائت قرآن و روایت حدیث و تفسیر می شنیدند, اما چنان كه به روایت حدیث او اشتهار داشتند, درروایت تفسیر او شهرت نداشتند .

از جمله اهل كوفه عبدالرحمان بن عوسـجه همدانی كوفی است كه در روز زاویه دهشور, آبادیی است در مصر كه هنگام فتح آن , شـماری از صـحابه در آن جا كشـته ودفن شدند, آن را یوم الزاویه گویند .(گزیده اعلام المنجد, زاویه) به سال هشتاد و دو باعبدالرحمان بن محمد بن اشعث كوفی كشته شد, و این دو نفر هر كدام از یكدیگر روایت می كردند .

(شـرح حالش : طبقات ابن سـعد), ج۶ , ص ۲۳۰, طبقـات خلیفه بن خیاط: ۱:ص ۳۴۰,التاریخ الكبیر, ۳: ۱: ص ۳۲۷, الجرح والتعدیل ۲: ۲: ص ۲۷۰, تهذیب التهذیب , ج۲ ,ص ۲۴۴, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۲۴.

دیگر از شاگردان او, اسـماعیل بن ابوخالد بجلی كوفی , درگذشـته سال ۱۴۶ می باشد (شـرح حالش طبقات ابن سعد: ۶: ص ۳۴۴, التاریخ الكبیر: ۱: ص ۳۵۱, الجرح والتعدیل : ۱: ص ۱۷۴, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۲۹۱, تقریب التهذیب ,۱, ص ۶۸ .این شخص , تفسیر را از ابوصالح باذام مولی ام هانی دختر ابوطالب كوفی نقل می كرد .

(طبقات ابن سعد, ج۶ ,

ص ۲۹۶, التاريخ الکبير, ۱: ۲:ص ۱۴۴, المعارف , ص ۱۲۲, الجرح والتعديل ۱: ۱: ص ۴۳۱, تهذيب التهذيب : ۱, ص ۴۱۶, تقريب التهذيب , ج۲ , ص ۹۳.

ديگر از شاگردانش حکيم بن ديلم کوفی مداينی است (شرح حالش , الجرح والتعديل : ۱:۲ص ۲۰۴, تهذيب التهذيب , ج۲ , ص ۴۴۹, تقريب التهذيب , ج۱ , ص ۱۹۴).

از جمله آنها از اهل بصره , واصل مولی ابوعيينه بن مهلب بن ابی صفره ازدی بصری است (شرح حالش , التاريخ الکبير, ۴:۲:۱۷۲, الجرح والتعديل , ۴:۲: ص ۳۰, تهذيب التهذيب , ج۱۱ , ص ۱۰۵,تقريب التهذيب , ج۲ , ص ۳۲۹).از جمله آنها کثيربن سليمان ضبی , بصری مداينی .

(شرح حالش : التاريخ الکبير, ۴:۱:۲۱۸, الجرح والتعديل , ۳:۱:۱۵۲, ميزان الاعتدال , ج۳ , ص ۴۰۵, تهذيب التهذيب , ج۸ , ص ۴۱۶, تقريب التهذيب , ج۲ , ص ۱۳۲ .از آنچه در شرح حال اين دو نفر به ما رسيده , چيزی نيست که مبين اين باشد که آنها در بصره ضحاک را ملاقات کرده و از او چيزی آموخته باشند .

البته ممکن است ازجمله کسانی باشند که با قبيله ازد و تميم اهل بصره از آن جا به خراسان رفته و ضحاک را آن جاملاقات کرده و از او کسب فيض کرده باشند, زيرا او هرگز در بصره اقامت نداشته است .

ديگر از شاگردان او, از اهل خراسان , سليمان بن کيسان تميمی خراسانی و سپس مصری است .(شرح حالش التاريخ الکبير, ۲: ۲: ص ۳۴, الجرح والتعديل ۱:۲: ۱۳۷, تهذيب التهذيب , ج۱۲ ,ص ۱۹۶, تقريب التهذيب , ج۱ , ص

۳۲۹, ۴۵۸).دیگر از شاگردان خراسانی او, عبدالعزیز بن ابورواد ازدی خراسانی و سپس کلی , در گذشته سال۱۵۹ می باشد .

(شرح حالش طبقات ابن سعد, ج۵ , ص ۴۹۳, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۷۱۱,التاریخ الکبیر: ۳: ۲: ص ۲۲, الجرح والتعدیل , ۲ : ۲: ص ۳۹۴, تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۳۳۸,تقریب التهذیب , ص ۵۰۹,, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۲۴۶.دیگر از شاگردان وی , ابومصلح نصر بن مشارس خراسانی است) .

(شرح حالش الجرح والتعدیل ,۴: ۱: ص ۴۷۱, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۲۳۸, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۴۷۳.

۲۵۷- التاریخ الکبیر, ۱: ۲: ص ۲۵۷, الجرح والتعدیل , ۱: ۱: ص ۵۴۰, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۱۲۳,تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۱۳۶.

۲۵۸- نمونه آن را در تفسیر طبری مطالعه کنید, ج۲ , صفحات : ۷, ۱۵۰, ۶۸, ۷۴, ۱۰۵, ۱۱۵, ۱۱۸, ۱۶۳,۱۶۴, ۱۸۵, ۲۱۰, ۲۵۹, ۲۶۴, ۲۷۱, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۲, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۳, ۳۰۳, ۳۰۵,۳۰۷, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۲, ۳۷۳, ۳۲۴, ۳۲۶, ۳۲۹, ۳۴۴, ۳۵۳, ۳۵۶.

شرح حالش , طبقات خلیفه بن خیاط, ۲: ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ۳: ۱: ص ۴۴۹, الجرح

۲۵۹- والتعدیل , ۲:۲: ص ۴۰۸, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۶۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۵۴۳.

۲۶۰- نمونه آن را در تفسیر طبری ملاحظه کنید: ج۲ , صفحات : ۵۵, ۶۸, ۷۵, ۷۹, ۸۸, ۱۰۶, ۱۷۳, ۲۱۸,۲۳۰, ۳۵۲.

۲۶۱- شرح حالش , التاریخ الکبیر, ج۴ , ۲:۱۱۵, الجرح والتعدیل ۴:۱:۴۹۶, میزان الاعتدال , ج۴ ,ص ۲۷۵, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۴۷۸, تقریب التهذیب , ج۲ , ص

.۳۰۷

۲۶۲- الفهرست , ص ۵۱.

۲۶۳- شرح حالش , طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۵, التاریخ الکبیر, ۱: ۲: ۳۰۹, الجرح والتعدیل ,۱: ۲: ۴۳, میزان الاعتدال , ج۱ , ص ۵۲۶, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۳۲۵, تقریب التهذیب , ج۱ ,ص ۱۷۲.

۲۶۴- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۷۱, ۸۱, ۸۵, ۲۸۷.

۲۶۵- بنگرید به شرح حالش در الجرج والتعدیل : ۱: ۲: ۳۳۵, ۴: ۲: ۴۳۷, میزان الاعتدال , ج۱ , ص ۶۳۱,ج۴ ,۵۷۴.

۲۶۶- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۳۳۲.

۲۶۷- بنگرید به تفسیر الطبری , ۳: ۲۸, ۱۱۵, ۱۷۵, ۱۷۸, ۴: ۳۲, که ابومعاذ از عبید بن سلیمان باهلی روایت می کند.

۲۶۸- مراجعه کنید به شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۵۶, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۱ ,ص ۵۲۰, التاریخ الکبیر, ۳: ۲: ص ۲۰۷, الجرح والتعدیل , ۳: ۱: ۱۸۱, تهذیب التهذیب , ج۷ ,ص ۳۱۱, تقریب التهذیب , ج۲ ,۳۵.

۲۶۹- تفسیر الطبری , ج۲ , ص ۳۱۱.

۲۷۰- شرح حالش , طبقات ابن سعد: ۷: ۳۷۴, طبقات خلیفه بن خیاط, ۲: ص ۷۳۲, التاریخ الکبیر, ۴: ۲:۱۳, الجرح والتعدیل ۴: ۱: ۳۵۳, تهذیب التهذیب , ۱۰: ۲۷۷, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۲۷۲, تاریخ التراث العربی , ۱: ۱: ۱۹۷.

۲۷۱- الفهرست , ص ۵۱.

۲۷۲- معجم الادباء, ج۶ , ص ۴۴۱, تاریخ التراث العربی , ۱:۱:۱۹۸.

۲۷۳- شرح حالش طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۷۳, الجرح والتعدیل , ۴: ۱: ۳۵۴, تاریخ بغداد, ج۱۳ ,ص ۱۶, حیاه الحیوان الکبری , ج۱ , ص ۳۵۴, وفیات الاعیان , ج۶ , ص ۲۵۵, میزان الاعتدال , ج۴ ,ص

۱۷۳, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۷۹, شذرات الذهب , ۱:۲۲۷, مذاهب التفسیر الاسلامی ,ص ۷۶, تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۹, تاریخ التراث العربی , ۱:۱: ص ۱۹۸.

۲۷۴- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۱, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۵, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۳, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۷۹, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۲۲۷.

۲۷۵- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۲, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۳, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۷۹.

۲۷۶- بنگرید به طبقات ابن سعد: ج۵ , ص ۴۶۶, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۷۰۲, التاریخ الکبیر,۱:۴: ص ۴۱۱, المعارف , ص ۴۴۴, الجرح والتعدیل , ۴: ۱, ص ۳۱۹, الفهرست , ص ۵۰, حلیه الاولیاء, ج۳ , ص ۲۷۹, طبقات الفقهاء, ص ۶۹, معجم الادباء, ۶: ص ۲۴۲, تذکره الحفاظ, ۱:۹۲,میزان الاعتدال , ج۳ , ص ۴۳۹, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۹ , ص ۲۲۴, غایه النهایه فی طبقات القرا, ج۲ , ص ۴۱, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۲۵, تاریخ التراث العربی , ج۱ : ۱, ص ۱۸۵.

۲۷۷- در شرح حالش بنگرید به تاریخ بغداد, ج۹ , ص ۶۳.

۲۷۸- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۳, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۶, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۰.

۲۷۹- شرح حالش تاریخ بغداد, ج۶ , ص ۲۷, الکامل فی التاریخ , ج۷ , ص ۴۹۲, تذکره الحفاظ, ج۲ ,ص ۵۸۴, البدایه والنهایه فی التاریخ , ج۱۱ , ص ۷۹.

۲۸۰- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۳, الجرح والتعدیل , ۴: ۱: ۳۵۴, تاریخ

بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۰, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۵, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۷۹.

۲۸۱- شرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۵ , ص ۴۹۷, التاریخ الکبیر, ۲:۲:۹۵, الجرح والتعدیل , ۲:۱:۵۲۵,حلیه الاولیاء, ج ۷, ص ۲۷۰, وفیات الاعیان , ج۲ , ص ۳۹۱, تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۲۶۲, میزان الاعتدال , ج۲ , ص ۱۷۰, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۱۱۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۳۱۲, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۳۵۴.

۲۸۲- میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۳, تاریخ بغداد, ج۳ , ص ۱۶۵, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۶, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۰.

۲۸۳- الجرح والتعدیل , ج۴ , ص ۳۵۴, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۱.

۲۸۴- تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۵.

۲۸۵- شرح حالش را بنگرید: التاریخ الکبیر, ۳:۲:۲۶۷, الجرح والتعدیل , ۱:۳: ۱۷۹, میزان الاعتدال , ج۳ ,ص ۱۲۳, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۳۰۸, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۳۵.

۲۸۶- تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۵.

۲۸۷- همان ماءخذ, ص ۲۸۴.

۲۸۸- الجرح والتعدیل , ۱:۴: ۳۵۴, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۵, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۷۹,میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۳.

۲۸۹- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۶, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۳.

۲۹۰- همان ماءخذ, ج۱۳ , ص ۱۶۷, همان ماءخذ, ج ۱۰ , ص ۲۸۱.

۲۹۱- همان ماءخذ, ج۱۳ , ص ۱۶۳, همان ماءخذ, ج ۱۰ , ص ۲۸۱.

۲۹۲- شرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۲, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۶, التاریخ الکبیر,

۳:۱:۲۱۲, المعارف , ص ۵۱۱, الجرح والتعدیل , ۲: ۲: ۱۷۹, حلیه الاولیاء, ۸: ۱۶۲, تاریخ بغداد, ج۱۰ , ص ۱۵۲, طبقات الفقهاء, ص ۱۹۳, وفیات الاعیان , ج۳ , ص ۳۲, تذکره الحفاظ, ج۱ ,ص ۲۷۴, غایه النهایه فی طبقات القراء, ج۱ , ص ۴۴۶, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۳۸۲, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۴۵, النجوم الزاهره , ج۲ , ص ۱۰۳, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۲۹۵.

۲۹۳- تاریخ بغداد, ج۱ , ص ۱۶۱.

۲۹۴- تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۰, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۳.

۲۹۵- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۷, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۲.

۲۹۶- تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۳.

۲۹۷- الجرح والتعدیل , ۴:۱: ص ۳۵۵, میزان الاعتدال , ۴: ۱۷۳, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۰.

۲۹۸- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۶ وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۶, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۴, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۳.

۲۹۹- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۵, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۲.

۳۰۰- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۹, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۷, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۵, تهذیب التهذیب ,۱۰, ص ۲۸۳, طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۳, الجرح والتعدیل , ۴:۱: ۳۵۵.

۳۰۱- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۶, وفیات الاعیان , ج۵ , ص ۲۵۷, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۵, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۸۱.

۳۰۲- تاریخ التراث العربی , ۱:۱:, ص ۱۹۸.

۳۰۳- تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۹.

۳۰۴- وفیات الاعیان , ج۵

, ص ۲۵۷, میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۵, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۴۸۴.

۳۰۵- البداء و التاریخ , ج۴ , ص ۱۰۲.

۳۰۶- حیاه الحیوان الکبری , ج۲ , ص ۲۷۰, ماده کبش .

۳۰۷- تاریخ بغداد, ج۱۳ , ص ۱۶۸, تهذیب التهذیب , ج ۱۰ , ص ۲۸۳, مذاهب التفسیر الاسلامی ,ص ۷۸.

۳۰۸- الفهرست , ص ۲۵۳.

۳۰۹- این کتاب را ذهبی در میزان الاعتدال , ج۴ , ص ۱۷۵, آورده است .

۳۱۰- تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۱۰.

۳۱۱- در این باره به کتابهای مناسب موجود در کتابخانه های جهان مراجعه کنید از جمله کتابهای تاریخ الادب العربی , ج۴ , ص ۱۰, و تاریخ التراث العربی :۱:۱, ص ۲۰۱۹۹.

۳۱۲- معجم الادباء, ج۶ , ص ۴۴۱.

۳۱۳- شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۹, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۰۱, التاریخ الکبیر, ۳:۲:۴۷۴, الجرح والتعدیل , ۳:۱:۳۳۴, حلیه الاولیاء, ج۵ , ص ۱۹۳, میزان الاعتدال ج۳ ,ص ۷۳, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۲۱۲, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۲۳.

۳۱۴- باید این کتاب غیر از آن باشد که در گذشته به مقاتل نسبت داده شد م .

۳۱۵- تاریخ التراث العربی : ۱: ۱, ص ۱۹۲.

۳۱۶- از باب مثال بنگرید به : تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۴۴, ۲, ص ۲۵۷, ۲۶۲.

۳۱۷- شرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۹, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۲, التاریخ الکبیر, ۲:۱:۲۷۱, المعارف , ص ۲۳۶, الجرح والتعدیل ۱: ۲: ص ۴۵۴, تهذیب التهذیب , ج۳ ,ص ۲۳۸, تقریب التهذیب , ج۱ ,۲۳۴.

۳۱۸- شرح حالش

, طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۳۷, التاریخ الکبیر, ۲:۱: ص ۳۶۵, الجرح والتعدیل , ۱:۲:ص ۴۵۱, تهذیب التهذیب , ج۱۲ , ص ۱۴۳, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۴۴۳.

۳۱۹- از باب نمونه : تفسیر الطبری , ج۱ , ص ۴۹, تاریخ الترات العربی , ۱:۱: ص ۱۹۳.

۳۲۰- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۵, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۳۰۸۲۹.

۳۲۱- زندگینامه اش : طبقات ابن سعد, ج۷ , ۸, ص ۳۶۵, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۲۹, التاریخ الکبیر, ۱:۲:۱۴۱, الجرح والتعدیل , :۱:۱: ص ۴۲۴, الاستیعاب , ج۱ , ص ۱۸۵, اسدالغابه , ج۱ ,ص ۱۷۵, الاصابه , ج۱ , ص ۱۴۶, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۴۳۲, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۹۶.

۳۲۲- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۵ و ص ۸.

۳۲۳- تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۴۳۳.

۳۲۴- الجرح والتعدیل , ۱:۱, ص ۴۲۴.

۳۲۵- بنگرید به زندگینامه اش , طبقات ابن سعد, ج۷ , صفحات ۹, ۳۶۶, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ ,ص ۸۳۰, التاریخ الکبیر, ۴: ص ۲۰, ۱۱۸, الجرح والتعدیل , ۴:۱ ص ۴۹۹, الاستیعاب , ج۴ ,ص ۱۴۹۵, اسدالغابه , ج۵ ,۱۹, الاصابه , ج۳ , ص ۵۵۹, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۴۴۶, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۳۰۲, ۳۹۴.

۳۲۶- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۶, ص ۹.

۳۲۷- تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۴۴۶, الاصابه , ج۳ , ص ۵۵۶.

۳۲۸- اسدالغابه , ج۵ , ص ۱۹, الجرح والتعدیل , ۴:۱, ص ۴۹۹, الاستیعاب , ج۴ , ص ۱۴۹۰.

۳۲۹- زندگینامه اش : طبقات ابن سعد,

ج۷ , صص ۲۷, ۳۶۶, طبقـات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۲۹,التاریخ الکبیر, ۱: ۲, ص ۳۸۲, الجر والتعدیل , ۱: ۲, ص ۱۱۹, الاستیعاب , ۱: ص ۳۵۶, اسدالغابه , ۲:ص ۳۶, البـدایه والنهایه فی التاریـخ , ج ۸, ص ۴۷, الاصابه , ج۱ , ص ۳۴۶, تهـذیب التهذیب , ج۲ ,ص ۴۳۶, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۱۹۲.

۳۳۰- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۶ و ص ۲۷.

۳۳۱- اسدالغابه ,ج ۲, ص ۳۶, الاصابه , ج۱ , ص ۳۴۷, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۴۳۷.

۳۳۲- شـرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۱۵, ۳۶۶, الجرح والتعدیل , ۲:۲ ص ۲۴۱, الاستیعاب ,ص ۸۳۵, اسدالغابه , ج۳ , ص ۲۹۷, الاصابه , ج۲ , ص ۴۰۰, تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۱۹۰, تقریب التهذیب , ج۱ ,۴۸۳.

۳۳۳- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۷, ص ۱۵.

۳۳۴- تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۱۹۱, الاصابه , ج۲ , ص ۴۰۱.

۳۳۵- اسدالغابه , ج۳ , ص ۲۹۸.

۳۳۶- شـرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۷, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۵۸۰, التاریخ الکبیر, ۴:۱ ص ۱۹۴, الجرح والتعدیل , ۳:۲ ص ۱۴۵, الاستیعاب , ص ۱۳۰۴ .

اسدالغابه , ج۴ ,ص ۱۹۷, الاصابه , ج۳ , ص ۲۲۶, تهذیب التهذیب , ج۸ , ص ۳۶۱, تقریب التهذیب , ج۲ ,ص ۱۲۳.

۳۳۷- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۷.

۳۳۸- تهذیب التهذیب , ج۸ , ص ۳۶۲, الجرح والتعدیل , ۳:۲: ص ۱۴۵, الاستیعاب , ص ۱۳۰۴.

۳۳۹- زندگینامه اش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۷, طبقات خلیفه

بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۰, الجرح والتعدیل , ۲:۲: ص ۲۹۸, الاستیعاب , ص ۸۵۶, اسدالغابه , ج۳ , ص ۳۲۸, الاصابه , ج۲ , ص ۴۲۵,تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۳۰۱, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۵۰۳.

۳۴۰- تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۳۰۲.

۳۴۱- دباء ظرفهای شراب است و مزفت نیز ظرفی است زفت اندود که در آن شراب نبیذ ساخته می شود, پیامبر از به کار بردن اینها نهی فرموده است , العرب : ماده د,ب ,ی ,ز,ف ,ت .

۳۴۲- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, ۳۷۹.

۳۴۳- طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۴۰۸۳۱.

۳۴۴- منابع زندگینامه اش در جزء سوم از فصل نخست گذشت .

۳۴۵- تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۰۵.

۳۴۶- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸.

۳۴۷- شرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۳۶, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۱ , ص ۸۳۱, التاریخ الکبیر, ۲: ۱,۴۰۳, الجرح والتعدیل , ۱: ۲, ص ۵۶۸, تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۴۲۰, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۲۷۶.

۳۴۸- تهذیب التهذیب , ج ۳, ص ۴۲۰.

۳۴۹- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۳۶.

۳۵۰- تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۴۲۱.

۳۵۱- زندگینامه اش طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۲۱, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۱ , ص ۸۳۱, التاریخ الکبیر, ۳:۱, ص ۵۱, الجرح والتعدیل , ۲:۲ ص ۱۳, میزان الاعتدال , ج۲ , ص ۳۹۶, تهذیب التهذیب ,ج۵ , ص ۱۵۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۰۳, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۵۱.

۳۵۲- تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۱۵۷.

۳۵۳- الجرح والتعدیل ,

۲:۲: ص ۱۳, تهذیب التهذیب , ج۵, ص ۱۵۸.

۳۵۴- شرح حالش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۲۱, طبقات خلیفه بن خیاط, ج , ص ۸۳۱, التاریخ الکبیر,۲:۲, ص ۵, الجرح والتعدیل , ۲:۱: ص ۱, ۲, میزان الاعتدال , ج۲ , ص ۱۹۷, تهذیب التهذیب , ج۴ ,ص ۱۷۴, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۳۲۱, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۳۱.

۳۵۵- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۱۷۴.

۳۵۶- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۲۱, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۱۷۴.

۳۵۷- زندگینامه اش , طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۱۳۱, التاریخ الکبیر, ۴:۲:۲۵۸, الجرح والتعدیل , ۴:۲:۱۲۴, حلیه الاولیاء, ج۳ , ص ۱۱۲,تهذیب التهذیب , ج۱۱ ,ص ۱۷۱, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۴۶۹.

۳۵۸- تهذیب التهذیب , ماءخذ فوق .

۳۵۹- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۱۷۲.

۳۶۰- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۵۳.

۳۶۱- الجرح والتعدیل , ۲:۱, ص ۴۵۸.

۳۶۲- ابوبکربن ابی داود گوید: نحو, فامیلی است از قبیله ازد, به نام بنی نحو: (نحوزادگان) هیچ کس ازاین فامیل روایت نکرده است بجز دو مرد, یکی همین یزید است و دیگر, کسی است که به او نیزنحوی گویند, اما به معنای نحو عربی .

(رجوع کنید به کتاب تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۳۲.

۳۶۳- شرح حالش : طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۲, التاریخ الکبیر, ۴:۲:۳۳۹, الجرح والتعدیل , ۴: ۲: ۲۷۰, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۳۲, تقریب التهذیب ,ج۲

, ص ۳۶۵.

۳۶۴- تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۳۲.

۳۶۵- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸.

۳۶۶- الجرح والتعدیل , ۴:۲: ص ۲۷۰, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۳۲.

۳۶۷- از الفاظ مدح و توثیق راوی است .

۳۶۸- منابع زندگینامه اش در قسمت سوم از فصل دوم گذشت .

۳۶۹- تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۷۸.

۳۷۰- راجع به این گروه رجوع کنید به الجرح والتعدیل , ۴: ۲: ص ۴۳۵۳.

۳۷۱- الجرح والتعدیل , ۴:۲: ۳۵۴, تهذیب التهذیب , ج۱۰ , ص ۲۷۸.

۳۷۲- شرح حالش : طبقات خلیفه بن خیاط, ۲:۸۳۲, التاریخ الکبیر, ۱:۱:۸۴, الجرح و التعدیل , ج۱ ,ص ۲۵۶, تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۱۷۳, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۱۶۲.

۳۷۳- تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۱۷۳.

۳۷۴- الجرح و التعدیل , ۳:۲: ۳۵۶, تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۱۷۳.

۳۷۵- شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۰, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۲, التاریخ الکبیر, ۴:۲: ۳۹۹, الجرح والتعدیل , ۴, ۲: ۲۱۳, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۹۳, تقریب التهذیب ,ج۲ , ص ۳۷۶.

۳۷۶- تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۹۳.

۳۷۷- الجرح والتعدیل , ۴:۲: ص ۲۱۳, تهذیب التهذیب , ماءخذ فوق .

۳۷۸- شرح حال وی در جزء چهارم از فصل دوم گذشت .

۳۷۹- تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۲۳۸.

۳۸۰- الجرح والتعدیل , ۱:۲:۴۵۴, تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۲۳۹.

۳۸۱- شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۰, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۳, التاریخ الکبیر ۱:۱:۳۲۵, الجرح

والتعديل ١:١:١٣٤, تهذيب التهذيب , ج١ , ص ١٧٢, تقريب

التهذیب , ج۱ ,ص ۴۴.

۳۸۲- تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۷۲.

۳۸۳- راجع به این گروه بنگرید به : الجرح والتعدیل , ۱:۱:۱۳۵.

۳۸۴- الجرح والتعدیل , ۱:۱:۱۳۵, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۷۳.

۳۸۵- طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۳.

۳۸۶- زندگینامه اش : طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۰, الجرح والتعدیل , ۳:۲:۲۱۶, و بنگرید, شرح حال محمد بن ثابت العبدی البصری را در کتاب : التاریخ الکبیر, ۱:۱:۵۰, الجرح والتعدیل , ۳:۲:۲۱۶,تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۸۵, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۱۴۹.

۳۸۷- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۰, الجرح والتعدیل , ۳: ۲: ص ۲۱۶.

۳۸۸- الجرح والتعدیل , ۳:۲: ص ۲۱۷.

۳۸۹- طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۳, غالب بن عبدالله لیثی و او از صحابی بوده است نه ازتابعین (بنگرید به زندگینامه اش در: التاریخ الکبیر, ۴:۱:۹۸, الجرح والتعدیل , ۳: ۲: ص ۴۷,الاستیعاب , ص ۱۲۵۴, اسدالغابه , ج۴ , ص ۱۶۸, الاصابه , ج۳ , ص ۱۸۳), شاید درست این باشد.غالب بن سلیمان العتکی الجهضمی .

۳۹۰- زندگینامه اش در التاریخ الکبیر, ۴:۱:۱۰۱, الجرح والتعدیل , ۳:۲:۴۸, تهذیب التهذیب , ج۸ ,ص ۲۴۳, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۱۰۴.

۳۹۱- تهذیب التهذیب , ماءخذ بالا.

۳۹۲- درباره اینها رجوع کنید به : الجرح والتعدیل , ۳:۲, ماءخذ بالا.

۳۹۳- الجرح والتعدیل , ماءخذ بالا, تهذیب التهذیب , در ماءخذ بالا.

۳۹۴- منابع زندگینامه اش در جزء سوم از فصل دوم گذشت .

۳۹۵- الجرح والتعدیل , ۲:۲: ۴۰۸, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۶۷.

۳۹۶- ماءخذ فوق .

۳۹۷- همان ماءخذ, ۱:۱:۵۴۱, ونیز تهذیب بالتهذیب , ج۲ , ص

.۱۲۳

۳۹۸- تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۶۷.

۳۹۹- درباره شرح حالش بنگرید: طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۹, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ ,ص ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ۲: ۳:۲: ۴۰۰, الجرح والتعدیل , ۳: ۱: ص ۲۸۲, تهذیب التهذیب , ج۸ ,ص ۲۲۰, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۹۹.

۴۰۰- تهذیب التهذیب , ج ۸, ص ۳۶۹.

۴۰۱- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۲۰.

۴۰۲- الجرح والتعدیل , ۱:۳: ۳۸۲, تهذیب التهذیب , (ماءخذ فوق).

۴۰۳- زندگینامه اش : طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۱, طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ۱:۲:۳۸۹, ۱, الجرح والتعدیل , ۱:۲:۶۶, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۳۷۳, تقریب التهذیب , ج۱ ,ص ۱۸۰.

۴۰۴- تهذیب التهذیب , در همان جا

۴۰۵- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۱, الجرح و التعدیل , ۱:۲: ص ۶۶, تهذیب التهذیب , ج۲ ,ص ۳۷۴.

۴۰۶- این کلمه از الفاظ مدح و توثیق راوی است .

۴۰۷- شرح حالش بنگرید: طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ۲:۲:۲۷۵, الجرح والتعدیل ۲:۱:۳۹۷, تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۳۴۸, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۳۵۸.

۴۰۸- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۳۸۴.

۴۰۹- ماءخذ قبلی .

۴۱۰- درباره شرح حالش رک : طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ج۳ : ۳۸۸, الجرح والتعدیل , ۲:۲:۳۲۲, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۲۶, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۵۳۵.

۴۱۱- تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۲۶.

۴۱۲- الجرح و التعدیل , ۲:۲, ص ۳۲۲, تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۲۷.

۴۱۳- از کلمات مدح و توثیق راوی است .

شرح حالش بنگرید در طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۴, التاریخ الکبیر, ۳:۲:۱۱۷, الجرح التعدیل , ۳:۱:۶۶, تهذیب التهذیب , ج۶ ,ص ۴۳۲, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۵۲۵.

۴۱۵- تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۴۳۳.

۴۱۶- الجرح و التعدیل , ۳:۱:۶۶, تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۴۳۳.

۴۱۷- شرح حالش : طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۵, التاریخ الکبیر, ۳:۱: ۲۶۵, الجرح و التعدیل ,۲:۲:۲۱۹, تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۱۰۵, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۷۴, شرح حال پدرش ,تهذیب التهذیب , ۲:۴.

۴۱۸- تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۱۵۰.

۴۱۹- الجرح و التعدیل , ۲:۲:۲۱۹.

۴۲۰- همان ماءخذ.

۴۲۱- تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۱۵۱.

۴۲۲- ماءخذ شرح حال وی در بخش سوم از فصل یاد شده است .

۴۲۳- تهذیب التهذیب , ج۱۲ , ص ۲۳۸.

۴۲۴- همان ماءخذ.

۴۲۵- منابع شرح حال وی در قسم سوم از فصل دوم گذشت .

۴۲۶- الجرح والتعدیل , ۱:۲:۴۳, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۳۲۵.

۴۲۷- تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۳۲۶.

۴۲۸- منابع شرح حالش در قسم چهارم از فصل اول گذشت .

۴۲۹- تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۷۶.

۴۳۰- در منابع متداول , شرح حالش را نیافتم و نیز در شرح حال کسانی که به نام سهل بن صالح نامیده شده , کسی را نیافتم که از خارجه روایت کند به تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۴۲۵۳ بنگرید.شایدمقصود سهل بن صالح بغدادی بوده او از سوی حجاج , حاکم میسان شهرستانی است میان بصره وواسط) فرهنگ نفیسی .

بوده , و معاویه بن صالح , صاحب ابن معین از او روایت شنیده

(بنگرید:تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۲۵۴, ۴۳۱- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۱, تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۷۷.

۴۳۲- التاریخ الکبیر, ۲:۱:۲۰۵.

۴۳۳- الجرح والتعدیل , ۱:۲:۳۷۶, تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۷۷.

۴۳۴- الجرح والتعدیل , ۱:۲: ص ۳۷۶.

۴۳۵- تهذیب التهذیب , ج۳ , ص ۷۷.

۴۳۶- درباره شرح حالش بنگرید: طبقات خلیفه بن خیاط, ج۲ , ص ۸۳۵, التاریخ الکبیر, ۱:۱:۲۹۴,الجرح والتعدیل , ۱:۱: ص ۱۰۷, تاریخ بغداد, ج۶ , ص ۱۰۵, الکامل فی التاریخ , ج۶ , ص ۶۲, میزان الاعتدال , ج۱ , ص ۳۸, البدایه و النهایه فی التاریخ , ج۱ , ص ۱۴۸, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۲۹ ,تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۳۶, شذرات الذهب , ج۱ ,ص ۲۵۷.

۴۳۷- تاریخ بغداد, ج۶ , ص ۱۰۵, شبیه آن مطلبی است که در تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۲۹, آمده است .

۴۳۸- تاریخ بغداد, ج۶ , ص ۱۰۶, تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۲۹.

۴۳۹- تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۲۹, شذرات الذهب , ۱: ص ۲۵۷.

۴۴۰- چنان که قبلا بیان شد اینها الفاظ مدح و توثیق اند و کثیر السماع یعنی بسیاری از روایات را به لفظسمعت ....: از فلانی شنیدم , نقل می کند, طریقه سماع از زبان استاد, نزد جمهور محدثان بالاترین روش است که مرتبه بعد از آن , حدثنی و حدثنا و بعد از آن , اخبرنی و اخبرنا و سپس , انباءنا و نباءناو.. .می باشد, (درایه شهید ثانی).

۴۴۱- تاریخ بغداد, ج۶ , ص ۱۰۷.

۴۴۲- همان ماءخذ.

۴۴۳- فصل فقه فجر الاسلام , ص ۲۲۸, ضحی الاسلام , ج۲

, ص ۱۵۱.

۴۴۴- مراجعه کنید به شروط صلح میان عرب و اهل خراسان , در تاریخ خلیفه بن خیاط, ۱: ص ۴۱۷۲,تاریخ طبری , ج۴ , ص ۳۱۶۲۹۳, الکامل فی التاریخ , ۳, ص ۷۱۲۳, و برخی صلحنامه ها میان آنهادر جمهره رسائل العرب , ج۱ , ص ۹۲۹۸, مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافه الراشده , ص ۳۳۳۱.

۴۴۵- منابع شرح حال وی در بخش اول از فصل سوم ذکر شده است .

۴۴۶- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۲۸, الاستیعاب , ۱: ۳۵۷, اسد الغابه , ج۲ , ص ۳۶.

۴۴۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۴۸- حلیه الاولیاء, ج۳ ,ص ۱۱۲.

۴۴۹- طبقات الفقهاء, ص ۹۳.

۴۵۰- منابع شرح حال در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۵۱- تهذیب التهذیب , ج۱ , ص ۱۷۳.

۴۵۲- منابع شرح حالش در بخش چهارم از فصل دوم گذشت .

۴۵۳- طبقات فقهاء, ص ۹۳.

۴۵۴- تهذیب التهذیب , ج۷ , ص ۳۱۳.

۴۵۵- منابع شرح حالش در بخش چهارم از فصل اول گذشت .

۴۵۶- المعارف , ص ۴۶۸.

۴۵۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۵۸- تهذیب التهذیب , ج۴ , ص ۱۷۴.

۴۵۹- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۶۰- التاریخ الکبیر, ۳:۱:۵۱, الجرح و التعدیل , ۲:۱:۱۳, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۱۵۷, تقریب التهذیب , ۱:۴۰۳, شذرات الذهب , ج۱ , ص ۱۵۱.

۴۶۱- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل اول گذشت .

۴۶۲- طبقات النحويين و اللغويين , ص ۲۷.

۴۶۳- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸, التاريخ الكبير, ۴:۲:۳۱۲, تذكره الحفاظ, ج۱ , ص

۴۶۴- معجم الادباء, ج۷ , ص ۲۹۷, وفیات الاعیان , ج۶ , ص ۱۷۴, نورالقبس , ص ۲۲.

۴۶۵- بغیه الوعاه , ص ۴۱۷, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۰۶.

۴۶۶- تذکره الحفاظ, ج۱ , ص ۷۵, تهذیب التهذیب , ج۱۱ ,ص ۳۰۶.

۴۶۷- طبقات ابن سعد, همان ماءخذ, تهذیب التهذیب , ج۱۱ , ص ۳۰۵, النجوم الزاهره , ج۱ ,ص ۲۱۷.

۴۶۸- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸.

۴۶۹- بنگرید به شرح حالش در التاریخ الکبیر, ۱:۱:۵۰, الجرح و التعدیل , ۳:۲:ص ۲۱۶, و شرح حال برادرش : عزره بن ثابت انصاری در تهذیب التهذیب , ج۷ ,ص ۱۹۲, که در این باره مفید است .

۴۷۰- التاریخ الکبیر, ۱:۱:۵۰, الجرح والتعدیل , ۳:۲:ص ۲۱۶.

۴۷۱- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم است .

۴۷۲- التاریخ الکبیر, ۲:۱: ص ۳۸۹, الجرح والتعدیل ,۱:۲,ص ۶۶, تهذیب التهذیب , ج۲ , ص ۳۷۳, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۱۸۰.

۴۷۳- ممکن است او محمد بن عبدالرحمان بن یزید نخعی کوفی باشد (بنگریدبه شرح حالش درطبقات ابن سعد, ج۶ , ص ۲۹۸, التاریخ الکبیر,۱:۱:۱۵۳, الجرح و التعدیل , ۳:۲: ۱۲۱, تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۳۰۸, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۱۸۵).

۴۷۴- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۸.

۴۷۵- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۷۶- التاریخ الکبیر,۱:۱:۸۴, الجرح و التعدیل , ۳:۲:۲۵۶, تهذیب التهذیب , ج۹ , ص ۱۷۳, تقریب التهذیب ,ج۲ , ص ۱۶۲.

۴۷۷- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۷۸- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۷۰, التاریخ الکبیر, ۴:۲:۳۹۹, الجرح و التعدیل , ۴:۲:۲۱۳, تهذیب التهذیب

, ج۱۱ , ص ۳۹۳, تقریب التهذیب , ج۲ , ص ۳۷۶.

۴۷۹- منابع شرح حالش در بخش سوم از فصل سوم گذشت .

۴۸۰- الجرح و التعدیل , ۳:۱:۶۶, تهذیب التهذیب , ج۶ , ص ۳۲, تقریب التهذیب ,ج۱ , ص ۵۲۵.

۴۸۱- بنگرید به شرح حالش در طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۹, التاریخ الکبیر, ۳:۱:ص ۷۲, الجرح والتعدیل , ۲:۲:ص ۳۴, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۱۸۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۰۹.

۴۸۲- طبقات ابن سعد, ج۷ , ص ۳۶۹, التاریخ الکبیر, ۳:۱:ص ۷۲, الجرح و التعدیل , ۲:۲:۳۴, تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۱۸۷, تقریب التهذیب , ج۱ , ص ۴۰۹.

۴۸۳- تهذیب التهذیب , ج۵ , ص ۱۸۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹